

نگاهی به روابط

شوروی

و نهضت انقلابی جنگل

نوشتۀ : مصطفی شاعیان

انتشارات مزدک

www.iran-archive.com

ابرهای غارتگر دیرزمانی پیروز نخواهد ماند ،
 دیرزمانی صاحب آسمان نخواهد بود ، و اختران را تنها به ظاهر در کام خود فرومی‌برند ،
 شکم‌پاش ، مشتری سربرون خواهد آورد
 همه آن ستارگان زردین و سیاهکون ، بازخواهند درخشید ،
 ستارگان خرد و بزرگ بازخواهند تابند ، آنان باقی خواهند بود ،
 خورشیدهای پهناور جاودان و ماه‌های آندیشمند دیرپای دوباره نورافشانی خواهند کرد .

پس ای کودک دل‌آرام من ، تو تنها برای مشتری ماتم گرفتاری ؟
 تو تنها مدفون شدن ستاره‌ها را می‌پسندی ؟

اما چیز دیگری هم هست

.....

چیزی هست که حتی از ستارگان نیز جاودانی‌تر است .
 والت ویتمن

جنگ و صلح

جنگ سیمی و صلح ریاکار

نتیجهٔ مکاتبات انقلاب و کودتا به کجا می‌توانست منتهی شود ؟
 شکست جنگی
 شوروی - کودتا
 جنگ !
 و جنگ به شدت آغاز شد.

نیروهای سرخ شوروی درحالی که عمدهٔ قوای مهاجم را تشکیل داده بودند، به کمک کودتاجیان بومی‌شان به نیروهای انقلابی ایران حمله‌ور شدند. با این که بنابه تاکتیک و دستور میرزا، جنگلی‌ها در ابتدا پیوسته از مسافت دادن با نیروهای شوروی - کودتا خودداری کردند و عقب نشستند، مه‌ذا جبارت‌ها و نامردی‌های مهاجمین باعث شد که سرانجام نیروهای انقلابی دست به استقامت قهرمانانه‌ای بزنند، تاپیش‌روی قوای مهاجم راسد سازند. این ایستادگی دلاورانه به آن جا کشید که شوروی - کودتا مجبور شد و سرانجام توپخانهٔ سنگین از رشت به کمک^۱ بیاورد.

فعالیت شدید ویی امان توپخانه و سلاح‌های سنگین، هر چند پیروزی اولیه‌ای برای شوروی - کودتا تدارک دید، مه‌ذا بالاخره این جنگ را هم همچون هر جنگ انقلابی دیگری، روحیه، ایمان، شرافت، شوق، و در یک کلام انسان برد. وسیله در برابر انسان تسلیم شد. قدرت آتش نتوانست قدرت ایمان را منکوب کند. سر نوشت جنگ و عاقبت به شکست مهاجمین پایان یافت^۲، نعرهٔ جنگ خفه شد. توپخانهٔ سلح آغاز گشت.

انقلابیون اعتبارات نظامی و مردانگی خود را، تازه در سطحی محدود نشان دادند، و معلوم شد که «نهایت سهولت در قبضه کردن ادارات» جمهوری موقتی انقلاب جنگل و پیروزی کودتای رشت، که به زعم جناب «مدیوانی» شاخص ضعف قوای جنگل از یک طرف و فقدان

۱ - سردار جنگل ص ۳۰۲

۲ - سردار جنگل ص ۳۰۳

تکیه‌گاه عمومی انقلاب از طرف دیگر، و متقابلاً معیار رجحان قدرت و رفقاء انزوی و داشتن زمینه توده‌ای کودتا از سوی دیگر بود. نظری شیطانی، یا حاصل بخارات معده بوده است. و در واقع کودتاچیان نبودند که رشت را فتح کردند، بلکه انقلاب بود که بر مبنای سیاست و تاکتیک خویش رشت را در اختیار کودتا گذاشت.

ارائه کردن حکومت توسط انقلاب به کودتا، هم چون تقدیم کردن اسلحه‌ای زیبا به روزنه‌ای بود، تا ضمن بازی با آن خود را نابود سازد. کودتا خود را نابود ساخت.

به هر حال شکست کودتا و نیروهای شوروی در ایران از جنگلی‌ها، نشان داد که مسجد جای هر گونه عملی نیست. و نشان داد که شرافت انقلابی نیروی جنگل و خصلت پایداری، مردانگی، و از خود گذشتگی آن‌ها، بیش از آن مقداری است که دیپلماسی زدوبندچی شوروی و حاکمان ساده لوح داخلی تصور کرده اند. این آزمایش، سیاست اهریمنانه شوروی را به سوی توطئه‌های دیگری سوق داد: توطئه آشتی، توطئه صلح، و توطئه وحدت.

بازگشت شوروی از جنگ، بالا بردن قرآن بر سر نیزه‌ها، و پختن کیک زهر آلود آشتی، نه تنها بد علت شکست نظامی کودتا از انقلاب بود، بلکه به علت توطئه ضد انقلابی دیگری نیز بود.

پیشروی قوای
رتبه‌ای - استعمار
اما در خلال کشمکش‌های انقلاب و کودتا، جبهه‌های انقلابی یکی پس از دیگری در مقابل قوای دولتی دچار شکست شد و به دست ضد انقلاب افتاد. تا آن حاکم بالاخره رشت تسلیم قوای مرکزی شد.

پیشروی قوای دولتی در شکست جبهه‌های انقلاب، که پس از عزیمت میرزا به جنگ و پس از قبضه شدن زمام امور دولت موقت، انقلاب توسط کودتاچیان سورت گرفته بود، امری بود که مسئولیت آن مطلقاً گریبان گیر شوروی-کودتا می‌شد. زیرا خصوصاً میرزا در تانک خوانده شده‌اش، هر گونه مقابله و استقامتی را در مقابل کودتاچیان، تحت شرایطی مشخص، منتفی شده اعلام کرده بود و در این باره پیوسته به خود آن‌ها و رهبران شوروی نیز اطمینان‌های صمیمانه‌ای داده بود. از این رو نجاسات ناشی از دسیسه کودتا را با هیچ زبانی، حتی زبان تبلیغاتی شوروی، نمی‌شد لیسید. و جای هیچ گونه توجیهی را برای شکست جمهوری و افتادن رشت به دست قوای رسمی ضد انقلاب، باز نمی‌گذاشت تا توسط آن شوروی بتواند جنگل را منصرف‌نماید و خود را تبرئه نماید. این است که درست در بحبوحه هزیمت و

فناي ارتش كودتا، و درحالي كه حتى خالوقربان نيز مجروح شده بود، به ناگاه يك كشتي جنگي روسي نيروي مهاجم (مركزي) را به توپ بست و تعدادي سرباز، نيز وارد جبهه جنگه كرد.

هواپيماهاي
انگليسي، به حمايت
از ناوگان شوروي
برمي خيزند !

بسيار آموزنده تر است اگر توجه كنيم كه درست در همين لحظه حساس بود كه هواپيماهاي انگليسي نيز به مدد توپ خانه ناوگان شوروي مي رستند و نيروي قزاق را به مسلسل مي بندند و بمباران مي كنند.

اجازه بدهيد در اين باره نيز از نوشته هاي آقاي يحيي

دولت آبادي اتخاذ سند كنيم :

(درهمان حال كه) اردوي دولتي در مرداب هاي انزلي پيش مي رود... ناگهان از دريا گلوله هاي توپ هاي دور زن (روسي) از سر اردو گذشته، سحرا را پر آتش مي كند. و با گلوله هاي شست تير كه از اطراف مي رسيد، جوانان ايراني (قزاق هاي دولتي) مانند برگ خزان به خاك مي ريزند. و از اين بلا بدر بيلاي بمباردمان طياره هاي انگليسي است كه از طرف قشون مقيم بلندي بر سر آنها مي شود.

آيا اين وضعيت اجازه نمي دهد كه انسان تصور نمايد آن هتبه نشيني بي صداي بلشويك نمايان تا آب دريا و كشتابدين اردوي دولتي به مرداب هاي انزلي و آتشباري بر آنها از دريا و سحرا و بمبارده كردن طياره هاي جنگي، همه از روي يك نقشه و يا يك فرمان و براي يك مقصود بوده است ؟

به هر صورت از آتش دشمن بلشويك آسا و انگليسي دوست نما، خلق كثيري از اردوي دولتي كشته و مجروح گشته و باقي مانده آنها با بدبختي بسيار به شهر رشت برمي گردند. و انگليسيان درعذر اين بيب اندازه و خسارت شديد كه به اردوي دولتي وارد ساخته اند، مي گويند طياره هاي ما براي تحقيق حال اردوي بلشويك به انزلي رفته بودند، و اين اردو را قشون دشمن

طرح مشترك

فراموش نباید کرد که در خلال مبارزات انقلابیون جنگل و قوای شوروی - کودتا، «نیروی سرخ» در مقابل نیروهای ضد انقلاب دولتی و پایداری جدی نمی‌کرده^۲. ولذا به نظر می‌رسد که توطئه انگلیس - ارتجاع - شوروی بدین صورت طرح ریزی شده بود که اشغال شهر را به عهده نیروهای ارتجاع، و اشغال جنگل را جزو وظایف نیروهای شوروی - کودتا گذاشته بودند. به بیانی دیگر: به نظر می‌رسد که طرح اولیه انگلیس - شوروی - ارتجاع، به قول حضرت رشتین جهت «تصفیه نهشت انقلابی گیلان»، قبلاً بدین صورت بوده است که قوای شوروی - کودتا به نیروهای انقلابی میرزا در جنگل حمله ور شوند و آن‌ها را تار و مار کنند و بکوبند، و نیروهای دولت ارتجاعی - وابسته ایران نیز رشت و جاده‌های اصلی گیلان را فتح کنند. و بدین ترتیب قشای را از دوسو فیصله دهند، یکی از جهت حفظ آبروی (۲) اکثر ناسیونالیستی شوروی، بدین معنی که زمینه تبلیغاتی به دست شوروی داده شود تا تاریخ را تحریف کند و چنین وانمود نماید که خیانت جنگلی‌ها باعث چنین فاجعه‌ای شد. و دیگری از جهت ختم کار انقلاب. بدین معنی که چون اولاد دوائر مصادمه کودتا و جنگل، قدرت بومی کودتا نیز به شدت مستهکک می‌شد، و ثانیاً از آن‌جا که عناصر کودتاجی به اندازه میرزا دارای اصول و حیثیت انقلابی و ملی نبودند تا در مقابل آراء و تصمیمات سازش کارانه شوروی راه مستقلى را برگزینند، لذا شوروی می‌توانست برنامه تسلیم و یا فرار را رسماً و قاطعاً به آن‌ها بقبولاند و قال قضیه را بکشد.

بدیهی بود که بدون وجود ارتش سرخ، نیروهای بومی کودتا همان‌طور که تاریخ نیز نشان داد، مرد میدان مبارزه نبودند و لذا همان‌گونه که در سال‌های ۲۵ - ۱۳۲۴ نیز در جریان فرقه دموکرات آذربایجان مشاهده شد، با برداشته شدن چتر و سپر حمایتی شوروی از مقابل و روی سر آن‌ها، فاتحه دپلانچی پهلوان^۳‌ها خوانده شد.

شوروی هدف را اما شکست قوای شوروی - کودتا از نیروهای انقلابی جنگل، به دور می‌زند. سرعت به شوروی فهماند که نمی‌تواند آن‌طور هم‌کسه روی کاغذ

۱ - جلد چهارم، حیات و مرگ، تهران ۱۳۳۱، ص ۷-۱۵۶

توضیح: توجه ما بیشتر بر روی جنبه‌های - برتر - این سند می‌باشد. ضرورتاً پاسخ‌گوی تلك تلك کلمات و جعلیات آن نیستیم.

۲ - سردار جنگل ص

محاسبه کرده است، دعوا را به سادگی فیصله دهد و تاریخ را نیز بنویسد. شوروی خیلی زود دانست که ماشین جاده ساف کنیش برای استثمار - ارتجاع، بسیار ابتدائی و کم بنیمی باشد، درحالی که جاده از سنگ های عظیم الجثه، محکم، و حتی متعرج و لغزانی مالمال است. سماعت کردن برای کوبیدن این سنگ ها، آن هم با همین وسائل، به دستزد و مواجه نهائیش نمی آردید. این است که انتخاب شیوه های جدید ضد انقلابی را برای مدفون کردن سنگ های خارای راه در اعماق خال ها، از سر سختی های بدفرجام، مناسب تر تشخیص داد. شوروی به سوی توطئه چینی جدیدی روی آورد که نه با شمشیر، بلکه با پنبه سربرد.

این است که در جریان رد و بدل شدن رشت بین قوای کودتا و ارتجاع، زمینه های آشتی بین جنگل از یک طرف و کودتا - شوروی از طرف دیگر، چیده می شود. شوروی که از جنگ علیه انقلاب طرفی نبسته بود، زهر ضد انقلابی خود را به مایه فطرت وحدت زد.

این دریغ را نمی توان فراموش کرد که جهت افکار عمومی که ابتدا آن سان به حمایت از انقلاب در حرکت بود، به دنبال کودتای رشت، به چه جهاتی متمایل گردید. ابراهیم فخرائی نویسنده کتاب بسیار مفید و سردار جنگل، در جریان پیروزی های ارتش مرکزی دستگاه گنبدیده ایران برای تسخیر رشت

خیانت کودتا ،
افکار عمومی را
منحرف می کند !
فاجعه !

و همچنین در جریان عقب نشینی قوای مرکزی که به ناگاه به آتش توپ خانه ناوگان شوروی و بمباران هواپیماهای انگلیس گرفته شده بود، از حوادثی یاد می کنند که هنوز پس از قریب پنجاه سال قلب انسان را به درد می آورد. حوادثی که نشان می دهند که چگونه مردم رشت، یعنی همان مردمی که چند ماه پیش فقط چند ماه پیش، با سرور و مهربانی از میرزا و انقلابیون جنگل پیشواز کرده بودند و آن ها را در مقابل قوای دولتی یآوری می کردند، اکنون پس از این مدت قلیل که از آن دوران بیشتر نمی گذشت، در اثر مظالم و فجایع ارتش مهاجم و مداخله گر شوروی و سگ دوحای جنولی و نیم جنولی حزب عدالت، تارشان به آنجا کشیده بود که ارتش ضد انقلاب مرکزی را به مثابه ارتشی نجات بخش فرض می کردند، پیروزی آن و همچنین تسخیر رشت را توسط آن، فیضی آسمانی تصور می نمودند، به طوری که نه تنها مقدم آن را با هله و شادی استقبال کردند، بلکه :

هنگام رانده شدن سرخا از شهر، عده ای به عقب داران شان حملور شده، جمعی را خلع سلاح و عده ای را کشته بودند. از این گذشته رپش روی، های

اردوی دولت از حیث تهیه وسائل زندگی و انواع خواربار و رساندن به جبهه و
پرستاری از مجروحین ، آنچه لازمه کمک و مساعدت بود ، بهجا آورده
بودند.^۱

این است که پس از عقب نشینی مجدد قوای مرکزی و پیشروی مجدد ارتش شوروی -
کودتا :

تعداد زیادی از ساکنین (رشت) دسته جمعی شروع به فرار کردند .
فرار رشتی ها بی علت نبود ، چه ، از تلافی نیروی سرخ نسبت به خود بیمناله
بودند.^۲

این ، مهاجرتی دردناک و زندگی سوز بود.

زیرا مهاجرین حتی موفق نشدند پول های نقد و موجودی در صندوقها
را که به آنها احتیاج پیدا می شد ، بردارند . و یا اشیاء سبک وزن و سنگین
قیمت را از خانه هایشان ببرند . و یافزندان و بستگان شان را از خطرات ممتوره
با خبر کنند . مادر از فرزند ، و خواهر از برادر بی اطلاع و دیوانهوار ، پیاده
و سواره ، راه قزوین را پیش گرفتند . شتاب و عجله آنقدر بی مطالعه و غیر
منتظره صورت گرفت که عده ای از مهاجرین به علت سرما و نداشتن وسایل
زندگی ، حتی گرسنگی ، تلف شدند .

پس شکست نیست که :

به این مهاجرت سریع و برق آسا ، نام فاجعه نهاده شد.^۳

پیش آمدن يك چنین وضعی از يك سو ، و برنامه توطئه آمیز شوروی علیه جنگل و میرزا
از طرف دیگر ، لاف ظاهر آ این خوشبختی را ایجاد نمود که انتقام از مردم رشت ، از دستور
روز شوروی - کودتا خارج شود!

اعتراف به انحراف
پیوده نیست که پس از اشغال مجدد رشت ظاهراً به دست احسان الله
خان و فرمانده ایرانی سرخ ، دریانیه ای که جهت مردم صادر
می شود ، می نویسند :

هموطنان: ... عملیات ما اگر در ظاهر تلخ و سخت به نظر می آید ، اما
واجد يك آینده درخشان و آمیخته به سعادت و سروری است...^۴

۱- ۳۲ و ۳۳ - سردار جنگل ص ۳۰۴

۲- سردار جنگل ص ۳۰۵

بیان و گنج‌آیندن این جمله، و جملاتی نظیر این در نخستین بیانیه کودتا پس از تصرف مجدد رشت، نشان دهنده اوج وهشتناك جنایاتی است که شوروی-کودتا مرتکب شده‌اند. و لذا اکنون که به سادگی نیش دندان‌های نفرت را در همه خلق مشاهده می‌کنند و بر نامه جدیدی را نیز برای خویش دب‌پیش گرفته‌اند، می‌کوشند تا برای موجه جلوه دادن آن همه رذالت و پستی در زمان حاضر، وعده بهشت فردا را به مردم ابلاغ کنند.

جانی به جنایت خود معترف شده است.
خیانت، خود شغل استنثار خویش را کنار می‌زند.

و جالب این جاست برای این که این بار زیر کانه تحییی از مردم
کنند و در نتیجه خود را به آن نزدیک سازند، در همین بیانیه
می‌نویسند:

ما به هیچ وجه به عادات و آئین کشور و روحانیت

اپورتونیسیم
لامذهبی، مذهبی
هم می‌شود.

اهانت روا نمی‌داریم^۱.

و بدین ترتیب پس از يك دوره خیانت به انقلاب، که حداقل این خیانت را می‌توان در تجزیه و جدائی مردم از انقلاب خلاصه کرد؛ و پس از این که میرزا را به خاطر بیان همین گونه مطالب به عنوان «مرد انقلاب» به حساب خود از «انقلاب طرد» کردند، تازه خود، پادو سفنا نه همان مقام و تاکتیک‌های میرزا را در اعلامیه‌های خویش به سلاح دید و توطئه گران گنج‌آیندند تا شاید بدین وسیله بتوانند از همان محبوبیت و احترام میرزا، برخوردار گردند. اما دیگر دیر شده بود. حوادث چنان سریع و بی‌محابا پیش می‌آمدند که دیگر از جمله بازی و سخنوری کاری هیچ‌گونه ساخته نبود.

ماهیت را نمی‌شود با لفظ تعویض کرد. الفاظ گول می‌زنند، و ماهیت عمل می‌کند. بیانیه نوبسان حتی سمبیتی تاکتیکی نیز در جمله‌سازی‌های خود نداشتند. آنها نیز بین ملت و بیگانه، هم چون وثوق الدوله‌ها و سید ضیاءالدین‌ها، نه ملت، بلکه بیگانه‌ها برگزیده بودند. دیکته‌های آنها را می‌نوشتند. تنها تفاوتی که بود، وثوق الدوله‌ها حساب‌گرا نه انگلیس، و احسان‌الله خان‌ها بی‌شعورانه شوروی را قبيله گاه خود قرار داده بودند. و نیز تنها تفاوتی که بود، وثوق الدوله‌ها رسماً و دانسته برای خیانت به ملت، به جانب امپراطوری روی آورده بودند، و حال آنکه احسان‌الله خان‌ها، حداقل از ابلهانه‌تصور می‌کردند که تبعیت از شوروی، مآلاً به نفع مردم ایران نیز خاتمه خواهد یافت.

۱- سردار جنگل ص ۳۰۶

شوروی را غسل تعمید می دهند. بدیبتی های مردم را نسبت به خیانت های شوروی درباره انقلاب ایران بزدایند، و متقابلاً آن ها را به طرف شوروی متمایل کنند

و ارتش سرخ را به عنوان منجی ایران جابز شد، پس از یک دوره یادآوری از یمن گری های انگلیس و دولت فاسد ایران، ضمن تحریف تاریخ شروع به ستایش های پر نمنا داغی از شوروی و ارتش سرخ می کنند و می نویسند:

ما چون دیدیم که کار ایران گذشته و کاملاً به چنگال بی رحمانه انگلیس افتاده قیام به فداکاری نموده دست نیاز به سوی آزادی خواهان روسیه دراز نموده و مساعدت طلبیدیم . آن ها نیز با روی گشایه و قلب سرشار ، به جانب ما شتافتند و تا آخرین رمق از همراهی با مقاصدمان دریغ نخواهند کرد^۱.

و حال آن که دیگر کیفیت شوروی برای مردم و توده های وسیعی که واقعیات زندگی و اجتماعی را بسیار ساده و بی تکلف، ولی درعوض ریشه ای و عمیق حل می کنند، معلوم شده بود، دیگر واپس خوردگی ترمیم ناپذیری ملت ما را از دولت شوروی دور ساخته بود . مردم خیلی ساده فهمیده بودند که سیاست شوروی از قماش حامیان ملل در راه آزادی و استقلالشان در برابر امپریالیسم نیست. و دیگر خردارها و تاپده و وفاب، کنده کوئی نیز قادر نبودند نجاسات کبره بسته خیانت های شوروی را از سیمایش بزدایند . علی الخصوص که شوروی اصولاً سیاست خود را بر مبنای شرکت با استعمار در چپاول قلمروانه ملل پایه گذاری می کرد. و اگر کشمکش در میان بود ، از نوع همان نزاع هائی بود که هر متجاوز برای منحصراً کردن تجاوز به خویش، با متجاوزین دیگر می کند.

شوروی قطع می توانست نه باحرف، بلکه با عمل انقلابی و سیمانه جریک های نفرت انگیز خیانت را پاک کند . ولی همان طوری که گفته شد ، از آنجا که سیاستش نه بر مبنای جانبداری از انقلاب ایران، بلکه بر بنیاد سازش با انگلستان به شکلی وسیع و جهانی ، و سازش با دستگاه فاسد ایران به شکلی محدود، استوار شده بود، باز هم راه خیانت به خلق

۱- سردار چنگل ص ۳۰۵

توضیح: این همراهی تا آخرین رمق ، خیلی زود در پیشهادهات جناب روتشتین بررسی خواهد شد.

ایران را برگزید، تا سرانجام که با امضاء قرارداد تنگین ۱۹۲۱ به يك باره بهمه نوامیس انقلابی ملت ما لنگد کویید.

شوروی يك موقعیت مناسب تاریخی را با توطئه کودتا و تجزیه قوای انقلابی از دست انقلاب خارج کرد و به دست شد انقلاب سپرد. و از آن جا که همین يك حرکت نیروی کافی برای بیرون کشیدن قلب انقلاب از سینه آن نداشت، دسیه دیگری طرح ریزی شد: يك بار دیگر وحدت، و يك بار دیگر تجزیه .
يك بار دیگر تجمع، و يك بار دیگر انفجار.

نخستین رده توطئه آشتی و تجمع، در بیانیۀ ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۸
توطئه صلح
فرمانده ایرانی سرخ، جای گرفته بود. یعنی همان طور که گذشت، قریب يك ماه و نیم بعد از کودتای رشت (که ظاهراً به علت این که میرزا تبلیغات ضد مذهبی را صلاح نمی دانست، و کودتاجیان لازم و اساسی تشخیص می دادند، به وقوع پیوسته بود.) کودتاجیان پس از اشغال مجدد رشت، از احترام به سنن و آداب و روحانیت دم زدند و بدین ترتیب جای پائی برای آشتی به زمین گذاشتند. و آن گاه تقریباً يك ماه و نیم دیگر بعد از این بیانیه بود که آقایان احسان الله خان و خالو قربان، یعنی سردستان بومی کودتا، نامه آشتی کنائی برای میرزا فرستادند و در آن:

جملاتی که از آن بوی گله گذاری از يك طرف و پیشنهاد صلح و سازش از طرف دیگر استشمام می شد، به کار برده بودند.^۱
این دومین سند علنی توطئه آشتی بود. خصوصاً که نامه مزبور با این شعر آغاز می شد:

دو دوست قدر شناسند حق صحبت را
که مدتی بیربندند و باز پیوستند^۱.

پاسخ میرزا به این نامه خواننده نمی است. وجه بسا مفیدتر بود که ما به طور جدا گانه آن را مورد بررسی قرار می دادیم. ولی خصوصاً از آن جا که عین نامه احسان الله خان و شرکاء در دست نیست، به شیوه ای که در این نوشته ها به کار می بریم، نامه میرزا را تحلیل نمی کنیم و فقط در مواقع لزوم قسمت هایی از آن را مورد استناد قرار خواهیم داد.

۱- سردار جنگل ص ۳۱۹

۲- سردار جنگل ص ۳۱۸

فرستادن حیدر بیش از حدوث کودتای رشت و بعد از عزیمت میرزا به قومن، از طرف
عمو اعلیٰ نریمان نریمانف سدرشورای جمهوری آذربایجان شوروی، بامیرزا
تماس‌هایی گرفته می‌شود و سن تماس‌ها موافقت به عمل می‌آید که حیدر عمو اعلیٰ، معروف به
حیدر بمبی، به عنوان قطارت به ایران بیاید، اما حیدر، نه تنها پس از جریان کودتا، و نه
تنها پس از جریان جنگ‌های کودتا و انقلاب، بلکه پس از مکتوبات و آشتی‌کنان احسان‌الله خان
و خالو قربان بامیرزا، و بایک کشتی اسلحه به ایران وارد می‌شود.^{۱۷}

به نظر می‌رسد از آن‌جا که شوروی عملاً متوجه شده بود که شخصیت‌هایی هم چون
احسان‌الله خان و خالو قربان، قابلیت ایستادگی در مقابل میرزا و خلع سلاح او را ندارند،
این است که این بار می‌کوشد تا در برابر وی شخصیت پراسابقه و مورد تأییدی چون حیدر را
قرار دهد تا با ایجاد کشمکش در میان آن‌ها، جبهه انقلاب را بیش از پیش متشتت کند، و بدبختی
این‌جا بود که حیدر ضمن همه شجاعت، تهور، و حتی اصالتی که داشت، مع هذا خیلی زود
آلت دست این یا آن شخص خوش صحبت، و این یا آن سیاست‌نظام‌الصلاح، قرار می‌گرفت
کما این که در جریان مشروطیت به‌عسای دست‌عنصری چون جناب سید حسن تقی‌زاده مبدل
شد و بدنبال پاره‌ای خوش صحبتی‌ها و قلنبه‌گوئی‌های این «کیو تر دو برجه»^{۱۸} در برابر چهارم‌ای
چون ستار ایستاد و در جریان تبر خوردن وی و خلع سلاح مجاهدین، به شدت مجاهدت کرد.
حیدر که به خاطر تماس بسیارش با قفقاز و قراردادشش در گوربان بحث‌ها و اسول
ثوری انقلابی، می‌بایستی لاقلاً نقش چه‌گوایای انقلاب ایران را بازی کند، متأسفانه
بیشتر راغب بود که وظیفه‌ای در حد جانبازان و شجاعان دست‌چندم انقلاب به عهده بگیرد.
از بین زحمت و تعمق بر روی درک شرایط تاریخ و شیوه‌های اساسی مبارزه از یک طرف،
و ایجاد حادثه، ترور اشخاص، و انفجار این یا آن قرارگاه از طرف دیگر، راه دوم را که

۱. سردار جنگال مس ۳۲۶

۲. این اصطلاح نیز از آن شهید کمروزی درباره جناب تقی‌زاده است. اصل جمله از
جلد اول تاریخ مشروطه ایران ص ۸۰۹ نقل می‌شود.

باید دانست تقی‌زاده و تربیت و چندن دیگری، گذشته از خود خواهی که
دامر گرفت، شده به این‌که شکرها و امیدداشت (کارشکنی‌های مربوط به مخالفت
باستاد و پایه گرفتن انقلاب مشروطیت) افکین: دیگری در کارشان می‌بود با آمد
ورفتن آن‌ها، آن‌ها بلند می‌کردند و همچون کیوتر دو برجه، گاهی در آن‌جا و گاهی
در این‌جا می‌زیستند، ناچار می‌بودند که پیروی از هشی‌های مردان سیاسی انگلیسی
نمایند و بدگوئی از مجاهدان را که یک‌دسته جانبازانی می‌بودند دریغ نکویند

اغلب ماجراجویانه نیز بود ، رجحان می‌داد . و حال آن‌که می‌بایستی هر دوی آن‌ها را به شکل اصولی به هم پیوند می‌داد . بیهوده نیست که توده به‌وی نام «حیدر بمب» را عطا کرد . این نام در واقع دربرگیرنده اصول حرکت و اصول قضاوت حیدر بود . این نام معرف ، و بهترین معرف حیدر بود . توده ، با شم توده‌ای خودش روی هم رفته درست قضاوت کرد .

بهر حال پس از ورود حیدر و پس از آشتی کودتا و انقلاب ،
کمیته جدید انقلاب کمیته‌ای به نام «کمیته انقلاب ایران» به شرح زیر تشکیل شد :

میرزا کوچک‌خان : سرکمیسر و کمیسر مالیه . حیدر عموافلی : کمیسر خارجه . خالو قربان : کمیسر جنگ . میرزا محمدی : کمیسر داخله و سرخوش کمیسر قضائی^۱

سه نکته جالب در این تقسیم مشاغل به چشم می‌خورد :

۱- کنار بودن احسان‌الله خان از تمام مسئولیت‌های درجه اول .

۲- خارج کردن کمیسری جنگ از دست میرزا و در عوض دادن مسئولیت کمیسری مالیه به‌وی . دزدجواهرات و پول‌ها و اسلحه‌های انقلاب ، به کمیسری دارائی برگزیده شد .

۳- بازهم نام‌سازی بودن میرزا نسبت به سایرین که جناب مدبوانی مساوی بودن را در زمره شروط میانجی‌گری خویش برای راه دادن میرزا به انقلاب گذاشته بودند .

اما انتقادی که در این زمینه خصوصاً می‌توان می‌باید به میرزا وارد داشت ، همین قبول خارج کردن کمیسری جنگ از دستش می‌باشد .

میرزا در تحت هیچ شرایطی نمی‌بایستی مسئولیت قوا و ارتش انقلاب را رهامی کرد . و شنیدنی است کسی که به کمیسری جنگ برگزیده شد ، سرانجام دست‌های خود را به عنوان تسلیم‌ناب در برابر قوای دشمن بالا برد و با سمت سرهنگی به استخدام رژیم ایران درآمد . رژیمی که سال‌ها برای سرنگونی آن اسلحه به‌دوش کشیده بود و جنگ‌ها کرده بود . ای خالو قربان هالو قربان!

جنگل و ائتلاف

مجدد

اما آن چه در این جا می‌بایستی ارزیابی شود این است که بدانیم چرا میرزا پس از همه این حرف‌ها و جریانات و پس از این که رسماً در نامه دوم خود به جناب مدبوانی هرگونه سازش و همکاری با آن‌ها را منتفی شده اعلام کرده بود ، معزاً بازهم حاضر شد که در کنار میرآشتی بنشیند و مجدداً کمیته مؤتلفه‌ای تشکیل دهد .

میرزا نه از روی رؤیابافی و نه به علت ندانم‌کاری ، از روی هیچ کدام به سوی آشتی

روی نیاورد ، بلکه از روی حسابها و برنامه‌هایی چند به چنین عملی دست زد .
 وقتی که میرزا در نامه‌ای که برای احسان‌الله خان و شرکاء می‌نوید یادآور می‌شود که :
 شما را دوستانی می‌دانیم سهو کرده ، که در نتیجه سهو شما آزادی ایران
 خفه شده است ، انقلاب شکست خورده ، و ایران به آغوش اجنبی انداخته
 شده است ، نفرت عامه به سوی شما متوجه ، و زحمتان را بیاد داده است .
 و شما هنوز در مقام جبران این سهوها بر نیامده‌اید .
 معلوم می‌شود که خوش بینی و اعتقادی به هم میزهای خویش ندارد .
 وقتی که میرزا نامه خود را به احسان‌الله خان و شرکاء بدین صورت خاتمه می‌دهد که :
 به همه دوستان قدیم خواه علاقه قلبی‌شان باقی باشد و خواه نباشد
 تقدیم ارادت می‌نماید ^۱
 معلوم می‌شود که عقیده و اعتقادی به آشتی و هم‌کاری نداشته است .
 وقتی که در همین نامه می‌نویسد :

ممکن نیست در مقابل تجاوزات نوع بشر لایقید بمانیم و مظلومین و
 درنجبران بیچاره را زیر فشار پنجه ظالمان و متعبدیان نگریسته ، ساکت بنشینیم .
 عقیده‌مان ثابت و غیر قابل تزلزل است . تمامی افراد ما با حسرات سرشار
 برای فدا شدن در راه آزادی مهیا و بی‌پروا هستند ، لیکن مراقبند که
 فعالیت‌هایشان به‌جا و به موقع صرف شود و به جای نفع موجب
 زیان و خسارت نگردد .^۲

در واقع دانستی خود را به اعمالی که می‌کند و مراقبت‌هایی را که برای انجام این
 اعمال بروزمی‌دهد ، ابراز می‌دارد . و بسورتی ضمنی یادآور می‌شود که برای آشتی نیز
 محاسباتی انجام داده است ، محاسباتی بر این مبنای اجازه ندهد مظلومین و درنجبران بی-
 چاره... (در) زیر فشار پنجه ظالمان و متعبدیان ، جان سپارند و انقلابشان در هم بشکند .
 اما چرا پس از تمام این تفاسیل میرزا حاضر به آشتی شد؟

به نظر می‌رسد که میرزا می‌خواست بدین ترتیب يك بار دیگر بر تمام مواضع انقلاب
 مسلط شود ، کلیه ادارات و سازمان‌ها را تحت نظر بگیرد و آن‌گاه هوشیارانه مراقب اوضاع
 گردد تا هر آینه خلف وعده‌ای از طرف منتقیش دیده شد ، این بار به‌عکس دفعه قبل که راه

۱- سردار جنگل ص ۳۲۹

۲- سردار جنگل ص ۳۲۶

۳- سردار جنگل ص ۳۲۴

فومن و جنگل را پیش گرفت ، رقیبا را از میدان بدرکند تا انقلاب مستقلاً نعام امور را در دست داشته باشد.

میرزا این برنامه خود را هرگز از یاد نبرد و تا حدود امکان آنرا عملی کرد. و دیگر به رقیبا فرصت نداد تا برنامه‌های خود را به همان سورت قبلی تکرار کنند. ولی متأسفانه توطئه‌ای که ضمن سازش شوروی - انگلیس - ارتجاع چیده شده بود، قوی‌تر و مخوف‌تر از آن بود که جنگل را به آتش نکشاند. شمله‌های این توطئه از جوانب مختلف انقلاب را در محاصره گرفت. قابلیت ممتاز توطئه ، همراه با قدرت نظامی مربوط به آن ، به عنوان عامل خارجی ، و ضعف درونی انقلاب که در این میان خصوصاً تردید و احياناً بی میلی مردم نسبت به انقلاب شمشیر نهضت را کند می‌کرد، به عنوان عاملی داخلی، بالاخره ثمره پانزده سال انقلابات بسته گریخته آزادی خواهی سراسر ایران و هفت سال انقلاب مداوم و پرنشیب و فراز جنگل را به قبرستان دیکتاتوری و استعمار سپرد.

برادرم یا خواهرم ، همچنان بی باک باش !
از پاهنشین... به رغم حادثات، آزادی را باید نگاهبان بود !
آزادی نه چنان است که يك يا دوبار شکست ، یا بارها شکست ،
با بی اعتنائی و حق ناشناسی ، یا ناوفاداری ،
و یا سف آرائی سر نیزه‌های زور و قدرت و سر بازان و توب‌ها و قوانین جزائی،
آنرا سرکوبی کند و از میانه بردارد.

آنچه ما بدان معتقدیم عموماً در سراسر قاره‌ها نهفته می‌ماند.
کسی را به خود نمی‌خواند، نویدی نمی‌دهد، درد دل روشنی و آرامش بر جای نمی‌نشیند.
مثبت و آرام است ، تأمل و نومیدی نمی‌شناسد،
و بردبار، انتظار می‌کشد، انتظار زبانی که نویت اوست.^۱
والث ویتمن

تکلیف انقلاب پیروزمند آن است که حداکثر
آن سعی و کوشش را که در خور توانایی يك
کشور است، برای ترقی و گشك و پراگندگین
انقلاب در تمام کشورها به کاربرد.^۱
استالین

خیانت ناب

وسوسه‌های ضد انقلابی

۱- مسائل لنینیسم ص ۵۴

توضیح: ضرورتاً از ص ۱۰۲ کتاب سیر کمونیزم در ایران نقل شده است. چه ضرورتی!

شوروی و انگلیس در زیر یک جل فنگین

روابط و سازش‌های پنهانی و زیر جلی شوروی و انگلیس که از مدت‌ها پیش آغاز شده بود، کم‌کم محصولات شد انقلابی خود را به بازار تاریخ جهانی عرضه داشت.

هر چند شوروی هجوم آشتی همه‌جانبه‌ای را با همه دولت‌های جهان آغاز کرده بود، همه‌آنان که در این زمینه نیز هم‌چون همیشه و هم‌چون سایر زمینه‌ها، در نزدیکی با شوروی سیاستی رئالیستی سودجویانه پیش گرفت، امپراطوری بریتانیا بود. بریتانیا مطابق معمول خیلی زود جهت اصلی را یافت و از حرکات بی‌رویه و سرگردانی‌های سیاسی خود را نجات بخشید.

انگلیستان خیلی زود آینده خود را از قوای جنابان دیشیکین و کلچاک و سایر صدافلازیون روس جدا کرد. کما اینکه حضرت للوید جرج نخست وزیر انگلیس در ۱۶ نوامبر ۱۹۱۹ در جلسه ده‌نفری نمایندگان دول بزرگ جهان سرریخا گفت:

امیدواری به این‌ها جنابان (دیشیکین و کلچاک و قشون چکوسلوواکی)

مثل این خواهد بود که بنائی را بر ریگ روان بسازیم.^۱

در همین جلسه بود که حضرت للوید جرج رسماً امکان جنگ مستقیم بین قوای انگلیس

و ارتش سرخ شوروی را با کلمات زیر رد کرد:

به محض این‌که پیشنهاد کنیم قشون انگلیس به روسیه اعزام شود، در ارتش طغیان خواهد شد. همین پیش بینی در باره جنگ‌های آمریکائی سبیری و قشون کانادائی و فرانسوی هم صادق است. تصور اضمحلال بلشویسم به وسیله قوای نظامی، دیوانگی محض است.^۲

۱- جلد اول از کتاب سوم تاریخ دیپلماسی - تحت نظر ا. ولایمیر پوتیمکین - ترجمه ۹۰

تهران ۱۳۳۲ ص ۵۶

۲- تاریخ دیپلماسی ص ۵۵

بنابه اسناد تاریخ دیپلماسی - که خود از منابع شوروی‌ها محسوب می‌شود - درحالی که نماینده و رئیس جمهوری آمریکا ، « ویلسون براهین للوید جرج را تأیید » می‌کرد ، فرانسه جداً با هر گونه کوتاهی در مقابل بلشویسم به مقابله برخاسته بود و ضمن يك مشت خبرهای ساختگی ، چه توسط « متخصصین » خود و چه به وسیله نمایندگان خویش ، اوضاع را به سوی جنگی مستقیم و علنی که گویا می‌بایستی نامحوندهائی بلشویسم در شوروی ادامه یابد سوق می‌داد .

ولی باز هم در این میان نخست وزیر انگلیس پیش از همه از شوروی دفاع می‌کرد . کما این که جناب للوید جرج سریعاً اظهار داشت که نظریات و اسناد متخصصین فرانسوی : تا اندازه‌ای متمایل به غلو و اغراق بود و تنها به قاضی می‌رفت و اطلاعات صحیحی نداشت . و راجع به فجایع بلشویک‌ها همان مکررات و قصه‌های روزنامه نویسان دست راستی افراطی پاریس را تکرار می‌کرد.^۱

و بدین ترتیب حتی به مدافعه از اخلاقیات و رفتار سرخ‌ها نیز داد سخن می‌داد . و خصوصاً از تحریک ینکه‌های خویش در دفاع از نظریات امپراطوری کوتاهی نمی‌کرد ، تا آن‌جا که :

روبرت برون... نماینده کانادا ، و هوک نماینده استرالیا ، امکان اعزام

قشون کانادائی و استرالیائی را به روسیه به طور جزم و قطع رد کردند^۲

و اما در مقابل تمام این تئوری‌های تقله‌ی ، پس پیشنهاد جناب للوید جرج برای حل قضیه بلشویسم چه بود ؟ خود شوروی‌ها می‌نوشتند :

للوید جرج ... اظهار داشت که موضوع کاملاً روشن است که سقوط بلشویسم به ضرب اسلحه ممکن نیست . بنابراین پیشنهاد کرده با بلشویک‌ها وارد گفتگو شوند^۳

اما درست يك سال بعد از این جلسات جناب للوید جرج در

نظری که در دهم فوریه ۱۹۲۰ در مجلس عوام انگلیس به خاطر

افتتاح دوره جدید قانون گذاری ایراد کرد ، اسرار کلبتین دقیق

را که دیپلماسی امپراطوری بریتانیا جهت کشیدن تمامی دندان انقلابی شوروی یافته بود رسماً فاش نمود :

داروی عقل

برای شوروی

۱- تاریخ دیپلماسی ص ۵۶

۲- تاریخ دیپلماسی ص ۵۶

۳- تاریخ دیپلماسی ص ۵۶-۵۷

از برای آن که روسیه را دو پاره به سرحد عقل رهبری کنیم ، توسل به قوه قهریه نتیجه ای نداشته است. من معتقدم که می توانیم به کمک دادوستد آن کشور را نجات بخشیم. بازرگانی خاصیتی دارد که انسان را هوشیار می سازد.... به نظر من تجارت مسلماً بهتر از هر وسیله دیگری به درنده خوئی ، غارتگری ، و خوش باوری بلشویسم پایان خواهد داد.^۱

و حق باجناب للوید جرج و تنظیم کنندگان سیاست دقیق ضد انقلابی امپراطوری بریتانیا بود؛ بازرگانی خیلی زود شوروی را «به سرحد عقل رهبری» کرد، شوروی نه تنها حاضر شد که از اترانسیونالسم و حمایت از انقلابات جهانی چشم پوشد، بلکه همین چنان به سرحد عقل آمد که لااقل انقلاب ایران را کت بسته تحویل ضدانقلاب داد .

انگلستان در رأس همه کشورهای غربی و جناب للوید جرج در رأس دولت انگلیس ، پیش از همه برای پایان بخشیدن به تهاجمات و عملیات نظامی ، و در عوض آغاز کردن روابط اقتصادی و بازرگانی که «انسان را هوشیار می سازد» سماجت و فراست به خرج داد. نزدیکی و سازش شوروی و انگلیس تا بد آن جاکشید که در بهسوحه فحطی ۱۹۲۱ شوروی ، و در همان حال که تلاش سودجویانه همه کشورهای استعماری از شرایطی که تحلی در اختیار آن ها گذاشته بود ، به اوج خود رسید:

للوید جرج روز ۱۶ اوت (۱۹۲۱) در مجلس عوام (انگلیس) اعلام داشت که استفاده از فحطی برای اجبار به پرداخت دیون خود و يك طرح شیطانی است.^۲

اما آن چه در این میان مربوط به ایران و در نتیجه مربوط به بحث ماست، این است که زمانی حضرت للوید جرج از اعتبار و بازرگانی، در «به سرحد عقل» آوردن شوروی صحبت می کند ، که متعاقب آن جناب کراسین نماینده اقتصادی شوروی در لندن موافقت می کند که :

دولت شوروی از تبلیغات ضد انگلیسی در ایران دست بردارد و تمامیت ارضی کشور ایران را محترم بشمارد^۳

-
- ۱- روسیه و غرب در زمان لینن و استالین، نوشته ، ژرژ تان ، ترجمه ، ابوالقاسم ماهری، تهران ۱۳۴۴ ص ۱۷۵
 - ۲- تاریخ دیپلماسی ص ۱۰۹
 - ۳- سردار جنگل ص ۱۸-۳۱۷

و درست يكسال پس از آن ، كار انقلاب ايران ساخته شد . قرار داد منحوس ۲۶ قوريه ۱۹۲۱ ارتجاع - استعمار - شوروی در ايران به امضاء رسيد .
و نیز درست دو ماه پس از ورود مسيو « رفیق روتشین » به عنوان وزیر مختار شوروی به ایران بود که حضرت اللوید جرج بهره برداری از شرایط قحطی را در شوروی و طرحی شیاطانی ، خواند .
ای استعمار رئوف!

بنیان سیاست
خارجی شوروی
حالت که سخن به این جاکشید ، مناسب تر است که اساس و شالوده سیاست خارجی شوروی را نیز مورد بازدید سریع قرار دهیم .
بنا به فتوای ژرف استالین :

سیاست خارجی ما (شوروی) واضح و روشن است . هدف آن : حفظ صلح و توسعه دایره روابط تجاری با تمام کشورهاست... آن کسی که جویای صلح باشد و بخواهد با ما معامله کند ، ما را برای حمایت از خود همیشه آماده می یابد.^۱

استالین بایان جملات فوق در هفتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی و تکرار آن در کتاب معروفه مسائل لنینیسم ، البته همان طور که خود اظهار داشته است ، به شکلی واضح و روشن ، سیاست خارجی کشور شوروی را متبلور ساخته است .

استالین ضمن کلمات و مفاهیم فوق ، نه تنها سیاست خارجی شوروی را در زمان ایراد خطابه اش ، بلکه همچنین این سیاست را پیش از آن دوران ، یعنی از آغاز استقرار حاکمیت قطعی حزب بلشویک و نیز پس از کنگره مزبور ، مشخص کرده است . تا آنجا که می توان از بسیاری لحاظ مفاهیم مزبور را همچو اصلی مداوم و پایرجا هنوز هم بر سیاست خارجی شوروی حاکم یافت .

همان طور که ملاحظه شد ، سیاست خارجی شوروی بر روی دو ستون برپا شده است :
۱- صلح ۲- روابط تجاری . (ملاحظه می شود که از حمایت از انقلاب جهانی سختی در میان نیست .)

اما از آنجا که صلح و به طور کلی موضوعی چنددائن روشن و واضح نیست و چنانچه بدین چنین کلمه ای در منشور سیاست خارجی ، بیشتر ارزش تبلیغاتی دارد تا اصلی مشخص ، عملی و پایدار . و اصولا اگر هم محتوی و جانی جدی و اساسی از کلمه صلح در سیاست خارجی

۱- مسائل لنینیسم ص ۳۳۸

توضیح ، نقل از تاریخ دیپلماتی ص ۷

شودوی وجود می‌داشته و یا می‌دارد ، در هر حال مورد بحث ما نیست ، لذا بیشتر به پایه دوم سیاست خارجی شودوی ، یعنی « روابط تجاری » توجه می‌کنیم و آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم :

اصولی از روابط بازرگانی

نیاز و تکامل تولید بشری از يك طرف ، و کمبود و اذیت‌آید این با آن محصول ، و این با آن ماده خام ، در این یا آن سرزمین از طرف دیگر ، بازرگانی و تجارت را هم چون نیازی مداوم جدی ، و ضروری ، برای بشریت و ملت‌ها مطرح ساخت . همراه تکامل هر چه بیشتر تولید و وسائل تولیدی ، ارتباطات و ماملات اقوام و ملت‌ها به شدت از درون مرزهایشان تجاوز کرد و به این با آن گوشه جهان مرتبط گردید ، تا آن جا که با تولید صنعتی و با تولید بورژوازی ، هر گونه دیوار بین ، و هر گونه قرنطینه ای ، اعتبارات و ارزش‌های تاریخی خود را از دست داد و ارتباطات قوی تجاری ، چه به صورت تقریباً مساوی (رابطه استعمار با استعمار) و چه به صورت جباول‌گری‌های استعمار پنهانی ، به هر صورتی که باشد ، به هر حال هم چون اصل و پشانی تخلف ناپذیر ، برای همه بشریت ، خواسته و نخواسته ، مطرح گردید و برپا شد . با ایجاد رشد تولید صنعتی ، و با ایجاد رشد سیستم سرمایه‌داری بورژوازی ، دیگر هیچ ملتی نه می‌توانست و نه می‌بایستی خود را از دایره روابط تجاری و بازرگانی جهان خارج کند .

اما اگر از هر گونه بحث ثلثی بگذریم ، عملاً همین قدر می‌بایستی دو نوع تجارت توجه داشت که روابط اقتصادی جهان تنها می‌تواند بر پایه یکی از دو اصل زیر برقرار باشد :

۱- اصل روابط اقتصادی استعماری ، که محتوی آن ایجاد و تهیه کشورهای تولید کننده مواد خام و امثالهم ، به عنوان کشورهای مستعمره (و سایر القاب و عناوین جدید) و کشورهای صنعتی ، به مثابه تولید کننده کالاهای صنعتی و مکانیکی و غیره ، به عنوان کشورهای استعمارگر (و سایر القاب و عناوین جدید) می‌باشد .

۲- اصل روابط اقتصادی غیر استعماری (اگر کلمه نارساست ، خواننده مجاز است کلمات و یا کلمه ای را که مناسب تشخیص می‌دهد ، جای‌گزین آن سازد) که محتوی آن تکامل عمومی همه ملل ، بالا بردن جهانی تولید ، و رفع احتیاجات جهانی بشری توسط تولیدی جهانی که با شرکت مساوی همه بشریت و بسته به امکانات و قابلیت‌های عمومی هر يك از مناطق صورت می‌گیرد . (و مطالب دیگری که به میان نکشید نشان شاید ما را عاقبت به خیر کند) .

اما آیا انسان می‌تواند فقط به یکی از دو نوع کلی بالا روابط اقتصادی خود را تنظیم کند؟ و آیا هیچ راه دیگری که در واقع واسطه‌ای بین این دو نوع باشد، وجود ندارد؟ لنینیسم پاسخ می‌دهد: چرا وجود دارد.

بنابراین لنینیسم نوعی روابط اقتصادی و تجاری دیگر می‌تواند پس از حاکمیت پرولتاریا در يك انقلاب سوسیالیستی در این یا آن کشور به وجود آید، و آن، آن‌چنان روابط بازرگانی‌ای است که کشورهای سوسیالیست با سایر کشورهای جهان برقرار می‌کنند. بنابراین لنینیسم، کشور های سوسیالیستی نمی‌توانند در روابط تجاری خود با جهان، ماهیتی صرفاً استعماری از خود بروز دهند. البته از آن‌جا که معاملات بازرگانی می‌کنند، به هر حال سود خود را در نظر می‌گیرند، ولی تفاوت این سود با سود های استعماری در این است که استثمار به جز سود های اقتصادی خود، به چیزی نمی‌انديشد و همه چیز را فدای منافع اقتصادی و غارت گرانۀ خود می‌کند، ولی سوسیالیسم خصوصاً به سرنوشت ملت‌ها و به‌رهائی خلق‌های انديشد، این است که اگر يك معامله اقتصادی و تجاری، به زبان انقلابات درونی جامعه منجر شود، سوسیالیسم بین سودهای بازرگانی و انقلابات توده‌ها، نه سودهای بازرگانی، بلکه انقلابات توده‌ها را مورد تأیید قرار می‌دهد. این است تظاهری از اشتراسیونیسم در سیاست خارجی کشوری که انقلابی سوسیالیستی را پرولتاریا به حاکمیت رسانیده است.

و بدین ترتیب لنینیسم برای معاملات بازرگانی نوع سوسیالیستی-همزیستی مساومت-آمیز آن، محظوراتی را قائل شده است. اما آن‌چه را که لنین جداً تأکید می‌کند این است که هیچ کشوری، در تحت هر رژیم و مناسباتی که باشد، به هر حال نمی‌تواند خود را از حلقه روابط بازرگانی جهان بیرون بکشد و در درون خویش و با خویش زندگی کند.

لذا این که استالین نیز اصلی از سیاست خارجی شوروی را «روابط تجاری» اعلام داشته است؛ و نیز این که شوروی هم به روابط تجاری با سایر جهان رغبت نشان داده است، امری موجه و قابل فهم است. ولی آن‌چه در این میان به دور ریختن از وظائف انقلابات سوسیالیستی است، قاموس استعماری این روابط می‌باشد که با شیوه‌ها و روش‌های گوناگونی موجودیت و هستی خود را اثبات و معین می‌کند.

سال‌های جنگ انقلابی و ضد انقلابی در شوروی، اقتصاد تزاری را نیز از هم پاشید. و هر چند جهان نیز تازه از زیر آتشبارهای جنگ جهانی اول خارج شده بود، معذراً شاید بتوان گفت که در میان دول بزرگ، شوروی از جهات گوناگون تنها کشوری بود که

احتیاج جدی
شوروی به روابط
بازرگانی با جهان

بیش از بقیه به ترمیم وضع اقتصادی خویش نیازمند بود، و برای این منظور محتاج روابط متقابل تجاری با جهان.

شوروی مواد و کالاهائی داشت که خود نمی توانست همه آنها را مصرف کند و لذا نیازمند فروش به کشورهای دیگر بود، و در عوض کالاها و مصالحی را لازم داشت که خود نمی توانست تولید کند و لذا ورود آنها را از کشورهای دیگر ضروری می دانست. از این رو وارد شدن در گرداب تجارت حیاتی اجتناب ناپذیر بود. و شوروی وارد شد.

تجارت نفی کننده ولی آنچه می بایستی توجه شود این است که ببینیم شوروی در این ارتباطات تجاری خود، سوسیالیسم و سایر اصول ادعائی خود را با اعمال خود مورد ستایش قرار می دهد، یا نه، امپریالیسم و سایر حرکات خاص بازرگانی استعماری را (بسته به شرایط و امکانات خود) تمقیب می کند، از آن جا که ما فعلاً فقط موضوع را در همین خویش مورد بررسی قرار می دهیم، لذا بهتر است بررسی کنیم که شوروی در روابط خود با ایران قبل از هر چیز، و در درجه اول به روابط بازرگانی، خود با دولت های حاکم توجه داشته است، یا به روابط اتر ناسیو نالیستی و انقلابی خود با نمایندگان خلق و جنبش های مترقی.

مجله «اخبار» نشریه اداره مطبوعات سناتر اتحاد شوروی در تهران، سلسله مقالاتی تحت عنوان «انقلاب اکبر و مشرق زمین، یا وضعیت ای از تاریخ حسن هم جوارى شوروى و ایران» منتشر می کرد که ضمن آنها کلید اصلی سیاست خارجی شوروی را در ایران نشان داده است. مثلاً شماره ۶ مجله مزبور، با جملات زیر نشان می دهد که چگونه سیاست خارجی شوروی را در ایران، خصوصاً و خصوصاً عوامل بازرگانی دو کشور تعیین می کرد (و می کند)، و چگونه اصل روابط بازرگانی، بالاترین مقامات را نسبت به سایر اصول، تشکیل می داد (و می دهد) :

نه فقط اقدامات مشترك دوستانه در محنة بین المللى بلکه بسط و توسعه روابط همه جانبه، و در درجه اول روابط بازرگانى نیز از جنبه هاى مشخصه روابط شوروى و ایران در این دوره بوده است.^۱

در این سری مقالات که جمله ای از یکی از آنها نقل شد، خواننده پیوسته متوجه میشود که چگونه وقتی که بحث روابط بازرگانی و اقتصادی پیش می آید، آب دهان شوروی به بار فرقه روت راه می افتد و سایر روابط و اصول، در هر سطح و حدی که باشند، سرانجام اعتباراتشان

۱- مجله «اخبار»، شماره ۶، بتاريخ ۲۰ مارس ۱۹۶۷ مطابق ۲۹ اسفند سال ۱۳۴۵.

بسته به این است که سر نوشت روابط تجاری را چگونه تعیین خواهند کرد. تا آنجا که ملاک سنجش خوبی و بدی دولت های حاکم در ایران و معیار سنجش عیار سیاست خارجی صحیح و غلط دولت های حاکم بر ایران و بالاخره محک سنجش عیار حکومت های ایران، همانا عبارت است از این که دولت ها و حکومت ها در روابط بازرگانی و بسط و توسعه ارتباطات تجاری خود با شوروی چه کرده اند. اگر آن دولت ها در این زمینه قدم های مؤثر و مثبتی برداشته باشند، ولواین که نوکر امپریالیسم بوده باشند، ولواین که انقلاب را شرحه کرده باشند، و ولواین که ملت را به سلاویه کشیده باشند، از لحاظ شوروی دولتی قابل پذیرش می باشند و احیاناً ملی قلمداد شده اند. زیرا که با قبول و انجام سیاست حسن هم جویی و هم زبستی مسالمت آمیز، که محتوی همه آنها رد و بدل کردن چند «لوله لامپ» و چند خردار و کتیرا، است، نه سیاست دشمنی با شوروی، بلکه سیاست دوستی و نزدیکی با سوسیالیسم (۱) را پیموده اند. و در عوض هر گونه دول از این روابط بازرگانی، ولو تاکتیکی، موقتی، و اجباری، و ولوا از طرف حکومتی که به واقع ملی و خدمت ماری است، بالاخره از لحاظ شوروی غیر قابل قبول و احیاناً خدمتی اعلام شده است (ومی شود). شوروی این گونه سیاست ها را نه سیاسی، نه مبنی بر حسن هم جویی، بلکه سیاسی خصمانه، گویا علیه پروتاریای جهان که از قرار ستاد فرماندهی آن در کرملین است، و علیه خلق ایران، که گویا شوروی و کیل و سی آن می باشد، تبلیغ کرده اند (و خواهند کرد).

شوروی نمی تواند سال ۱۹۲۶ را به مثابه سالی خوش و میمون یادآوری نکند. زیرا در این سال معاملات ایران در بازار مکاره «نیز گورد» نسبت به سال قبل آن متجاوز از دو برابر ترقی را نشان می دهد:

ضمناً اگر در سال ۱۹۲۵ هم بازرگانی ایران در مجموع معاملات بازار مکاره «نیز گورد» بالغ بر ۷/۵ درصد بود، در عوض در سال ۱۹۲۶ به ۱۶ درصد رسید^۱.

به هر حال چنان که بیان شد، و خود شوروی ها نیز چه در همه جهان وجهه در ایران که موضوع مورد بحث ماست، گمان نمی کنند، روابط بازرگانی و تبادلات سودمند ناشی از آن برای شوروی، و خصوصاً برای شوروی بوده است (ومی باشد) که سیاست خارجی گویا اثر نهائی و نهایی اتحاد شوروی را جهت می داده و مشخص می ساخته است (ومی سازد).

گفتیم و گفتا برای شوروی. آیا حجت زیر دلیل قانع کننده ای نیست:

ما مثل تاجران ماهر و صحیح العمل که به خوبی می دانند چه

۱ - مجله اخبار، شماره ۹، روز ۱ جمعه ۵۵ ماه مه سال ۱۹۶۷ برابر ۱۵ اردیبهشت

مدیونند و چه طلبکار، وجه نفع عادلانه‌ای، یا حتی بیشتر باید ببرند،
معامله می‌کنیم.^۱
لنین

بک فرجه ضروری لازم است فوراً بررسی کنیم که آیا مقصود ما این است که شوروی در روابط بازرگانی خود با سایر دول جهان، سود خود را در نظر نگیرد؟ و آیا اگر سود خود را در نظر نگرفت، آنگاه سیاستی اترناسیونالیستی - کارگری برگزیده است؟ مسلماً نه! بدیهی است که شوروی می‌بایستی در روابط بازرگانی خود با سایر دول جهان به منافع خود بیندیشد، ولی این منافع در صورتی که در راه اترناسیونالیسم و در راه حمایت از جنبش خلق‌ها به جریان افتد، آنگاه است که منافعی غیراستعماری، ضداستعماری، و سوسیالیستی است. بدیهی است که هر طبقه‌ای به منافع طبقاتی خویش می‌اندیشد، طبقه کارگر نیز از چنین کیفیتی مبری نیست. ولی اندیشه‌های طبقاتی، اندیشه‌های متضاد و متفاوتی هستند. طبقه کارگر نمی‌تواند هم چون طبقه‌ای استعمارگر و استثمارگر بیندیشد. منافع طبقه کارگر با منافع طبقه استثمارگر جداست. و از این رو وقتی که طبقه کارگر منافع خود را در نظر می‌گیرد، با وقتی که طبقه استثمارگر منافع خود را در نظر می‌گیرد، ما با دو کیفیت مجزا از هم تماس داریم، نه با یک سیمای واحد. و لذا اگر شوروی به واقع دولتی سوسیالیستی بود و سیاستی اترناسیونالیستی را تعقیب می‌کرد، نتایج ناشی از منافعی که از طریق معاملات بازرگانی به دست می‌آورد، می‌بایستی به بازرگران دست شوروی برای کمک به جنبش‌های جهانی و تقویت قدرت سوسیالیسم بینجامد. و تنها در این صورت است که این منافع نه منافعی استعماری، بلکه مالا منافعی ضداستعماری و در نتیجه مجاز است. اما آیا می‌توان منافع بدون این که چنین نتایجی از سود جوئی‌های تجاری شوروی مترتب باشد، بازم این سود جوئی‌ها را موجه و خارج از توسعه طلبی‌ها و منافع پرستی‌های ضداتر ناسیونالیستی - کارگری دانست؟ مسلماً نه! اما، آیا اگر موضوع معامله، خارج از خرید و فروش این یا آن مقدار کالا از امپریالیسم و استعمار باشد و بحث بر روی حفظ بیشتر حکومتی باشد که با انقلاب مسلحانه خلق خود را مواجه می‌یابد، آری آیا بازم می‌توان این گونه روابط تجاری را مجاز دانست؟

۱- لنین، آثار ج ۲۷ ص ۱۷۳. نقل از تاریخ دیپلماتی ص ۱۴۴
سؤال: آیا برای اولین بار نیست که در مارکسیسم - لنینیسم «تاجر» «صاحب العمل» و «نفع» (عادلانه) معرفی شده است؟
آیا این که چنین یوانانی را لنین ایراد کرد، است، شکفت انگیز است؟

مسلماً نه ! اما ، اگر این گونه روابط تجاری نه به زیان استعمار و نوکران بومیش ، و نه به زیان سیستم هاورژیم هائی بوده باشد که منافع خلق زیر سلطه خود را تاراج می کنند ، هر قدر هم که به سود دولت شوروی باشد ، از آن جا که در عوض مستقیماً به زیان نهضت های انقلابی آن کشورها و علیه منافع خلق ستم دیده آن سرزمین ها بوده باشد ، آیا باز هم سوسیالیسم به خود اجازه می دهد که به مثابه « تاجرهای ماهر » منافع خلق سرزمینی را فدای منافع « خود » سازد ؟ آیا اصولاً دیگر سوسیالیستی در کار است اگر منافع آن مغایر منافع انقلابات و خلق ها بوده باشد ؟ مسلماً نه ! اما ، اگر این روابط تجاری و این معاملات بازرگانی در گرو تنها گذاشتن انقلابات ضد استعماری و طبقاتی باشد (تازه این هم قبول) ، و از این بالاتر ، اگر این ارتباطات تجاری منوط به خیانت به انقلابات ملی و داخلی و ضد استعماری این یا آن ملت بوده باشد ، آیا باز هم می توان این را نیز به حساب سوسیالیسم و « انترناسیونالیسم » موجه دانست که شوروی انقلابی را با گونی ای کشمش و سبدي خرما معاوضه کند و کام خود را شیرین سازد ؟ مسلماً نه ! اگر همه این ها مجاز باشد ، رسماً باید اعتراف کرد که ما با شوروی ، یک کدوم از سوسیالیسم و انترناسیونالیسم هیچ چیز ، و هیچ چیز نمی دانیم .

و بعضی که کلوی مارا می فشارد در همین است که شوروی ها به حساب معاملات بازرگانی ای که آن قدر مورد علاقه و محبتشان بود (و هست) ، از سوسیالیسم و هر گونه روابط انسانی شرافتمندانه ای خیلی زود عدول کردند و انقلاب ایران را به مزایده گذاشتند ، و همه این ها را نیز در قلموس سوسیالیسم و انترناسیونالیسم خویش ، قابل قبول ، عادی ، و اصولی اعلام کردند . ای سوسیالیسم بینوا !

حدود روابط تجاری بی گمان شوروی نمی توانسته است به حساب حفظ ایده آلیستی انترناسیونالیسم ، از تجارت و روابط اقتصادی با جهان خودداری کند . این چنین توقعی اگر ناشی از غرض نباشد و اگر هم متوقع را به بلاهت متهم نکند ، لا اقل مؤید خصلت منزله طلبی و عدول از واقعیات است . اما نمی توان شوروی را هم چنان به عنوان کشوری که سیاستی انترناسیونالیستی را در جهان اجرا می کند به بهانه سرپیچی از ردیابانی ، عدول از منزله طلبی ، و فهم واقعیات مورد پذیرش قرارداد ، در سورتی که مفهوم این ردیابانی و منزله طلبی نفی هر گونه خصلت انقلابی در سیاست آن کشور معنی دهد ، در سورتی که شوروی با اعبریالیسم در کویدن انقلابات ضد استعماری و طبقاتی متفق شده باشد تا بتواند چند متر جیت و کرباس ، تعدادی تیر و تخته خرید و فروش کند . کسی که چنین شیوه و حرکتی را مجاز می داند ، اگر به خبث طبنت و حماقت موصوف نباشد ،

لااقل بایستی اعتراف کرد که درست در مقابل خصائص منزّه طلبی، دارای خصلت‌های تجاست طلبی است.

انقلاب جنگل قربانی چندگونی خشکبار می‌شود

اما شوروی در روابطش با انقلاب ایران و دولت ارتجاعی-وابسته ایران، و هم‌چنین در قضاوتش درباره روابط تجاری و حمایت‌ها و لااقل بی‌طرفی‌های انقلابی، نه به انقلاب، بلکه به تجارت می‌اندیشید. تجارتی ضدانقلابی، تجارتی ضد انترناسیونالیستی.

کما این که مسو روتشین سفیر کبیر شوروی در ایران، دربارهٔ مزدورانه‌ای که برای میرزا کوچک می‌نوشتند، او را به‌رها کردن انقلاب و خلع سلاح دعوت می‌فرمایند، بدین دلیل که یادآور شوند:

در تخلیهٔ گیلان از قشون روس و آذربایجان يك مسألهٔ دیگر هم مورد نظر است. و آن باز شدن راهی است که نه تنها ایران را به روسیه، بلکه به تمام دنیای خارج مربوط می‌سازد. به قلم هر ملت دوست وطن‌پرستی باید اشتیاق باز شدن این راه را داشته باشد. چون که بعد از باز شدن این راه، ایران نفس راحتی خواهد کشید. این راه ایران را از حیث اقتصادی به تمام جهان متصل خواهد ساخت. این راه از احتیاجات اقتصادی ایران به انگلیس خواهد گاست و به‌همین اندازه به نفوذشان ضریب وارد خواهد ساخت. به شما پوشیده نیست که از فقدان روابط تجاری با سایر کشورها چه اندازه فقر به ایران استیلا یافته است. و همین امر حربهٔ سیاسی و اقتصادی مهمی به دست دیگران خواهد داد.

من گمان دارم اولین وظیفهٔ شما که شخص ملت دوست و وطن پرستی هستید، این است که از هیچ‌گونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این راه زحمت می‌کنند، تولید اشکال ننمایند. من متأسفانه می‌بینم که شما با پروگرام وسیع خودتان از باز شدن این دریچه که برای حیات ایران لازم است، جلوگیری می‌کنید!

بازای شوروی هم چون بازای سکه و باولوف در مقابل هر گونه زنگه روابط تجاری به ترشح می‌افتاد. (و می‌افتد.)

از آن جاکه بعداً در این باره مجدداً آغاز مطلع خواهیم کرد ، لذا فعلاً به همین کلیات و نمونه‌ها اکتفا می‌کنیم تا بعد .

نمایندۀ مختار شوروی در ایران
با مأمور خیانت به انقلاب ایران

مسیو روتشتین نماینده مختار شوروی در ایران ، در جریان تقدیم اعتبارنامه خود به سلطان احمد شاه ، پس از ایراد تعلق خوش ، با تعلق جوابیه‌ای مواجه می‌شوند که شاه پس از اظهار « سرور فوق‌العاده از استقرار رژیم آزادی در روسیه » مستقیماً به جریانات گیلان‌گریز می‌زنند و رسماً اعلام می‌دارند :

و یقین داریم که قضیه تأسیف‌آور گیلان در نتیجه مساعی و اهتمامات شما هر چه زودتر خاتمه یافته ، و طوری نخواهد شد که سکنه‌ای به روابط و دادیه بین دولت وارد آورد.^۱

و در عوض جناب روتشتین پاسخ این « یقین » سلطان را هشت روز بعد ، یعنی در ۱۶ تیر (اردیبهشت) ۱۳۰۰ در جریان مراسم تاج‌گذاری نام‌برده در ضمن تعلق تبریکه خوش به صورت زیر می‌دهند :

به مناسبت این روز فیروز و جشن با عظمت ، تبریکات سیمانه خود و هم‌قطاران محترم خوش را به پیشگاه همایونی تقدیم داشته ، آرزومند است که ذات اقدس ملوکانه سالیان دراز چنین روز باشکوهی را برای سعادت ملت ایران و افتخار سلطنت آن اعلیحضرت درک فرمایند .

با اجازه آن اعلیحضرت علاوه می‌نماید که دولت متبوعه این جانب ذات اقدس همایونی را مغرور تمامیت استقلال ایران می‌دانند ، و نظر به این که با نهایت اشتیاق و از صمیم قلب به تمامیت و استقلال این مملکت علاقمند است ، علیهذا منظوری غیر از این ندارد که مراتب موردت آن اعلیحضرت را جلب نماید .

بنابر مراتب معروضه ، خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن می‌سازد که دولت متبوعه دواستدار نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده است ، با نهایت صمیمیت اقدامات لازمه را در تسریع تصفیه مسأله گیلان اتخاذ خواهد کرد.^۲

۱ و ۲- جلد اول ، تاریخ بیست ساله ایران نوشته حسین مکی - تهران ۱۳۲۳ ص ۱۹۰

۳- جلد اول تاریخ بیست ساله ایران ص ۱۹۵

مسیو روتشتین در روز ۱۶ نور ۱۳۰ خورشیدی وارد تهران شدند و درست ده روز پس از آن بود که نطق ضد انقلابی فوق را به مثابه تعهدنامه‌ای رسمی ایراد کردند. و از همان موقع صمیمانه در راه نیل به هدف خود و دولت متبوعه و خویش، که چیزی جز «تسریع تصفیه مسأله گیلان، آنهم و پانهایت صمیمیت» بوده باشد، نبود، فعالیت را آغاز کردند.

وفاقت قابل تقدیری است! انقلاب ایران به «مسأله گیلان» تعبیر می‌شود.

دو راه و دو تاکتیک برنامه کار شوروی دقیقاً تنظیم شده بود. مذاکرات شوروی و انگلیس، نهایت تمر بخش بود. تا آنجا که دو دولت، با توجه

به وضع قوایشان می‌توانند وحدت عمل سیاسی و عمومی درباره کشوری مورد طمع پیدا کنند، این وحدت بین شوروی و انگلیس نیز در ایران پیدا شد. هر یک راه‌های خویش را منظم می‌پیمودند.

وظیفه شوروی مشخص بود. شوروی می‌بایستی در ازاء قلم کردن پای انقلاب ایران، از مزیت روابط دیپلماتیک و اقتصادی با دولت ایران و مزایای دوستی با بریتانیای کبیر بهره‌ور شود. و شوروی تمام هم خود را در راه تحقق چنین اصولی متمرکز ساخت. و

این جریانات چیزی نبود که در اطاق‌های در بسته مذاکرات محرمانه شوروی و انگلیس برای همیشه محبوس بماند. از آنجا که می‌بایستی این موافقت‌های محرمانه در محیط‌های سر باز عملی شوند، این است که بالاخره همه چیز آفتابی شد. البته کلیه کسانی که حتی با قدری فراست دستی بر آتش سیاست ایران داشتند، خیلی زود به توافق ننکین شوروی -

انگلیس آگاهی یافتند و میرزا نیز هر چند بالاخره به شکلی میرزاوارانه، ولی به هر حال به این سازش کاری‌های خائنانه پی‌برد. او متوجه شد که انقلاب از همه طرف در تله افتاده است و لذا تمام هنر خود را فقط و فقط در حفظ انقلاب، نه گسترش و نه پیروزی برق آسای آن، خلاصه کرد. میرزا می‌کوشید تا شاید بتواند نهضت را از قربانی شدن نهایی در این نمایشگاه سازش ننکین شوروی - انگلیس - درنجام خلاص کند.

میرزا به هر طرف که می‌نگریست، ابرهای تیرم‌ای را که از حوادث شوم خنجر می‌دادند، در آسمان و زندگی انقلاب در حرکت می‌دید.

از لحاظ داخلی، نهضت وضعی به شدت متشتت، ملوک‌الطوایفی، و تجزیه شده پیدا کرده بود. و از لحاظ خارجی، دشمن به شدت تقویت شده بود و از امکانات یک پارچه بین‌المللی نیز برخوردار گشته بود.

افتضاحات ناشی از کودتای رشت، ردالت‌های ناشی از افراط‌کاری‌ها، و جنایات

کودتاجیان نیز کار را به آنجا کشانیده بود که روی هم رفته می‌شد گفت که مردم ، یعنی این پناه‌گاه اصلی انقلاب و این دام اصلی ضد انقلاب ، به حالت راکد و بی‌طرفی در مقابل هر دو درآمده بود . هیچ چیز جز زمان نمی‌توانست انقلاب را از دخمه‌ای که گرفتارش شده بود نجات بخشد. ولی دیگر فرستی برای نهضت باقی‌نمانده بود . اگر انقلاب تنهایی توانست خود را حفظ کند ، همه چیز حفظ شده بود و همه چیز می‌توانست به نفع نهضت تغییر یابد. ولی پراکندگی و فتنای انقلاب ، تاریخ را به خلای می‌انداخت که د بیست سال آن ارزش یک روزه را نیز نداشت.

موقعیت انقلاب در دو موقع تثبیت وضع موجود بهترین سیاست هاست:
۱- هنگامی که انسان بر همه چیز مسلط است.

۲- هنگامی که همه چیز می‌خواهد از دست آدمی خارج شود.
در این احوال اگر همه چیز به همان ترتیب که هستند باقی بمانند و اگر بتوان کاری کرد که همه چیز در جایی که قرار دارد میخ‌کوب شود. آری در این حال توانسته‌ایم بهترین شرایط را برای برنامه‌های بعدی تهیه بکنیم.

انقلاب نه در حالت اول، بلکه در حالت دوم قرار داشت. میرزا می‌دید که عهده‌کاروان انقلاب به زیر بهمن مخوف شد انقلاب می‌رود. او می‌کوشید تا شاید بهمن را هم چنان بر قلل کوه، و انقلاب را هم چنان در دامنه دره ثابت نگاه دارد. و می‌دانست که یک چنین وضعی مالا بهزیان ضد انقلاب و به نفع انقلاب پایان خواهد یافت.
اما، آیا می‌شد؟

تاکتیک انقلاب میرزا برای حفظ انقلاب و تخفیف درندگی ضد انقلاب و احیاناً ایجاد شتاف در وحدت آنها، به یکی از شجاعانه ترین شیوه های سیاسی عمر خویش دست زد . بدین معنی که در نامه قهرست واری که برای مسو و روتشتین» سفیر کبیر شوروی در ایران نوشت، موافقت خود را با حفظ منافع بیگانگان، در ایران اعلام داشت، مشروط بر این که:

۱- «آزادی های ملی» در سراسر کشور برقرار شود.
۲- منطقه گیلان که هم اکنون در تحت تصرف انقلاب می باشد، هم چنان به دست نیروهای

انقلاب و واقعیات شاید آنها که عمل و مبارزه را چون حرف و سخنوری تلقی ساده دو سیر گوشت به نام زبان می‌دانند، یک چنین حرکت تهور آمیزی را از جانب میرزا به مثابه نفی همه جان و همه روح انقلاب تفسیر کنند و از این بالاتر آنرا به چرخش میرزا به طرف ضد انقلاب تحلیل نمایند. ولی به نظر ما و کلیه کسانی که عمل را با همه عظمت و مهابتش مورد توجه قرار می‌دهند، یک چنین شجاعتی را در تأیید منافع بیگانگان در ایران از طرف میرزا، نمایند: عمق خصال انقلابی وی در عمل مبارزه برآورد می‌کنند.

اذهان مبتدی گمان می‌کنند که یک سیمای انقلابی و یا یک نهضت انقلابی، همین که به این صفت موصوف شد، دیگر کلیه خصائص سیاسی خود را که بر مبنای اوضاع عمومی خویش و دشمن، در قالب طرح شمارهای روز، مذاکرات تودرتو، برنامه‌های حداقل، و تاکتیک‌های عملی پیروزی بخش، شکل می‌گیرند، از دست خواهد داد و هر پیروزی و شکستی را مطلقاً توسط شمشیر و توپ به دست می‌آورد و یا از دست می‌دهد. ولذا اغلب از انقلابی، آن خروس جنگی فاقد صناعت و اندیشه سیاسی- انقلابی را محسوم می‌کنند که بی پروا و بی حساب، به سوی رقیب در هر کجا و هر حال که بوده باشد، جستن جستن می‌کند و با تیغه‌های پایش اورا سزیت می‌زند. در نتیجه این اشخاص یا به یک باره اهمیت فکر و سیاست را در انقلاب فراموش می‌کنند و یا اعتباری در حدود هیچ برای آن قائل می‌شوند. در حالی که یک رهبری و یا یک نهضت انقلابی، علاوه بر مهمات نظامی، می‌بایستی پیوسته ترکش سیاسیش نیز از تیرهای دیپلماتیک، خوش تراش، و فریبا مملو باشد، تا در همان حال که رقیب را سرگرم برهای زیبای دم تیرها می‌کند، ضمناً بتواند پیکان زهر آلودش را در قلب وی بنشاند. خالی بودن این ترکش نیز هم چون فقدان ارتش و مهمات انقلابی، خطرناک و مرگ آفرین است.

یک نهضت انقلابی نمی‌تواند برای رسیدن به هدفش، بدون توجه به همه جوانب خویش، فقط سرش را پائین اندازد و هنر کنان به سوی ایده آل‌های خود گام بردارد. عموماً تصور که پیش روی و حمله در زمان‌هایی که موقعیت، مساعد پیش روی و حمله می‌باشد، امری است انقلابی و محافظه کاری و وقت گذرانی در یک چنین شرایطی به زبان انقلاب پایان می‌یابد و بیان گر رسوبات ضد انقلابی در نهضت می‌باشد! به همان ترتیب نیز عقب نشینی بی دغدغه و سریع از مواضعی که با وضع موجود دفاع از آنها باعث از دست رفتن ذخائر انقلابی می‌شود و به هیچ وجه در کادر منافع و استراتژی انقلاب قرار ندارد، مؤید رشد خصال‌های انقلابی

خواهد بود. و به عکس آن، یعنی استقامت درجائی که نباید استقامت کرد، به حساب این که عقب نشینی بالاخره عملی «زشت» است و يك انقلابی هرگز پشت به دشمن نمی کند، خود روشن گر تراکم خصال های ضد انقلابی و رشد روحیات مانچراجویانه و قهرمان کاری های بی نتیجه درانقلاب است.

حمله برق آسا، درمواقعی که می باید به شکلی برق آسا حمله برد، و عقب نشینی برق آسا، درمواقعی که يك چنین تاکتیکی اجتناب ناپذیر می نماید، این است محك انقلابی بودن و نبودن يك فرد، يك رهبری، و يك نهضت، درثئوری و درعمل، معاشات و اتلاف وقت در زمان هائی که شرایط تعرض چمچند، و تخلیه کردن مواضع در مقابل حریف، درحالی که دفاع و استقامت را تاریخ ضروری ساخته است، این ها هستند علائم ضعف خصال انقلابی دريك فرد، يك رهبری، و یا يك نهضت، درثئوری و درعمل.

اما شرایط همیشه بر روی دو تاکتیک علنی پیش روی و عقب نشینی تنظیم نمی شوند. گاهی تثبیت موقعیت موجود، این است تاکتیکی که انقلاب موزن به اختیار کردن آن است. مسلماً دريك چنین موقعیتی نهضت مجبور است به چنان مصالحه ای رضایت دهد که نتیجه آن قرارداد شدن همه چیز در همان مکان هائی است که قرارداد دارد.

تاریخ و روز
انقلاب فقط می تواند از لحاظ تاریخی خود را قوی مطلق بداند و حریف را ضعیف ناب. ولی از لحاظ روز چه از لحاظ روز آن چه مطرح است شرایط عینی قدرت ها، شرایط عینی مبارزه، شرایط عینی مواضع، و شرایط عینی زندگی است.

تحقیق قوای دشمن در روز، درحالی که انسان عظمت و برتری آنرا به عینه مشاهده می کند، هر قدر هم که نمودار قوت قلب بوده باشد، مع هذا نمی تواند ملاک تعیین و تنظیم عمل قرار گیرد. درعمل، نه با کم بها دادن به قوای خصم و نه با پر بها دادن به آن، بلکه با تعیین قیمتی حقیقی و درست برای آن است که می توان برنامه و روشی تنظیم کرد که مالا به دفن ضد انقلاب و حاکمیت انقلاب منجر شود.

انقلاب نمی بایستی خود را گول بزند، بلکه بایستی حریف را غریب دهد. وقتی که انقلاب خود را با دیواره های پولادین ضد انقلاب مواجه می بیند و وقتی که قدرت آتش، قدرت پنجه، و قدرت پای خود را برای درهم نوریدن آن ها کافی نمی یابد، می بایستی خیلی طبیعی و واقعی اوضاع را تحلیل کند و راهی متناسب با شرایط موجود برگزیند. وجه بساکه این راه مناسب، همانا مصالحه و قراردادی خفت بار را به انقلاب تحمیل کند.

قدرت حق و حقیقت، قدرتی تاریخی و عاطفی است. بی شبهه همین قدرت، یعنی قدرت طبقه‌ای که جهانی فائدہ هرگونه استثمار انسان از انسان را مطالب می‌باشد است که سرانجام بر جهان مستولی خواهد شد. ولی اذ لحاظ روز قدرت عاطفی و تاریخی حق، به تنهایی و به شکلی ایده‌آلیستی، کافی برای پیروزی و موفقیت نیست. در این حال، زور خشن و بیرحم آتش نظامی-سیاسی، و تفوق شعور و حساب‌گری سیاسی-انقلابی، به انشمار ایمان و جرات آرمان خواهی است که سرنوشت را تعیین می‌کند. تنها به بهانه حق نمی‌توان همه واقعات را فراموش کرد و کله شقی بی‌نتیجه‌ای را خطمشی تخلف ناپذیر خویش قرار داد. این نه پیروزی حق، بلکه شکست آن است، و نه شکست ناحق، بلکه پیروزی آن می‌باشد. هیچ عاملی بیش از بی‌کلی و بی‌فکری یک‌دقیب، مددکار دقیب دیگر نخواهد بود.

یک نهضت انقلابی قبل از هر چیز می‌بایستی بسته به شرایط و اوضاع و احوال قوا و مواضع خویش با دقیب، موقعیت را به درستی و دقت تشخیص دهد و بر مبنای موقعیت موجود به اعمال انقلابی خویش دست بزند. وجه بسا که با تکیه بر همین شناسائی، بهترین شیوه عمل را نه در مبارزه، بلکه در صلح، نه در جنگ، بلکه در مصالحه، و حتی نه در گرفتن امتیاز، بلکه در دادن آن تشخیص دهد. و بدیهی است که راه صحیح، قدم گذاشتن در همین راه خواهد بود، ولو این که آتشین مزاجان، نق نقوها، گر گرفته‌ها، قهرمان‌نماها، و خروس جنگی‌ها، فریاد اعتراض و توهمین و قهرشان اعصاب فلک را خراب کند.

نمونه‌های بزرگی
از اقتداء به واقعیت
مثال‌های روز این تاکتیک اصولی را می‌توان در آتش بس‌مصر در جنگ با اسرائیل در خاورمیانه (ژوئن ۱۹۶۷)، و همچنین در سکوت کوبا در بقاء و استقرار آمریکا در پایگاه دریائی و گواستانامو، در آمریکای لاتین، ملاحظه کرد.

اما مثال تاریخی معروفی را که به خاطر تشابه بسیارش به اقدام میرزا می‌توان کمی وسیع‌تر به میان کشید، حرکت حساب شده، صحیح، و اصولی حزب بلشویک در جریان قرارداد و برست‌لیتسک، می‌باشد:

به موجب این قرارداد، حکومت شوروی از لهستان و لیتوانی و کورلاند و لیونی و استونی صرف نظر کرد و متعهد شد که نیروهای خود را از اوکراین و فنلاند فراخواند و مفاد قرارداد مورخ نهم فوریه را که بین آلمان‌ها و راد (مجلس ملی اوکراین) منعقد شده بود به رسمیت بشناسد. طبق آمار رسمی که کمیاریای (وزارت) بازرگانی شوروی انتشار داد، در نتیجه

عقد قرارداد صلح (پرست) روسیه ۲۶ درصد از جمعیت ۲۷ درصد از اراضی حاصل خیز ۳۲ درصد از متوسط تولید محصول ۴۶ درصد از شبکه راه آهن و ۲۳ درصد از صنایع ۷۳ درصد از درآمد معادن آهن ۷۵ درصد از درآمد معادن زغال سنگ خود را از دست داده بود.^۱

این عمل حزب بلشویک که مبتکر و مدافع اصلی آن شخص لنین بود، هر چند برای آن‌ها که هر گونه مذاکره و دادن امتیازی را به دشمن در تحت هر گونه شرایطی با کلمات تهیج‌کننده و تنگ و وحشت و دزاری و غیره وصف می‌کردند، عملی ضد انقلابی، خائنانانه، و کلیف بود، معینا خود انقلاب نشان داد که همین دادن امتیاز بود که انقلابی بود، نه به عکس آن.

لنین خود بعدها درباره قرارداد مزبور این‌طور مثال آورد:

تصور کنید که راه‌زنان مسلحی سر راه را بر اتومبیل شما می‌گیرند. شما پول، شناسنامه، پانجه، و اتومبیل را به آنها می‌دهید و از مصاحبت دل‌پذیر آنان رهایی می‌یابید. این بدون شك يك صلح و مصالحه است. (من به تو پول، اسلحه، و اتومبیل می‌دهیم، تا تو به من امکان بدی که به خوشی و سلامتی جان بدر برم.) بعد به نظر می‌رسد که آدم‌عاقلی پیدا شود که يك چنین مصالحه را با وجود این که راه‌زنان که صاحب اتومبیل و اسلحه شده‌اند و ممکن است این هر دو را برای دزدی‌های آینده به کار برند، از نظر اصول غیر مجاز بداند و شخصی را که به چنین صلح و مصالحه‌ای تن داده است، شريك دزدها بشمارد. صلح و مصالحه ما با دزدها و راه‌زنان امپریالیسم آلمان، از این قرار بود.^۲

(پراثر از لنین است)

لنین تقریباً يك ماه و نیم پس از قرارداد «پرست لیتوسک»، در روزنامه «پراودا» در دفاع از حرکت انقلاب برای عقد قرارداد مزبور و در تشریح وضع و موقعیتی که حزب و او را وادار به امضاء این قرارداد کرده بود، چنین نوشت:

۱ - تاریخ اتحاد جماهیر سوسیالیستی ازمری، چامیدانم؛ نوشته، زان بروهات.

ترجمه: علی اصغر شمیم. ص ۴۰-۳۹

۲ - مرض بچه گانه چیدوی در کمونیسم چاپ مسکو فارسی. ص ۸-۳۷

توضیح: ما ضرورتاً این قیمت را از کتاب «سیر کمونیسم در ایران» استخراج کرده‌ایم. نویسنده کتاب مجهول بود. فقط کتاب در سال ۱۳۳۶ در تهران منتشر شده است.

ما ناگزیریم عقب نشینی کنیم و شرایط شرم آور صلح با آلمان را بپذیریم. زیرا رژیم اقتصادی کنونی ما از سیستم آلمان پائین تر است. رژیمی که مافوق سیستم آلمان باشد، هنوز وجود ندارد.... استفاده از مهلت و فراغت لازمه زیستن است.^۱

این است که هرگز نباید دشمن را به بهانه این که دشمن است چنان نجس و مطرود بدانیم که بدون توجه به اوضاع و احوال خویش و بدون توجه به شرایط و موقعیت وی، پیوسته يك روش پیش بگیریم، آن هم تیغ کشیدن و حمله بردن بوده باشد. يك چنین برداشت ها و تفاسیری، نه از روحیهی انقلابی - سیاسی، بلکه از روحیهی انفرادی - قهرمانی عناصری آب می خورد که حاضرند انقلاب را به بهای حیثیت تنگ نظران و عوام فریبانه ای که برای خویش دست و پا می کنند، بفرروشند.

در زمینه این مبحث، تنها در يك مرحله و در يك موقعیت است که رهبری نهضت بایستی پرچم قهرمانی را به هر طریق که ممکن است افراشته نگاه دارد، و آن هنگامی است که طرح و پیشنهادات انقلاب هر قدر هم کزیه و خفت بار (برای انقلاب) معهذا مورد قبول ضدانقلاب واقع نکردد و ضد انقلاب با تکیه بر موقعیت و مصالح خویش، تنها مرگ تخلف ناپذیر انقلاب را طلب کند. آری تنها در این مرحله است که رهبری موظف است استقامت، تهاجم، خون ریزی، و مرگ را برگزیند و با میراث قهرمانی و شور افکنی که از خویش به جای می گذارد، اجاق جنبش آینده را گرم نگاه دارد. آری در يك چنین مرحله ای است که انتخاب مرگ قهرمانانه برای انقلاب، خود انقلابی است. زیرا هر گونه عدول از يك چنین مرگی، کام گذاشتن در جاده تسلیم تنگین و نکبت باری است که نه به بقا انقلاب منجر می شود و نه هیز می قوس و پرسوز برای اجاق آینده به ارث می گذارد.

میرزا ابتدا به سوی مصالحه برای حفظ انقلاب روی آورد و چون این راه را بسته یافت، راه عدم تسلیم و مرگی قهرمانانه را برگزید.

انقلاب پدیده ای دیالکتیکی است که تظاهر آن در این یا آن روز و در این یا آن منطقه، به معنی اثر و پایان اثر آن در این یا آن روز و در این یا آن منطقه نیست، بلکه به معنی این است که به علت ریشه های از گذشته، در حال، در جایگاه و مکان معینی سبز شده است، ولی اثراتی جهانی و پایا برای همه اجتماعات و برای همیشه از خود به جای می گذارد. بدین سان

۱- تاریخ اتحاد جماهیر شوروی، چه می دانم؟ ص ۲۱۰

انقلاب نه به امروز ، بلکه به فردا ، و نه به این جماعت ، بلکه به همه جماعات جهان نیز متعلق است و بر روی آنها اثر می گذارد ، خواه این اثرات مثبت و خواه منفی بوده باشند. از این رو پیوسته بهترین تاکتیک ها برای انقلابات شکست مند آن است که فرهنگ و میراث انقلابی تحریک بخش و زاینده ای را برای همه جهان ، برای همه جهانیان ، و برای همه آیندگان به ارث بگذارد .

میرزا با پایداری شهادت انجام خویش ، چنین میراث پر بها و پایان ناپذیری را از خود به جای گذاشت . درود !

میرزا دست
شوری را باز
می گذارد

میرزا با ارسال پیام پیشنهادیه خویش برای جناب روتشتین به دو عمل مهم : انقلابی و افشاگرانه است زد . که یکی تکیه بر اصولی بود که فوقاً بیان شده و دیگری انگشت گذاشتن بر روی دکمه ای بود که سیاست شوری را خصوصاً از این زاویه افشا می ساخت : اگر شوری غرضی سازش کارانه و خیانت آلود ندارد و تنها بسته به مصالح خویش و اوضاع جهانی مجبور به مصالحه با بریتانیا به شکلی وسیع و با ارتجاع ایران در محیطی محدود می باشد ، پس بهتر است اصولی را مورد اتکاء قرار دهد که ضمن تحقق خواسته های خودش ، ضمناً ملت و انقلاب ایران را به يك باره در باتلاق دیکتاتوری استعمار - ارتجاع خفه نکند .

بدیهی است در سوره ای که شوری دارای حداقل وجدان انقلابی اترناسیونالیستی - کارگری بود ، اصول پیشنهادی جنگل می توانست برای وی به عنوان اساسی قلمی مورد اقتدار قرار گیرد و لااقل در مذکرات خویش یادشمنان انقلاب ایران ، از این مرتجاوز نکند . ولی متأسفانه در سیاست خارجی شوری نسبت به سر نوشت خلق ماهیچ گونه روحیات و خصائص انقلابی و اترناسیونالیستی و کارگری وجود نداشت . شوری ، شن دانگ ، نهفت انقلابی ایران را در محضر معاملات سیاسی خویش به امپریالیسم ارتجاع فروخت .

مواد پیشنهادی
جنگل

اما اصولی که میرزا به مسیو روتشتین پیشنهاد می کند تا برای مصالحه با دولت ارتجاعی - وابسته ایران بر مبنای آنها وارد مذاکره شود ، به قدری است :

۱- اصلاحات اساسی در کلیهٔ دوایر کشور به عمل آید ، به طوری که امنیت داخلی و آزادی های ملی ، توأم با حفظ منافع بیگانگان تأمین میگردد
۲- هیأت دولت قول دهنده قرار داد های مخالف اقتدارات علی رافضی نماید و در اجرای تہداتی که برای حفظ استقلال و آزادی کشور لازم است ذمہ دار باشد.

۳- واگذاری امنیت گیلان به جنگلی ها و تأدیہ حقوق افراد در آمدهای محلی .

۴- انتصاب فرماندار و رئیس دارائی و ہم چنین افسران ژاندارمری ، به تصویب جمعیت .

۵- آزاد بودن احزاب و سعی وافی در توسعهٔ فرهنگ در شهر و قصبہات .

۶- عقب نشینی قواء دولت از فرونتها به قزوین .

۷- قواء جنگل زائد بر میزان موجود افزایش نخواهد یافت ۱

فقط حفظ انقلاب
به طوری که ملاحظہ شود ، میرزا عملاً خیانت و خمار را در زیر قلب انقلاب احساس کرده بود و لذا بدون تزلزل و تردید کلیهٔ تلاش های خود را تنها وقف حفظ انقلاب می کند. میرزا می کوشد تا محیط ایمنی برای بقاء و دوام انقلاب تهیه ببیند ، تا بتواند با مرتب کردن قوا و سامان دادن به اوضاع داخلی تعضت (که در آخرین تحلیل مهلک ترین عوامل نابودی به حساب می آید) خود را برای مبارزات آینده آماده سازد .

میرزا به خوبی می دانست که وضع انقلاب ایران به جایی رسیده است که دیگر گسترش جنگهای انقلابی می بایستی برای مدتی نامعلوم کنار گذاشته شود و آن چه که اکنون اهمیت درجه اول دارد ، وجود و بقاء خود انقلاب است . به نظر وی برای حفظ انقلاب می شد همان جمله ای را که لنین برای حفظ انقلاب اکبر و در مورد قرارداد پرست لیتوسک به کار برده بود معیار عمل قرارداد. به قول «ریموند رویینس» رابط غیر رسمی آمریکا با شوروی ، لنین گفت : ما اکنون در وضعی قرار گرفته ایم که تنها «حفظ انقلاب»... به مهم ترین وظیفه تاریخیمان در آمده است «اگر چه نیل به چنین هدفی از طریق عهد نامه (ای) ... تنگ آور

وضع انقلاب ایران نیز چنین بود. يك چنین عهد نامه‌ای هر قدر تنگین، مهذا
انقلابی‌ترین و اساسی‌ترین عملی بود که جنگل می‌توانست انجام دهد. شوروی به این هم
راضی نبود.

میرزا در تنظیم پیشنهادات خویش دقت سیاسی کافی به کار برده بود. او با محول کردن
مسئولیت و حفظ استقلال و آزادی کشور، «امنیت داخلی»، «آزادی‌های ملی»، «آزاد بودن
احزاب»، «توسعه فرهنگ» و غیره به عهده دولت مرکزی، دست خویش را برای آینده‌ای
که اوضاع داخلی انقلاب را سروسامان دهد، باز گذاشته بود، تا بتواند به همین بهانه‌ها به موقع
خود حالت سکون و سازندگی درونی انقلاب را به حالت حمله و تهاجمات خارجی به ضد
انقلاب مبدل کند.

اما در برابر پیشنهادات فوق، جناب سفیر شوروی نامه‌ای برای
میرزا می‌نویسد که ضمن آن به سازش‌شوروی و دشمنان انقلاب
اعتراف می‌کنند و هر گونه پیشنهادی را جز محو نابودی نهضت انقلابی ایران، مردود و غیر
قابل قبول و حتی غیر منطقی می‌کنند. که ما برای این که جاده بحث را منطقی‌طی کنیم،
به جای این که ابتدا نکاتی از نامه مزبور را که مستقیماً و علناً علیه پیشنهادات فوق می‌باشند،
بیرون بکشیم و بررسی کنیم، قدم به قدم همراه با آن نامه پیش می‌رویم.^۲
جناب روتشتین نامه خود را این طور آغاز می‌کنند:

من زیاده از حد اذالتافی که به وسیله رفیق سمخاله خان درویش اظهار
کرده و موافقت با سیاستی که من از طرف دولت شوروی اجرامی کنم
در نظر دارید، خوشوقت گردیده و هم چنین متشکرم از شرایطی که توسط کلاتر اف
فرستاده بودید و لازم می‌دانید که به دولت پیشنهاد کنید ... پروگرام و شرایط
و درخواست‌هایی که از نظر من، نماینده مختار دولت ج. ش. ف. ر.
می‌گذرانید با دقت هر چه تمام‌تر خواندم.

۱- رویه و غرب در زمان لنین و استالین ص ۵۶-۷

۲- این نامه صفحات ۶۵-۳۶۱ چاپ دوم کتاب سردار جنگل را اشغال کرده‌اند.
توضیح کلی برای صرفه جوئی از توضیحات جزئی.

تکرار و تکرار این موضع که مسيو دوتشئين می‌کوشند تا علناً و صریحاً بر روی این نکات تکیه کنند که حضرتشان و نمایندۀ مختار دولت، شوروی می‌باشند، و هر گونه و سیاستی، راهی که اعمال می‌کنند، در واقع «سیاسی» است که «از طرف دولت شوروی» دیکته شده است، از روی بی‌هودگی، کمبود مطلب، و یا خود نمایی نیست. بلکه بدین دلیل است که اصولاً شوروی با مایه گذاشتن آخرین امکانات و نفوذ معنوی، خود در نهضت جنگل، تلاش می‌کند تا به هم پیمانان و هم پیاله‌هایش یعنی انگلیس، دهپنه‌ای وسیع‌تر، و استعمار - ارتجاع در پهنه ایران سمیمیت و صداقت خود را نشان دهند. زیرا چنان که می‌دانیم میرزا ضمن همه مبارزات و مخالفت‌هایی که با اعمال نیروهای سرخ و سر دستگان آن‌ها، و هم چنین اشخاصی چون جنابان ابوکف و مدبوانی و سایر کودتاچیان سرخ و سفید می‌کرد، مع هذا روی هم رفته برای رهبری شوروی، برای حکومت شوروی، برای گردانندگان سیاست شوروی، و بالاخره برای «زمام داران» شوروی و جدائی انقلابی و ضد امپریالیستی را سراغ می‌گرفت. و جدائی انقلابی و ضد امپریالیستی که حمایت و خدمت به کلیه انقلابات آزادی خواهانه و مترقی جهان را هم چون وظیفه‌ای مقدس، بر گردن خویش می‌دانند و کمتر بین‌اهمالی را در راه آن مجاز نمی‌شمرند. ولذا عملیات ضد انقلابی اشخاصی چون جناب ابوکف را که در واقع آن‌ها نیز «نمایندگان دولت شوروی» بودند و «سیاستی» را اجرا می‌کردند که «از طرف دولت شوروی» تعیین شده بود، روی هم رفته به حساب سلیقه‌ها و اغراض فردی خود آن‌ها می‌گذاشت و تصور می‌کرد که روح حکومت شوروی از این عملیات خبر ندارند. این ایهام نسبت به شرافت انقلابی دولت شوروی باعث می‌شد که میرزا ضمن همه ایستادگی‌هایی که در مقابل نقض عهدها، و توطئه‌ها، و کج روی‌های فرستادگان شوروی در درون نهضت انقلابی ایران می‌کرد، معذالک هم چنان برای دولت مرکزی شوروی و سیاست «حقیقی» آن معنویاتی انقلابی قائل شود. و همین تصور تا صبح از روحانیت و اصالت سیاست حقیقی دولت شوروی است که این بار به عنوان آخرین حربه جهت درهم شکستن و اغفال نهضت جنگل از طرف شوروی بدین ترتیب مورد استفاده قرار می‌گیرد که مسيو «دوتشئين» باتکرار و تکیه بر روی این امر که آن چه را که اجرامی کنند نه نظر شخصی خود وی، بلکه نظر حقیقی دولت مرکزی شوروی است، می‌کوشند تا میرزا را آرام سازند و بدین وسیله او را لاقط در مخالف و ایستادگی‌فوری در مقابل این سیاست پلیدانه، درین بستی روحی قرار دهند، تا در خلال همین تردیدها و خوش باوری‌ها بتوانند نهضت را به شکلی در بست در محاصره و انقلاب و انفجارات داخلی آن ببندازند و به نابودی بکشانند.

اما آن چه در همین جملات خیلی ماهرانه و زیاده‌کارانه به کار رفته است ، این نکته می باشد که مسیو روتشتین « خوشوقی

زیاده ازحد» خود را «از لطافتی که به وسیله رفیق سمداله خان درویش» توسط میرزا ابلاغ گردیده است اظهار می دارند ، در حالیکه «تکرات» خویش را «از شرایطی» که میرزا توسط کلاتراف فرستاده بیان می دارند . و این که آقای سمداله خان درویش نیز حامل پیام ، و پیام متقابلی از میرزا برای مسیوروتشتین بوده است .

چه تفاوتی بین پیشنهادات میرزا که به جناب کلاتراف برای رسانیدن به مسیوروتشتین داده شده بود ، با پیشنهاداتی که توسط سمداله خان درویش ارسال شده بود ، وجود داشته است ؟ ما از آن ها اطلاعی نداریم . این قدر هست که می دانیم موادی که قبلا از آن ها ذکر می نمایان آمد ، توسط سمداله خان درویش فرستاده شده است . به هر حال بدیهی است این بیان مسیو روتشتین خود موید مخالف وی با پیشنهادات مزبور می باشد .

لازم است همین جای یاد آور شود که نگارنده در این باره از ابراهیم فخرائی نویسنده کتاب بسیار مفید «سردار جنگل» نیز توضیحاتی را تقاضا کرد ، که متأسفانه ایشان هم اعلان بی اطلاعی کردند . ولذا واجب است از هم اکنون وبدین وسیله به کلیه کسانی که اسناد و اطلاعاتی در این زمینه دارند ، تشکرات فراوان خود را تقدیم دارم ، در صورتی که هر طور که خود صلاح می دانند نگارنده را آگاه گردانند .

ادامه دهم

پس از جملات فوق ، نامه مسیو روتشتین ، این و نمایندۀ مختار شوروی ، با جملات عابدانه و فریب گارانه زیر ادامه می یابد :

لازم می دانم يك بار دیگر شما را متقاعد كنم به این كه من سعادت ایران را می خواهم . و از برای استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملكت می كوشم . من برای همین مقصود ، یعنی بیرون رفتن قواء مسلح اجنبی از خاك ایران مساعی خود را به كار برورم . و خوشوقت از این كه اقدامات من بی نتیجه نماند و قشون انگلیس و روس كه عبارت باشد از قواء آذربایجان و روسیه رفتند . و این اقدامات با نظریات تشكیلات دولتی و حزبی موافق در آمد . موقع انجام این كار فكرم این بود كه تنها امنیت می تواند ایران را از جنگ امپریالیست های خارجی كه نسبت به ایران نظریات طمع كارانه دارند خلاص

برداشتی مکانیکی
از اصولی دیالکتیکی

برای بررسی و تحلیل مفاهیم سستور در جملات فوق لازم است که قبلاً به پاره‌ای مطالب توجه کنیم :

معمول است میزان استیلا و نفوذ این یا آن امپریالیسم و این

باد آن استعمار را در این یا آن سرزمین خصوصاً بر روی دو پایه : یکی تمدن و نیروهای نظامی و دیگری میزان ارتباطات بازرگانی بسنجند . چرا ؟ زیرا این دو ستون در واقع مبنای و بنیان‌های کلاسیک و تدریس شده‌ای هستند که اغلب در کتاب‌های تحقیقی - فلسفی - سیاسی - اجتماعی - ضد استعماری ، حتی در قرن هیجدهم و نوزدهم نیز نوشته شده‌اند . که البته اگر هم بادی دیالکتیکی بدان توجه شود ، هم چنان نیز صحیحند . اما از آن جا که اقتدار بی‌جان به این مفاهیم و اصول کلاسیک و علنی ، انسان را از اندیشه و تحقیق ریشه‌ای قضا یا ، با توجه به حالات و ویژگی‌های جدید و ویژه گی‌های منطقه‌ای آزاد می‌کند ، ضمناً هم انسان می‌تواند کلمات و شعارهای تهیج کننده و قلاب زده‌ای را بازمست و تبخیر تمام ایراد نماید ، لذا پاره‌ای و باب‌پاری از روشنفکران تشری ، به شکلی سطحی و ساده لوحانه ، و اغلب سیاست‌های استعماری بسته به شرایط و موقعیت خویش به سورتی مکارانه و رندانه می‌گوشتند تا وجود و عدم وجود ، رجحان و ضعف ، و بالاخره استیلا و عدم استیلا ی این یا آن امپریالیسم را در این یا آن سرزمین با همین مقیاسات ، منتهی به شکلی مکانیکی و پامچیلانه مشخص کنند . و از آن جا هم که در این زمینه اعداد و آمار و اسناد اقتصادی و نظامی مورد نیاز تا حدود زیادی در دسترس می‌باشد ، لذا تنظیم کردن کتاب‌ها و رسالات و پرونده‌های قلم‌ورجست خود نمایی و یا جهت تحمیل مردم و یا صحیح‌تر گفته شود : جهت تسخیر احمق ، کاری ساده و معمولی شده است . خصوصاً که نمونه‌های قابل رؤیتی نیز مانند مستشاران نظامی و یا نمایندگان کی‌های اقتصادی را نیز می‌توان در کوچه و خیابان به مردم نشان داد .^۱

با این گونه برداشتها و این گونه تحلیل‌ها (اگر به پاره‌ای مطالب و علل دیگر کاری نداشته باشیم و اگر فرض را بر حسن نیت تحلیل گر قرار دهیم) و از لحاظ کلی و ریشه‌ای بدان - جا خواهیم رسید که تحلیل کننده نقش علم و عامل ذهنی را در هدایت و جهت گیری استعمار و امپریالیسم از قلم انداخته و دچار این انحراف شده است که استعمار به هیچ وجه قادر نیست از اصول و اساسی که توسط ضد استعمار افشا می‌شود ، به نفع خود بهره برداری کند و در نتیجه باعث گول زدن و منحرف کردن نهضت‌های آزادی خواهانه شود .

۱ - بدیهی است باز هم سخن خصوصاً هم چنان درباره ایران است .

این تصور ساده لوحانه‌ای است که گمان کنیم اگر ملت‌ها به شیوه‌های سیاست استعماری پی‌بردارند و آن‌ها را انشا کردند؛ و یا اگر ملت‌ها از چهره استعمار عکس برداشتند و آن را چاپ و نشر دادند، این علم و افتخاری مطلقاً مورد استفاده توده‌ها قرار می‌گیرد و به هیچ وجه استعمار نمی‌تواند از همان علوم به نفع خود بهره‌برداری کند و باعث انحراف مردم شود. وقتی که ما شناسائی استعمار را به سیمای وضع مخصوصی منوط کردیم و وقتی که استعمار نیز بدانند که ما او را فقط از همان سوراخ و زاویه و با همان شکل و شمایل خواهم شناخت، آن‌گاه این دانستگی متقابل خدمت‌گذار کدام یک خواهد بود؟ ما، یا استعمار؟ مسلماً هر دو! هر دو، زیرا ما سیمای و قیافه‌ای از آن، شناخته ایم و دیگر گول چنان چهره‌ای را نمی‌خوریم، و او نیز برای ادامه غارت‌گری خود از همین دانش سود می‌جوید و برای فریب مجدد ما، خود را به طرز جدیدی بزرگ خواهد کرد. بدین ترتیب فرهنگستان‌های ضد استعماری نه تنها به نفع ضد استعمار، بلکه هم‌چنین به سود استعمار نیز هست. استعمار نیز از دانش ضد استعمار استفاده می‌کند، همان‌طور که ضد استعمار از دانش استعمار بهره می‌برد.

البته از آن جا که ضد استعمار در جهت تاریخ و استعمار خلاف سیر تاریخ است، سرانجام با همهٔ مکاری‌ها و بهره‌وری‌های استعمار از دانش ضد استعمار، به هر حال استعمار فنی خواهد شد. زیرا هر قدر که استعمار از پی‌بردن به معیارهای شناخت استعمار استفاده کند و خود را به رنگ و آب جدیدی درآورد، منطالک از آن جا که بالاخره نمی‌تواند اصل و ماهیت استعماری و طمع و زانۀ خود رها کند، این است که در نهایت خرد خواهد شد. ولی این اصل نهائی هرگز بدین معنی نیست که ما مبارزه با استعمار را بسیار ساده و سرسری بگیریم و بادل خوش‌کردن به این یا آن اصل، از توجه به حیل‌های سریف غفایت و زوریم.

هنگامی که استعمار دانست که ما وجود او را در میهن خویش تنها بر مبنای نیروهای نظامی، میزان مستشاران کشوری و لشکری، و مقدار رجحان صادرات و حقیقی، اُش بر واردات و حقیقی، اُش می‌شناسیم (آن هم بسیار دگم و خشک) آیا او نیز قادر نخواهد بود که از این ملاحظات ما استفاده کند و خود را به چهره و ظاهری درآورد که این میارها به سادگی و به طرزی قالب‌زده قابلیت شناخت او را نداشته باشند؟

به نظر ما هر چند عواملی قلییر مقدار نیروهای نظامی، میزان مستشار، و چگونگی رجحان صادرات و حقیقی، این یا آن استعمار بر واردات و حقیقی، اُش و یا وضع سرمایه‌گذاری‌هایش در این یا آن کشور از لحاظ شناسائی و حاکمیت امپریالیسم، عواملی قابل تأمل، قابل توجه، گویا، و سرچند، معین میزان استیلا و سطح حاکمیت استعمار گران‌کوناگون را در کشور، نه تنها نمی‌باید به شکلی خشک و بی‌برو برگرد، دائماً فقط بر همین اصول استوار دانست، بلکه چه بسا که همین مقیاسات اگر به سورتی مکانیکی

و دگم مورد استفاده قرار گیرند ، در عمل مارا به انحرافات و اشتباهات خطرناک و مہیبی نیز بکشاند . چرا ؟ بررسی کنیم :

استعمار علنی
و
استعمار پنهانی

بورژوازی به طور کلی ابتدا به وسیله سیاح- کلیسا- ماجر اجوئی- باررگانی، و ان گاه به وسیله قوای نظامی تاریخ استعمارگری های خود را با قلم و سائل تولید نوشت. و هر چند اغلب اشغال نظامی به عنوان آخرین بعد تکمیل کننده وجود استعمار به کار گرفته شده است ، معینا ما در سراسر طول تاریخ بورژوازه تا به امروز، سرزمین هایی را سراغ داریم که هرگز توسط قوای نظامی به تصرف بهائی در نیامده اند و هرگز در سراسر عمر این استعمار تاکنون ، فرماندهان ، سلاطین ، و یا فرمانروایان مستقیم استعمار بر آن ها حاکمیت نداشته اند، بلکه پیوسته عناصر بومی و طبقات، یا طبقه ای داخلی حکومت را در دست داشته اند، منتها ضمن پیوند با استعمار و امپریالیزم. و بدین ترتیب آن چه این روزها به نام «استعمار نو» یا غفلت در دهان روزنامه نویسان می چرخد ، چیزی تازه و نوظهور نیست که با کشف و شهود این حضرات روشن شده. باشد . مردم جهان و خصوصاً مردم ایران از «قدیم» این استعمار «جدید» را می شناخته اند.

حاکمیت استعمار بدون حاکمیت چشم آبی ها و مو بورها ، و ضمن سلطنت و وزارت مو مشکي ها و چشم سیامها ، از ابتدای تسلط استعمار در این سرزمین دیده شده است. منتها قبلا به نام «استعمار مخفی» خوانده می شد و اکنون تا بلوی «استعمار نوین» را برای آن بلند کرده اند . کما این که آن چه را که این روزها به نام «استعمار قدیم» و یا «استعمار کهن» می خوانند ، از همان قدیم الایام تحت عنوان «استعمار علنی» معرفی می کردند.

استعمار، و تکیه گاه
طبقاتی و اجتماعی

آن چه هرگز نباید فراموش شود این است که هر دوی این استعمارهای علنی و پنهانی (اگر بیش تر می پسندید استعمار نوین و قدیم.) در درون کشورهای ارتجاعی- استعمار زده ، به يك طبقه برای پیاده کردن خالوده های استعماری خود نیازمندند . که به آن نام تکیه گاه طبقاتی استعمار داده می شود .

استعمار هرگز نمی تواند هم چون هزدائیل از آسمان نازل شود و هرگز نیز نمی تواند در میان زمین و آسمان معلق قرار بگیرد و با این وصف بر ملتی استیلا یابد . برای پایه

گرفتن و تسلط استعمار در يك سرزمین ، استعمار نیز همانند هر حاکمیت دیگری نیازمند طبقاتی است که بتواند به توسط آن هدفهای غارت گرانه خود را عملی کند . طبقه‌ای که به علت وابستگی به مناسبات تولیدی منتهی قرون ، در مقابل طبقات مترقی جبراً ایستادگی و استقامت ورزد . این طبقه و این مناسبات تولیدی فروت است که به خاطر این که بتواند در برابر طبقه انقلابی و مناسبات جدیدش که از انرژی و قدرت تاریخ پر توان می باشد ، پابنداری کند و احیاناً بتواند نطفه‌ها و جوانه های رشد یابنده آن را حتی المکان در زیر سنگهای ضد انقلابی خویش له سازد ، دیر یا زود به نفوذ و تسلط استعمار (که این هم به خاطر هدفهای طمع کارانه و فمناگرانه اش جبراً با انحطاط و عقب نگاه داشتن ملت و جامعه وحدت دارد) در درون مملکت کردن می نهد و خود به عنوان تکیه گاه طبقاتی و داخلی استعمار و به عنوان طبقه‌ای گندیده و پلید ، در مقابل ملت و در مقابل طبقات مترقی و انقلابی با استفاده از امکانات استعمار ، قدرت نمائی می کند و با کند کردن آهنگ تحولات اجتماعی به حاکمیت منحوس خویش و دوام تاراج گرانه استعمار خدمت می کند .

این همان پدیده تنگنایی است که ما نام آن را «استعمار - ارتجاع» گذارده ایم . بیش از نیمی از آفریقا ، سرزمین های وسیعی در آسیا ، ممالک پهناوری در آمریکا ، کل قاره اقیانوسیه ، کشورهای در اروپا ، و شبه قاره ای هم چون هند در آسیا را بچگونه می تواند جزیره کوچکی چون انگلستان در تحت استیلای استعماری خویش در آورد ، بی آن که در درون همه این سرزمین ها طبقات و اقشار اجتماعی مترجع و منحل را به عنوان تکیه گاه های طبقاتی خود ، و مناسبات پوسیده حاکم را به مثابه تکیه گاه اجتماعی خویش در اختیار داشته باشد ؟

این است آن جانی که به عنوان عامل داخلی می تواند يك پدیده را در شکل خاصی از لحاظ زمانی و مکانی متجلی کند . و این است آن جانی که به يك عامل خارجی امکان می دهد که پیروزی یاشکست ، کدام يك را بپسند .

و بدین ترتیب است که استعمار چه در حالت علنی و چه در حالت مخفی ، در هر دو حالت فقط با داشتن تکیه گاه های طبقاتی و اجتماعی داخلی است که می تواند حاکمیت خود را محفوظ دارد . بدون این تکیه گاه ها ، اداره قاره ها و ممالک وسیعی که گاهی ده ها و صد ها برابر وسعت سرزمین خود استعمار می باشند و ده ها و صد ها میلیون انسان نیز بیش از میهن استعمار در درون خویش متمرکز کرده اند ، غیر ممکن خواهد بود .

آبای لازم به یادآوری است که تفاوت آشکار اداری و استعمار علنی و مخفی در این اصل می باشد که استعمار پنهانی به عکس استعمار آشکار ، بجای این که افراد و یا قشون هایی از سرزمین خویش را در کشور استعمار زده مصدر علنی امور کند و یا متمرکز نماید ، آمده

است حکومت را آشکارا در اختیار همین طبقه و با طبقاتی که منافعیان یا منافع استعمار و موجودیشان با موجودیت استعمار پیوند دارد، گذارده و حاکمیت خود را توسط آنان اعمال کرده است ؟

حال با این تفاسیل کدام استعمار و پاکدام امپریالیستی در یک سرزمین استعمار زده استیلا دارد ؟ آن استعمار و آن امپریالیسی که طبقه حاکم را در دست دارد . به نظر ما این ملاکی اساسی تر و فریب گیر تر از ملاک های دیگر ، مانند قدری کم و زیاد شدن احتمالی حجم مبادلات یا زرگانی در این یا آن سال معین ، یا قدری اضافه و کم شدن مستشاران کشوری و لشکری است . تکیه گاه طبقاتی است که استعمار را می تواند در بد معینی از تاریخ در سرزمین معینی حفظ کند . و حال آن که استعمار حاکم ممکن است از آن جا که دارای طرح ها ، برنامه ها ، و نقشه هایی جهانی است و مسائل و منافع استعماری و برنامه های مربوط به آن را در سطح جهانی خود مورد توجه قرار می دهد ، لذا ضرورتاً در این یا آن سال خورشیدی خاص ، امتیازات سادراتی و مالی بیشتری را نسبت به خود ، حتی به استعمارگر دیگری بدهد . حاکمیت و تسلط درجه اول این یا آن استعمار را در یک سرزمین نمی بایستی در یک مقطع عرضی تاریخ و در یک یا دو سال معین مورد ارزیابی قرارداد ، بلکه می بایستی آن را به شکلی دیالکتیکی و در روند تاریخ بررسی کرد .

اکنون با توجه به همه این مطالب است که می خواهیم به تحلیل جملاتی که از مسیو روتشین نقل شد بپردازیم .

خیانت ذهنی
خوش بختانه یا بد بختانه ، به هر حال میهن ما هرگز به زیر تسلط استعمار علنی دوره بودروازی در نیامده است . و استعمار پنهانی و یا به اصطلاح نوپردازان استعمار « نوین » از « قدیم » در سرزمین ما اعمال می شده است . و لذا اگر هم به اصولی که بیان شد کاری نداشته باشیم ، می توانیم به یک باره از همین جا شروع کنیم که چون کشور ما در همان زمانی که مسیو روتشین مکاتبات خود را با امیرزا انجام می داده است ، نه به شکل استعمار علنی ، بلکه به صورت استعمار پنهانی انگلیس اداره می شده است ، لذا نمی توان « استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت » را صرفاً در گرو وجود و یا عدم و قواء مسلح اجنبی ، در « خاک ایران » دانست ، هر چند بریتانیا بنا به علل تاریخی و معینی که اهم آن به موضوع جنگ جهانی اول و عوارض آن مربوط می شود ، مقداری قوا نیز در ایران داشته باشد . از این رو تلاش مسیو روتشین برای وانمود کردن این که با « بیرون رفتن قواء مسلح اجنبی از خاک ایران ، آزادی و استقلال داخلی و خارجی

این مملکت ، بنیان‌گذاری و تأمین خواهد شد ، قریب‌کاری رذیلانه‌ای است که نتیجه قه‌ری آن انحراف ذهنی در مسیر اندیشه‌های انقلاب ایران خواهد بود. انقلابی که ساده لوحانه برای سیاست شوروی در ایران معنویاتی انقلابی قائل بود و در نتیجه بر روی حرف‌ها و پیشنهاداتش حساب‌های مثنی بازمی‌کرد . انقلابی که بدبختانه هنوز دارای عمق و ریشه‌های قوی و تعیین‌کننده فلسفی و اجتماعی نشده بود .

انگلستان و نیروهای نظامیش
اوت ۱۹۱۹ را در پیاله ایران بهاساند . و لذا تقریباً يكسال بعد از آن ، یعنی در همان زمان‌ها که مسیو روتشتین نظریات فوق را با نیتی شیطان‌انی ارائه می‌دادند ، لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا که تلاش بی‌همثاتی در پیاده کردن قرارداد مزبور به‌خرج داده بودند، مه‌ذا :

در اواسط ماه اکتبر ۱۹۲۰ در انجمن مرکزی آسیای ضمن نقلی به ... تجدید نظر (در سیاست انگلیس) اشاره کرده... و گفت : « دوران توسعه انگلیس در آسیای میانه به پایان رسیده . اینک وظیفه ، ایجاد امنیت و رفع بیم و هراس است . ما باید در میان دریای هتلاطم ، جزیره‌های آرامی ایجاد کنیم »^۱

و لذا دیگر برای انگلستان موضوع اشاء نیروهای نظامی و اشاء‌الهای نظامی در ایران، همان‌طور که تاریخ نیز نشان داد، به‌طور کلی از دستور خارج شده بود. انگلستان بقاء خود را از راه‌های دیگری عملی می‌کرد.

چگونه امکان دارد ریشه‌های نفوذ و استیلای بریتانیا را در ایران قطع کرد ، بی آنکه طبقه حاکمی که منافش با منافع این امپریالیزم گره خورده است، از ادبکه قدرت به‌منحلاب نابودی گشایند نشود ؟ آخر این نیروهای انگلیس در ایران نبود که باعث حاکمیت این استعمار در مهن ما شده بود ، که با خروج آن‌ها و آزادی و استقلال داخلی و خارجی این مملکت ، تأمین شود. وتازه و خارج شدن قواء اجنبی، داریم تا خارج شدن قواء اجنبی، . وقتی که این قواء به میل خود ، بنا به حساب و کتاب‌های خود ، و یا بر طبق قرار داد با دیگران، یعنی طبق قرارداد این اجنبی با آن اجنبی خارج شوند ، وتازه اعتبار این قرارداد

۱ - انقلاب مشروطیت ایران . نوشته پاولویچ - ایرانسکی - تریا ص ۲۰۳
یادآوری، تعقیب و بررسی این سیاست جدید انگلیس و نتایج آن در ایران به عهده خود خوانندگان گرامی است.

بسته به این شرط باشد که قوای انقلابی داخلی و یا خلع سلاح شده ، و یا به نقطه ای ... کنار ، بکشد ، این که دیگر اسمش هر چند هم به صورت ظاهر خروج ، قواء مسلح اجنبی ، باشد ، معذاکینیت و جاننش تسلط تضمین شده و مستحکم تر حاکمیت اجنبی و استعماری است که توسط طبقه حاکم داخلی تحمیل می شود.

حالت خاص
 بعید نیست که خروج و قواء اجنبی ، گاهی نیز باعث قطع نفوذ آن و اجنبی ، در سرزمین معینی شود ، حتی اگر هم که این قوا توسط قراردادهای بین المللی و فشارهای اجنبی های دیگر بیرون رفته باشند ، مشروط بر این که اجنبی مهاجم وجود و عدمش تنها بستگی به قواء و نیروهای ارتش داشته باشد ، نه این که به تکیه گاه های حاکم طبقاتی و اجتماعی در درون آن سرزمین مربوط بوده باشد . برای نمونه می توان حمور و غیاب ارتش سرخ شوروی را در جریان سال ۲۵-۱۳۲۴ در ایران و در منطقه آذربایجان مورد توجه قرار داد ، که چگونه با خروج ارتش سرخ ، نفوذ و امر و نهی شوروی نیز رو به اتمام گذاشت . چرا ؟ زیرا شوروی نتوانسته بود طبقه ای را برای اعمال نظریات خویش در ایران به حاکمیت برساند و یا طبقه حاکم را از چنگک حریف درآورد و با خود پیوند دهد . در حالی که قضیه قواء انگلیسی در جریان نهضت جنگل و سال های مربوط به آن ، با این امر تفاوتی بنیانی داشت . این همان تفاوتی است که تاریخ به گواهی آن ساختمان خود را در معرض مطالعه و تحقیق قرار داده است .

صادرات و واردات
 و نیز اصول مربوط به روابط بازرگانی ، اگر خشک و دکم مورد مطالعه قرار گیرند ، به همین ترتیب است :

معمولاً از این مفهوم دیالکتیکی که هر قدر حجم مبادلات اقتصادی این یا آن استعمار در يك سرزمین بیشتر باشد ، خود نموداری جدی از میزان تسلط این یا آن استعمار در آن سرزمین محسوب می شود ، آنآ به شکلی مکانیکی نتیجه می گیرند که تنها همین يك عامل ، و آنهم با برآوردی ساده و پیش پا افتاده ، کافی است که نشان دهد که سرزمین مورد بحث زائده استعماری این یا آن امپریالیسم ، زائده استعماری کدام يك می باشد . و فوراً با مراجعه به یکی دو آمار ساده بازرگانی و بدون بررسی عمقی و ریشه ای آن ها ، کار را به فتوی می کشانند . در حالی که این گونه قضاوت ها نیز به همان صورت قضاوت های نظامی ، اگر دکم و فاقد ظرافت باشند ، لاقط مؤید این است که داوری از روی تعجیل و بی حوصلگی

و همچنین نوشخوار کردن اخراجات دیگران ، بدون انظباط آنها با وینگی‌های زمانی و مکانی و بدون توجه به قابلیت رنگ آمیزی آنها صورت گرفته است . چرا ؟ بررسی کنیم :

کشورهای بی‌صاحب !
و کشورهای باصاحب !

در قرون قبل قوای تولیدی متری و ارجع استعمار بورژوازی در مقابل قوای تولیدی عقب‌مانده و منحل کشورهای فئودالی ، عسیره‌ای ، و ملوک‌الطوایفی قرار داشتند و دنیای تقسیم نشده بی‌صاحب ! بی‌صاحب خصوصاً از این نظر که کشورهای عقب‌مانده به خاطر ضعف قوای تولیدی و انحطاط اجتماعی ، در واقع دروازه‌هایشان برای مهاجمین و استعمارگران گشوده و باز و بلا دفاع بود . فرهنگ‌ها و مناسبات عسیره‌ای و فئودالی قابلیت هیچ‌گونه مانور تعیین‌کننده‌ای را در برابر فرهنگ بورژوازی نداشتند . آنها اصولاً از تحولات اقتصادی ، ارزش معادن ، اعتبار منابع ، و هزاران واحد و عامل دیگری که مورد طمع ورزی‌های بورژوازی بود مطلع نبودند . و اضافه بر همه این‌ها حتی از لحاظ فرهنگ سیاسی و نظامی نیز در سطحی بسیار نازل‌تر از فرهنگ سیاسی و نظامی بورژوازی قرار داشتند . و در نتیجه نمی‌توانستند از خود در مقابل حریف دفاع کنند . و چه بسا که طبقه حاکم حتی به دنبال منجی‌ها و متفکینی نیز برای خویش در برابر مردم می‌گشت . از این جهت غلبه استعمارگران بر سرزمین‌های بی‌صاحب (۱) جهان بسیار ساده‌تر بود . ولی استیلای يك استعمارگر يك سرزمین ، در واقع کشور مزبور را از این گونه بی‌صاحبی نجات می‌دهد ! به‌طوری‌که از این پس استعمار مسلط به عنوان صاحب عملی کشور ، با همه تمدن و فرهنگ و قوای تولیدی و شیوه‌های استعماریش از مملکت مزبور در مقابل تجاوزات استعمارگران جدید و انقلابات طبقات متری دفاع خواهد کرد . و دیگر درهای این سرزمین‌ها هم چون گذشته ، باز و گشوده و بلا دفاع نخواهد بود . آن‌که مسلط شده است ، از مورد استیلا همانند دست و چشم خویش محافظت خواهد کرد . از این پس استعمار حاکم با همه امکانات و قوای خود از این کشور که در عمل جزو مایملک و هستی خود به حساب می‌آورد ، دفاع خواهد کرد ، تا مبادا به دست دیگری بیفتد و از چنگال خودش خارج شود . و بدین ترتیب از این پس استعمارگران جدیدی که به دنبال گسترش امپراطوری خود به این در و آن در می‌زنند و طبعاً به اموال امپراطوری استعمارگران دیگر نیز چشم دوخته‌اند ، در این گونه سرزمین‌ها تنها با چند رئیس ایل چوپان فکر و یا چند حاکم و سلطان ناآشنا به تحولات و جداول جهانی مواجه نیستند ، بلکه حتی اگر هم استعمار از ابتدا چون درمیهن ما به صورت پنهانی عمل کرده باشد ، باز هم با استعمارگر دیگری چون خود ، با همه امکانات و امپراطوریش روبه‌رو

می‌باشند که در پشت سر سلطان و خان و ارباب و وزیر و آیت‌الله و پول‌دار و غیره قرار دارد و حرف‌ها را او به دهان آن‌ها می‌گذارد و پاهای او اعمالشان را نیز وی در مسیری مطمئن به حرکت درمی‌آورد. و همین امر باعث می‌شود اقتصاد که خود بنیان هر گونه تنوع و تجاوری است، تا مدت‌ها و مدت‌ها از مقام اول پائین‌آید و مرحله پائین‌تری را اشغال کند. بدین معنی که لااقل متنبه به دست آوردن امکان غارت يك پارچه هستی مملکت، وابسته می‌شود به این که ابتدا کلید طلای آن، یعنی دولت این اسلحه حاکمیت طبقه را تصاحب کرد. همان طور که در مبارزات انقلابی، طبقه انقلابی موظف است که برای پرده کردن حیثیت اجتماعی خود و هم‌چنین برای ایجاد و حفظ منافع اقتصادی خویش که ریشه اصلی همه تلاش‌هایش را تشکیل می‌دهد، ابتدا سیاست را به دست گیرد، به همین ترتیب نیز يك استعمار جدید برای این که بتواند جانشین استعماری دیگر شود، موظف است که استراتژی خود را ابتدا بر روی تصاحب سیاست میزان کند. اما آیا سیاست از طبقه جداسازی می‌شود؟ مسلماً نه! پس باید طبقه‌ای که منافعی با استعمار جدید پیوند دارد به حاکمیت برسد. و گرنه به دست آوردن یکی دو امکان مساعد برای فروش یکی دو کالا، یا به دست آوردن یکی دو فرصت خوب برای انتقال چند میلیون سرمایه، هر چند خود تاکتیکی برای تصاحب قدرت محبوب می‌شود، معجزه‌ها در صورتی که به حاکمیت طبقه‌ای وابسته منجر نشود، نمودار تعیین‌کننده استیلا درجه اول استعمارگر جدید نخواهد بود.

منافع اقتصادی و صادرات و واردات «حقیقی»

باید دانست که بین منافع اقتصادی یا منافع مادی استعمار، با روابط بازرگانی به معنی روابطی مبتنی بر صادرات و واردات مقداری کالا که معمولاً بنام «ناحقیقی» و «حقیقی» خوانده می‌شود، فرق است. طبیعتاً استعمار به خاطر منافع مادی سرزمینی را

به زیر سیطره خود درمی‌آورد. ولی این منافع مادی ضرورتاً در چهار چوب صادرات و واردات «حقیقی» خلاصه نمی‌شود. و شاید در پاره‌ای موارد استعمار از درون يك سرزمین خالص منافع اقتصادی مناسبی نیز به دست نیآورد، ولی در عین حال حفظ آن سرزمین در قالب استراتژی منافع جهانی استعمار از یور سود آور باشد. به هر حال برای این که به منافع مادی يك استعمار در يك سرزمین پی‌بیریم، کافی نیست، «وجه» بسا اشتباه است که فقط به آمار صادرات و واردات «حقیقی» استعمار با آن کشور استناد کنیم، بلکه می‌بایستی از زیر زبان اعداد حرف‌های بیشتری را در آوریم. چگونه؟ ما ذیلاً می‌کوشیم هر چند قدری سرانگشتی، معجزه‌ها تا حدودی که امکان داریم، چگونه استفاده از آمارها و ارقام را نشان دهیم. و خصوصاً نشان دهیم

که چگونه صادرات و واردات « حقیقی » که به نا حق به نام « حقیقی » خوانده می شوند، ملاک غائی و ثابتی برای اثبات حاکمیت و عدم حاکمیت این یا آن استعمار نمی باشند .

قدری با آمارها
کلمنجار بفریم
لازم است قبلاً یادآور شویم ما به خاطر این که برای بررسی پارامای گرافه گوتی های مسیو روتشتین (که مبدأ آورده خواهد شد) مجبور خواهم شد آمار مربوط به سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰

را تقدیم خوانندگان گرامی داریم ، این است که در زمینه مبحث فعلی نیز استدالات خود را بر مبنای آمارهایی استوار می کنیم که به همین دوران مربوط می باشند .
توجه به آمارهای مربوط به جدول شماره یک چه چیزهایی را نشان می دهد ؟

یک نگاه سطحی به جدول شماره ۱ نشان می دهد که حجم ارزش مبادلات بازرگانی و حقیقی ، انگلستان با ایران که در سال ۱۳۰۰ برابر با ۳۱۶ میلیون ریال بود ، در سال ۱۳۲۰ به قریب پنج برابر تنزل کرده و به مبلغ ۶۹ میلیون ریال تقلیل یافته است . و این تازه در صورتی است که فقط سال ۱۳۰۰ را مورد استناد قرار دهیم . بدیهی است مثلاً نسبت به سال ۱۳۰۵ قریب ۹ (نه) برابر تنزل کرده است . و در عوض آلمان که حجم مبادلات بازرگانش در سال ۱۳۰۰ برابر فقط ۳۲ میلیون ریال بود ، در سال ۱۳۲۰ به ۳۲۰ میلیون ریال یعنی به ۱۰۰ برابر ترقی کرده است . و البته این تازه در صورتی است که سال ۱۳۲۰ را با سال ۱۳۰۰ مورد مقایسه قرار دهیم . روشن است که اگر سال ۱۳۱۹ را با سال مبدأ مقایسه کنیم رشد حجم مبادلات بازرگانی و حقیقی ، ایران و آلمان بیش از ۲۵۰ برابر ترقی را نشان می دهد . لازم به توضیح نیست که نتایجی از این قبیل و یا تسایع شکست انگیز

۱ - متأسفانه در ایران به دست آوردن آمار و ارقام نیز مانند همه مسائل اصولی دیگر کاری مشکل و چه بسا غیر ممکن است . و این غیر ممکن بودن خصوصاً هنگامی به اثبات می رسد که انسان بخواهد آمار و ارقامی درست و صحیح را بیابد . بهرحال تهیه آمارهایی که ارائه داده می شود ، با این که تقریباً مربوط به پنجاه تا سی سال قبل می باشد . معوناً با زحمات و اشکالات فراوانی توأم بوده است . در دوران هایی که گمرکان ایران توسط بلژیکی ها و غیره اداره می شد فقط آمارهایی که بیگانگان آن هم به زبان فرانسه تهیه دیدند در دست است . که مقداری از آمارهایی که تقدیم می شود از آن منابع استخراج شده اند . و چون من خود زبان فرانسه را نمی دانستم اجباراً از محبت و مهربانی یکی از دوستانم سوءاستفاده کردم و مدتها اوقات او را برای تهیه این اعداد گرفتیم . تشکراتی که بدین وسیله تقدیمش می دارم کوچک ترین و درعین حال تنها کاری است که می توانم بکنم .

جدول شماره ۱

ادیتور رقم بازگشتی «حقیق» کل کشور ایران با خارج

واحد: میلیون ریال

ایران با انگلیس			ایران با کاکل			ایران با شور			ایران با جهان			سال
درودات	صادرات	جمع	درودات	صادرات	جمع	درودات	صادرات	جمع	درودات	صادرات	جمع	
۲۹۹	۸۷	۳۸۶	۳	۰/۲	۳/۲	۴۲	۲۶	۶۸	۶۱۰	۵۰۲	۱۱۱۲	۱۳۰۰=۱۹۲۱-۲۲
۱۸۹	۳۹۷	۲۰۸	۸	۰/۳	۸/۳	۷۳	۶۲	۱۳۵	۶۱۹	۷۳۴	۱۳۵۳	۱۳۰۱=۱۹۲۲-۲۳
۲۹۹	۲۰۲	۵۰۱	۱۸	۱	۱۹	۱۰۵	۱۵۸	۲۶۳	۶۸۱	۷۶۸	۱۴۴۹	۱۳۰۲=۱۹۲۳-۲۴
۲۹۹	۲۳۱	۵۳۰	۲۳	۲	۲۵	۱۲۶	۲۴۵	۳۷۱	۷۷۲	۱۰۰۰	۱۷۷۲	۱۳۰۳=۱۹۲۴-۲۵
۲۹۹	۲۵۰	۵۴۹	۲۳	۲	۳۵	۲۱۲	۲۸۱	۴۹۳	۸۸۱	۱۰۵۹	۱۹۴۰	۱۳۰۴=۱۹۲۵-۲۶
۱۸۶	۴۲۴	۶۱۰	۳۹	۴	۴۳	۱۸۴	۱۶۴	۳۴۸	۷۸۷	۱۱۰۴	۱۸۹۱	۱۳۰۵=۱۹۲۶-۲۷
۲۳۶	۳۱۲	۵۴۸	۳۲	۳۴	۶۶	۲۰۹	۱۹۹	۴۰۸	۸۰۷	۱۱۶۱	۱۹۶۸	۱۳۰۶=۱۹۲۷-۲۸
۱۵۲	۳۱۰	۴۶۷	۴۷	۴۲	۸۹	۲۹۱	۱۶۶	۴۵۷	۸۲۰	۱۵۱۸	۲۳۳۸	۱۳۰۷=۱۹۲۸-۲۹
۱۴۸	۶۲	۲۱۰	۶۰	۱۹	۷۹	۲۷۳	۱۴۸	۴۲۱	۸۴۱	۴۸۷	۱۳۲۸	۱۳۰۸=۱۹۲۹-۳۰
۸۶	۴۵	۱۳۱	۳۶	۳۰	۶۶	۲۳۰	۱۵۹	۳۸۹	۶۱۰	۴۶۰	۱۰۷۰	۱۳۰۹=۱۹۳۰-۳۱
۶۶	۷۲	۱۳۸	۴۲	۶۳	۱۰۵	۲۶۸	۲۵۱	۵۱۹	۶۳۱	۷۰۲	۱۳۳۳	۱۳۱۰=۱۹۳۱-۳۲
۷۳	۷۱	۱۴۴	۵۰	۴۳	۹۳	۲۰۱	۱۱۷	۳۱۸	۶۱۱	۵۲۲	۱۱۳۳	۱۳۱۱=۱۹۳۲-۳۳
۶۳	۵۶	۱۱۹	۶۴	۶۶	۱۳۰	۱۴۵	۹۰	۲۳۵	۶۰۵	۴۶۶	۱۰۷۱	۱۳۱۲=۱۹۳۳-۳۴
۹۵	۵۰	۱۴۵	۵۹	۴۴	۱۰۳	۱۹۳	۲۰۳	۲۹۶	۶۴۸	۵۱۳	۱۱۶۱	۱۳۱۳=۱۹۳۴-۳۵
۸۵	۱۳۳	۲۱۸	۱۱۹	۸۳	۲۰۲	۲۴۱	۱۸۶	۴۲۷	۸۰۳	۶۴۶	۱۴۴۹	۱۳۱۴=۱۹۳۵-۳۶
۶۶	۶۰	۱۲۶	۱۹۰	۱۳۸	۳۲۸	۲۷۷	۲۷۰	۵۴۷	۸۶۶	۶۷۷	۱۵۴۳	۱۳۱۵=۱۹۳۶-۳۷
۷۹	۴۲	۱۲۱	۲۴۷	۱۹۹	۴۴۶	۳۱۵	۲۳۵	۵۵۰	۹۷۰	۶۷۱	۱۶۴۱	۱۳۱۶=۱۹۳۷-۳۸
۵۵	۵۷	۱۱۲	۲۶۳	۲۳۵	۴۹۸	۱۰۲	۳۵	۱۳۷	۶۷۲	۵۷۲	۱۲۴۴	۱۳۱۷=۱۹۳۸-۳۹
۴۷	۷۵	۱۲۲	۱۶۰	۲۹۳	۷۵۵۲	۷	۰۰۰۰	۷	۶۱۲	۸۰۴	۱۴۱۶	۱۳۱۸=۱۹۳۹-۴۰
۶۷	۲۱	۸۸	۳۷۰	۲۴۳	۸۱۳	۸۴	۱۱۷	۲۰۱	۸۶۵	۹۲۵	۱۷۹۰	۱۳۱۹=۱۹۴۰-۴۱
۳۲	۳۷	۶۹	۱۴۷	۱۷۳	۳۲۰	۶۸	۱۲۵	۱۹۳	۶۱۴	۸۱۲	۱۴۲۶	۱۳۲۰=۱۹۴۱-۴۲
جمع												
۲۶۶۱	۳۰۰۰	۵۶۶۱	۲۰۱۰	۱۰۱۴/۵	۴۰۲۴/۵	۳۶۴۶	۳۲۳۷	۶۸۸۳	۱۵۳۲۵	۱۶۱۰۳	۳۱۴۲۸	

دیگری به دست خواهیم آورد ، در صورتی که روابط بازرگانی «حقیقی» ایران را با شوروی نسبت به انگلیس و با آلمان نیز مقایسه کنیم.

اما اگر توازن و عدم توازن واردات و صادرات را به طور کلی در مجموع سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ با هم مقایسه کنیم ، انگلستان در حالی که قریب ۲۶۸۶ میلیون ریال جنس به ایران فروخته است ، در عوض برابر با ۳۰۰ میلیون ریال نیز جنس از ایران خریداری کرده است . یعنی در حقیقت ایران بیشتر به بازارهای انگلستان جنس فروخته تا انگلستان به ایران . به همین ترتیب است وضع مبادلات ایران و آلمان ، یعنی در ازاء مبلغ ۲۰۶۰ میلیون ریال کالا که آلمان به این کشور وارد کرده است ، متقابلاً مبلغ ۲۰۱۴۵ میلیون ریال نیز جنس خریداری کرده است . البته بدین ترتیب بنا به استدلال مکانیکی کسانی که خیال می کنند هر چه کشوری به کشوری دیگر بیشتر صادر کند و در عوض از همان کشور کمتر نماید ، این خود دلیلی قاطع برای مستعمره بودن کشوری است که بیشتر خریده و کمتر فروخته است . پس می بایستی نتیجه گرفت که بریتانیا و آلمان مستعمرات ایران بوده اند . به طوری که ملاحظه می شود در میان سه کشور مورد بحث فقط شوروی است که ارزش صادراتش به ایران قدری بیشتر از وارداتش از ایران بوده است .

به هر حال اگر بخواهیم از آمارهای فوق به شکلی مکانیکی استفاده کنیم ، چه نتایجی به دست خواهیم آورد ؟ :

۱ - اگر مقیاس حاکمیت این آن امپریالیزم را متحنی رند با سقوط حجم مبادلات بازرگانی حقیقی بگیریم آن گاه آلمان مقام اول را خواهد داشت .

۲ - اگر مقیاس تسلط را نسبت رجحان فروش امپریالیزم به خریدش بگیریم ، آن گاه شوروی مقام اول را خواهد داشت .

۳ - اگر مقیاس استیلا را از دید مجموع حجم بازرگانی «حقیقی» بگیریم ، باز هم شوروی مقام اول را خواهد داشت . زیرا در حالی که در خلال ۲۱ سال فوق حجم مبادلات بازرگانی «حقیقی» ایران و آلمان ۴۰۲۴۵ میلیون ریال و ایران و انگلیس ۵۶۶۱ میلیون ریال بوده است ، حجم مبادلات مزبور با شوروی به ۶۸۸۳ میلیون ریال بالغ می شده است .

حال به هر حال آلمان ، انگلستان ، یا شوروی ، کدام يك متوفق بوده اند ؟

اگر اعداد به صورتی که ملاحظه شد مورد استفاده قرار بگیرند ، آن چه را که نشان می دهند این است که به هر حال انگلستان از همه عقب تر است . اما حقیقت چیست ؟ هم تو دانی و هم من !

استعمار فقط متروپل آن نیست

معمول است که استعمار را فقط در سیمای متروپل آن بشناسند .
یعنی فقط در چهره کشور اصلی یا سرزمین مادر آن مجسم کنند .
مثلاً وقتی که از استعمار انگلیس یا آمریکا یا فرانسه صحبت

می شود ، اغلب می خواهند همه چیز را در همان چار دیواری جغرافیای انگلیس و آمریکا
فرانسه خلاصه کنند ، و حال آن که در عمل مستعمرات این ، آن ، و دیگری نیز در نمره
ابواب جمعی هر يك به حساب می آید و لذا آن ها را نیز می بایستی در مواقع خود وارد در
بررسی ها و تحلیل ها کرد . زیرا چه بسا که مثلاً انگلستان خود شخصاً مقدار معینی از بازارهای
کشوری را در دست داشته باشد و در عوض یشگه های نیز هر کدام گوشه های دیگری را بکشد .
و چه بسا در حالی که متروپل ، یا استعمار اصلی بنا به مصالح و محاسبات جهانی خود
وضع حقیرانه و مجرمانه ای را در يك سرزمین می گیرد ، درست در همان مواقع نوجه های
به نفع کلی او ، موقعیتی متفوق داشته باشند . از این لحاظ لازم است استعمار را با همه
امپراطوریش سنجید ، نه فقط در سیمای متروپل آن .

مثلاً بد نیست برای نمونه در سال های مورد بحث روابط بازرگانی ، حقیقی ، ایران
را با کشور هند ، یعنی ستون فقرات استعمار انگلیس نیز مورد توجه قرار دهیم . و خصوصاً
مزایای آن را به پای امپراطوری بریتانیا بنویسیم .

جدول شماره ۲ ارزش رقی بازرگانی « حقیقی » ایران و انگلیس ، ایران و هند
انگلیس ، و ایران و انگلیس به اضافه هند انگلیس را نشان می دهد .
پارهای نکات مورد بحث که از جدول مزبور حاصل می شود عبارت است از :
۱ - در بعضی از سال ها حجم مبادلات بازرگانی « حقیقی » هند انگلیس با ایران
بیش از خود انگلیس با ایران بوده است .

۲ - به طور کلی نسبت واردات ایران از هند انگلیس به صادرات ایران به کشور
مزبور بزرگ تر از واحد بوده است . یعنی هند بیشتر فروخته و کمتر خریده است .

۳ - هر چند واردات ایران از انگلستان در مجموع ۲۱ سال مورد بحث ۲۶۶۱
میلیون ریال بوده ، در عوض واردات ایران از هند انگلیس در همین مدت ۲۶۷۰ میلیون
ریال بوده است . یعنی متجاوز از ۱۰۰ میلیون ریال هند انگلیس بیش از خود انگلیس به
ایران صادرات داشته است . و حال آن که خرید انگلستان در خلال همین ۲۱ سال برابر با
۳۰۰۰ میلیون ریال و هند انگلیس برابر با ۱۸۱۵ ریال بوده است . یعنی انگلستان تقریباً
دو برابر هند انگلیس از ایران خرید کرده است .

۴ - بررسی همه جانبه جدول مزبور به عهده خود خوانندگان است .
اما آن چه را که ما می بایستی توضیح دهیم این است که اگر مبادله با هند انگلیس را

جدول شماره ۲

ارزش رقمی از گران «حقیق» ایران با انگلیس، هند، و ایران با انگلیس به اضافه هند

واحد: میلیون ریال

ایران با انگلیس و هند			ایران با هند			ایران با انگلیس			
جمع	صادرات	واردات	جمع	صادرات	واردات	جمع	صادرات	واردات	
۶۲۱	۱۵۹	۴۶۲	۳۰۵	۷۲	۲۳۳	۳۱۶	۸۷	۲۲۹	۱۳۰۰ = ۱۹۲۱ - ۲۲
۷۱۶	۲۹۸	۴۱۸	۳۱۹	۱۰۹	۲۱۰	۳۹۷	۱۸۹	۲۰۸	۱۳۰۱ = ۱۹۲۲ - ۲۳
۷۵۹	۳۳۴	۴۲۵	۳۲۸	۱۰۵	۲۲۳	۴۳۱	۲۲۹	۲۰۲	۱۳۰۲ = ۱۹۲۳ - ۲۴
۸۹۸	۴۵۳	۴۴۵	۳۶۸	۱۵۴	۲۱۴	۵۳۰	۲۹۹	۲۳۱	۱۳۰۳ = ۱۹۲۴ - ۲۵
۹۰۶	۴۳۸	۴۶۸	۳۵۷	۱۳۹	۲۱۸	۵۴۹	۲۹۹	۲۵۰	۱۳۰۴ = ۱۹۲۵ - ۲۶
۹۴۱	۵۵۵	۳۸۶	۳۲۱	۱۳۱	۲۰۰	۶۱۰	۴۲۴	۱۸۶	۱۳۰۵ = ۱۹۲۶ - ۲۷
۸۴۴	۴۴۵	۳۹۹	۲۹۶	۱۳۳	۱۶۳	۵۴۸	۳۱۲	۲۳۶	۱۳۰۶ = ۱۹۲۷ - ۲۸
۷۷۱	۴۵۶	۳۱۵	۳۰۴	۱۴۶	۱۵۸	۴۶۷	۳۱۰	۱۵۷	۱۳۰۷ = ۱۹۲۸ - ۲۹
۳۸۱	۱۰۲	۲۷۹	۱۷۱	۴۰	۱۳۱	۲۱۰	۶۲	۱۴۸	۱۳۰۸ = ۱۹۲۹ - ۳۰
۲۷۷	۸۴	۱۹۳	۱۴۶	۳۹	۱۰۷	۱۳۱	۴۵	۸۶	۱۳۰۹ = ۱۹۳۰ - ۳۱
۳۳۵	۱۵۹	۱۷۶	۱۹۷	۸۷	۱۱۰	۱۳۸	۷۲	۶۶	۱۳۱۰ = ۱۹۳۱ - ۳۲
۲۶۹	۱۲۷	۱۴۲	۱۲۵	۵۶	۶۹	۱۴۴	۷۱	۷۳	۱۳۱۱ = ۱۹۳۲ - ۳۳
۲۳۵	۱۱۲	۱۲۳	۱۱۶	۵۶	۶۰	۱۱۹	۵۶	۶۳	۱۳۱۲ = ۱۹۳۳ - ۳۴
۲۵۲	۱۰۱	۱۵۱	۱۰۷	۵۱	۵۶	۱۴۵	۵۰	۹۵	۱۳۱۳ = ۱۹۳۴ - ۳۵
۳۲۹	۱۸۸	۱۴۱	۱۱۱	۵۵	۵۶	۲۱۸	۱۳۳	۸۵	۱۳۱۴ = ۱۹۳۵ - ۳۶
۲۴۱	۸۶	۱۵۵	۱۱۵	۲۶	۸۹	۱۲۶	۶۰	۶۶	۱۳۱۵ = ۱۹۳۶ - ۳۷
۲۲۷	۷۳	۱۵۴	۱۰۶	۳۱	۷۵	۱۲۱	۴۲	۷۹	۱۳۱۶ = ۱۹۳۷ - ۳۸
۲۱۲	۹۵	۱۱۷	۱۰۰	۳۸	۶۲	۱۱۲	۵۷	۵۵	۱۳۱۷ = ۱۹۳۸ - ۳۹
۲۴۴	۱۳۲	۱۱۲	۱۲۲	۵۷	۶۵	۱۲۲	۷۵	۴۷	۱۳۱۸ = ۱۹۳۹ - ۴۰
۲۲۳	۷۸	۱۴۵	۱۳۵	۵۷	۷۸	۸۸	۲۱	۶۷	۱۳۱۹ = ۱۹۴۰ - ۴۱
۲۹۵	۱۷۰	۱۲۵	۲۲۶	۱۳۳	۹۳	۶۹	۳۷	۳۲	۱۳۲۰ = ۱۹۴۱ - ۴۲

جدول شماره ۳

کل تجارت خارجی ایران و انگلیس + هند انگلیس در سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ (میلیون ریال)			کل تجارت خارجی و حقیقی ، ایران و شوروی در سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ (میلیون ریال)			کل تجارت خارجی و حقیقی ، ایران و آلمان در سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ (میلیون ریال)		
واردات	صادرات	جمع	واردات	صادرات	جمع	واردات	صادرات	جمع
۲۰۱۰	۲۰۱۴۲۵	۴۰۲۴۲۵	۳۶۴۶	۳۲۳۷	۶۸۸۳	۵۳۱	۴۷۱۵	۹۹۴۶

هم به پای خود انگلیس بنویسیم و نتیجه حاصل را با روابط بازرگانی « حقیقی » ایران با آلمان و شوروی مقایسه کنیم آن گاه جدول شماره ۳ حاصل می شود.

به طوری که ملاحظه می شود تا همین جا هم انگلستان آشکارا با رکوردی شکننده مقام اول را اشغال می کند . به طوری که حجم مبادلات بازرگانی حقیقی با ایران قریب دو برابر آلمان ، و قریب ۱٫۵ برابر شوروی می شود.

همان طور که توجه شد نام آن نوع مبادلات بازرگانی ای را که
يك نوع واردات
تاکنون مورد بحث بود ، روابط بازرگانی « حقیقی » گذاشته اند .
غير « حقیقی »
چرا حقیقی ؟ زیرا این مبادلات شامل حقوق گمرکی می باشند .
ولی يك نوع دیگری هم کالا به کشور وارد می شود که فاقد حقوق گمرکی می باشد و لذا دیگر
آن را در جدول بازرگانی « حقیقی » جای نمی دهند . و متأسفانه اغلب هم گویا فراموش
می کنند که ارقام مربوط به آن ها را منتشر کنند .
مثلاً توجه به جدول شماره ۴ آموزنده است .

اگر در جدول شماره ۴ به خاطر همان موارد نادری که از ردیف مربوط به انگلستان
نیست ، صرف نظر کنیم ، یعنی آن ها را هم به پای انگلستان بنویسیم و در عوض سهم انگلستان را
در ردیف ۲ کلا از قلم بپندازیم و به طور کلی فقط واردات ردیف ۱ و ۲ را به حساب انگلستان
بگذاریم ، آن گاه مبلغ ۵۸۹۵۲۵۶۴۷ ریال را خواهیم داشت .

همین جا توضیح دهیم که کل واردات بدون حقوق گمرکی در سال مزبور مبلغ
۶۰۹۹۶۳۵۷۸ ریال می باشد . یعنی در واقع از ۶۰ واحد ارزش واردات بدون حقوق
گمرکی ۵۸ واحد ارزش آن متعلق به بریتانیا ، و فقط ۲ واحد ارزش آن متعلق به سایر
کشورهای جهان بوده است .

اما چون ما توانستیم آمار واردات بدون حقوق گمرکی را از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ به
دست آوریم و از سال ۱۳۱۷ نیز فقط ۹ ماه آن را در اختیار داریم ، این است که بحث خود را
بدین صورت ادامه می دهیم :

مبلغ مزبور را که فقط مربوط به ۹ ماه است ، برای ۱۲ ماه سال ۱۳۱۷ فرض می کنیم
و ضمناً همین مبلغ را برای کلیه سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ مساوی در نظر می گیریم . یعنی
مبلغ مربوط به ۹ ماه سال ۱۳۱۷ را برای کلیه ۱۲ ماه ۱۲ سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ثابت
فرض می کنیم و در نتیجه برای این که مجموع واردات بدون حقوق گمرکی از انگلستان را
در خلال ۲۱ سال مزبور به دست آوریم ، عدد مزبور را ضرب در ۲۱ می کنیم ، که می شود

جدول شماره ۴

آمارهایی که به عنوان پنگاهها و ادارات مختلف و دارندگان امتیازات و نمایندگان سیاسی کشورهای بیگانه مقیم ایران ، با معافیت از پرداخت حقوق گمرکی ، در ماهه آخر سال ۱۳۱۷ به کشور (ایران) رسیده است :

شماره	نام وارد کنندگان	وزن - کیلوگرم	بها - ریال
۱	شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران	۶۱۹ ۴۴۱۷۳	۵۸۹۲۸۵۴۶۲
۲	ادارات دولتی	۵۲۱۵۵۳۳	۱۳۷۷۸۷۷۴
۳	نمایندگان سیاسی	۶۶۲۹۷۱	۳۸۷۷۷۷۵
۴	شرکت ماهی ایران	۴۸۰۹۵۳۵	۲۱ ۲۸۰۵
۵	شرکت سهامی کل تلفن ایران	۲۷۷۵۴	۵۳۷۳۴۸
۶	کارخانجات کبریت سازی و چراغ برق تبریز	۲۶۰۱۹	۱۲۰۳۵۱
۷	بانک شاهنشاهی ایران	۱۵۵۸۱	۲۴۰۱۸۵
۸	شرکت کویر خوریان	۸۵۱	۹۱۸۰
۹	تلگراف خانه بین المللی	۱۷۷۵	۱۱۶۹۸
جمع		۴۵۲۳۹۰۶۴۸	۶۰۹۹۶۳۵۷۸

توضیح : کالاهای وارد شده به وسیله ردیف ۱ به جز بارهای موارد بسیار نادر متعلق به بریتانیای کبیر ، و کالاهای وارد شده ردیف ۲ به نسبت بزرگی متعلق به بریتانیای کبیر و آلمان می باشد .

مأخذ : نشریه سالیانه اداره کل گمرک ایران در سال ۱۳۱۷	
ملاحظات	کلیه مطالب و توضیحات جدول فوق عیناً از نشریه مورد استناد آورده شده است.

۱۲۳۸۰۰۳۹۴۳۷ ریال و مبلغ مزبور را به طور سر راست ۱۲۰۰۰ میلیون ریال می گیریم .

اولاً به طوری که ملاحظه می شود واردات « حقیقی » ایران از خود انگلستان در مجموع ۲۱ سال مورد بحث فقط ۲۶۶۱ میلیون ریال است و حال آن که همین واردات ، آن جا که از حقوق گمرکی معاف می شود قریب پنج برابر بیشتر از هنگامی است که دارای حقوق گمرکی است .

ثانیاً اگر همین واردات بدون حقوق گمرکی را با واردات با حقوق گمرکی مربوط به انگلستان به اضافه هند انگلیس نیز مقایسه کنیم ، باز هم واردات بدون حقوق گمرکی متجاوز از دو برابر می باشد .

ثالثاً اگر رقم حاصل از واردات بدون حقوق گمرکی را با کل واردات ایران از انگلستان به اضافه هند انگلیس جمع کنیم رقم ۱۷۳۳۱ میلیون ریال حاصل خواهد شد که در این صورت جدول شماره ۵ را می توان تشکیل داد .

به طوری که ملاحظه می شود :

۱- حجم تجارت آلمان با ایران قریب پنج برابر کمتر از انگلستان با ایران می شود .

۲- حجم تجارت شوروی با ایران قریب سه برابر کمتر از انگلستان با ایران می شود .

۳- نسبت واردات انگلستان به ایران متجاوز از سه برابر بیشتر از مسکو و اتشی از

ایران می شود .

۴- ارزش واردات انگلیس به ایران بیش از چهار برابر ارزش واردات شوروی

به ایران می شود .

۵- ارزش واردات انگلیس به ایران بیش از هشت برابر ارزش واردات آلمان به ایران

می شود .

تلك خال مخوف

و تازه همه این بررسی ها بدون حضور جناب نفت صورت گرفت .

و حال آنکه قضیه نفت عمده ترین کالای پیمائشی های انگلستان

در ایران محسوب می شود . و باید دانست که انگلستان پس از کشف نفت در ایران ، دیگر

به ایران به مثابه دروازه و سپر بالای هندوستان نگاه نمی کند ، بلکه آن را به مثابه هندوستانی

جدید ارزیابی می نماید . و لذا جا دارد که آمارهای مربوط به چپاول نفت را نیز به منافع

اقتصادی ، نه بازرگانی « حقیقی » بریتانیا در ایران ، اضافه کنیم .

لازم است قبلاً توضیح دهیم که در مورد نفت هم ما نتوانستیم کلیه آمارهایی را که می خواستیم

جدول شماره ۵

کل تجارت «حقیقی» ایران و آلمان در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ (میلیون ریال)			کل تجارت «حقیقی» ایران و شوروی در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ (میلیون ریال)			کل تجارت «حقیقی» و غیر حقیقی « ایران و انگلیس به اضافه هند انگلیس در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ (میلیون ریال)		
واردات	صادرات	جمع	واردات	صادرات	جمع	واردات	صادرات	جمع
۲۰۱۰	۲۰۱۴/۵	۴۰۲۴/۵	۳۶۴۶	۳۲۲۷	۶۸۷۳	۱۳۳۳	۴۷۱۵	۲۱۹۴۶
ملاحظات			چون ارزش واردات بدون حقوق گمرکی شوروی و آلمان به ایران ارقام قابلی نبودند، کلاً از آن‌ها صرف نظر شده است.					

جدول شماره ۶

ملاحظات	قیمت مواد نفتی فرستاده شده از طرف شرکت نفت انگلیس - ایران (میلیون ریال)	سال
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۰
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۱
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۲
	۵۱۵	۱۳۰۳
	۵۴۴	۱۳۰۴
	۶۵۴	۱۳۰۵
	۵۹۵	۱۳۰۶
	۱۰۳۷	۱۳۰۷
	۱۰۸۷	۱۳۰۸
	۱۰۰۵	۱۳۰۹
	۱۰۱۷	۱۳۱۰
	۱۱۴۳	۱۳۱۱
	۱۳۳۷	۱۳۱۲
	۱۳۶۷	۱۳۱۳
	۱۲۹۶	۱۳۱۴
	۱۵۵۷	۱۳۱۵
	۱۸۷۷	۱۳۱۶
	۱۵۲۶	۱۳۱۷
	۱۶۸۰	۱۳۱۸
	۱۳۱۳	۱۳۱۹
	۱۰۱۱	۱۳۲۰
	۲۰۵۶۱	جمع

به دست آوریم و لذا جدولمان ناقص ماند. از این نقص نیز فعلاً سرف نظر می‌کنیم.

با توجه به همه مطالب فوق است که معلوم می‌شود مفهوم منافع اقتصادی و یا دقیق‌تر گفته شد، مفهوم منافع مادی با روابط بازرگانی و حقیقی، چه تفاوتی دارد.

پیهوده نیست که به نظر ما موضوع وابستگی طبقه حاکم به این یا آن امپریالیزم مملکت دقیق‌تر و رساتری نسبت به منحنی‌های حتی اقتصادی محسوب می‌شود.

لازم است یادآور شویم که در مقابل منافع نفت که نصیب انگلستان می‌شد، شوروی هم برابر عهدنامه تنکین ۱۹۲۱ قول و قرار منافع شیلات را می‌گیرد که مابعد آن مقدار از ارقامی را که توانستیم تهیه کنیم تقدیم می‌داریم:

جمع بندی کنیم
برای تشخیص تفوق استعماری این یا آن امپریالیزم در این یا آن سرزمین:

- ۱ - مملکت وابستگی و عدم وابستگی طبقه و یا دستگاه حاکمه هشدار دهنده‌تر است.
- ۲ - روابط بازرگانی و حقیقی، ملاکی اصولی و غائی نیست.
- ۳ - روابط بازرگانی را می‌بایستی تا حد منافع اقتصادی بسط داد.
- ۴ - منافع اقتصادی را می‌بایستی تا حد منافع مادی گسترش داد.
- ۵ - این منافع مادی را نیز می‌بایستی در حیطه استراتژی جهانی آن مورد مطالعه قرار داد.
- ۶ - این منافع مادی را می‌بایستی در طول تاریخ ارزیابی کرد.
- ۷ - این منافع مادی را نمی‌بایستی در مقطعی از عرصه تاریخ بررسی کرد.
- ۸ - برای امتیازات منابع عمده اقتصادی می‌بایستی فرجه خاصی جهت مطالعه باز کرد.
- ۹ - سوابق و ریشه‌های تاریخی امپریالیزم را نباید فراموش کرد.
- ۱۰ - اشتهای جهانی و تفوق جهانی امپریالیزم را باید به عنوان معیاری دو گانه مورد استعمال قرار داد.

۱۱ - برای هر کشور و هر سرزمینی مطالعه‌ای ویژه ضرورت دارد.

توضیحی به موقع ولی ضروری است که مجدداً بگوئیم مطالعات ما خصوصاً در حاشیه ایران دور می‌زند.

جدول شماره ۷

ملاحظات	ارزش محصولات فرستاده شده شایان (میلیون ریال)	سال
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۰
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۱
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۲
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۳
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۴
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۵
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۶
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۷
	۱۳	۱۳۰۸
	۸	۱۳۰۹
	۱۶	۱۳۱۰
	۱۰	۱۳۱۱
	۱۴	۱۳۱۲
	۲۱	۱۳۱۳
	۱۳	۱۳۱۴
	۱۱	۱۳۱۵
	۱۱	۱۳۱۶
	۱۵	۱۳۱۷
	۱۸	۱۳۱۸
	۱۴	۱۳۱۹
	۱۴	۱۳۲۰
	۲۰۵۶۱	جمع

هرچند قدری به حاشیه روی گذشت، مبعوضاً در صورتی که معلوم شده باشد که موضوع وابستگی به استعمار و یا موضوع استیلای

دور بگيريم

استعمار مهم‌تر از وجود و عدم وجود تعدادی نیروی نظامی، یا مقداری کم و زیاد شدن بازرگانی و حقیقی است، از این حاشیه‌پردازی نتیجه مناسبی گرفته ایم. و از لحاظ موضوع مورد بحث نیز نشان داده‌ایم که «مساعدت» و «مساعدت‌های بی‌گیری نیز برای ابقاء مناسبات و طبعه حاکم داخلی به عمل می‌آورده‌اند، درحقیقت دارای گوهری شد استعماری نبوده است. اکنون جا دارد که قسمت دیگر مساعدت مسیوی مزبور را در راه ایجاد امنیت در ایران که گویا باعث خواهد شد که «ایران ... از جنگ امپریالیست‌های خارجی که نسبت به ایران نظریات طمع‌کارانه دارند، خلاص کند.» مورد توجه قرار دهیم :

امنیت منجی ایران که دیپلماسی شوروی جهت تأمین نظریات طمع‌کارانه، خویش در راه انحراف خلق ما و در راه خلع سلاح نهضت انقلابی ایران در مقابل امپریالیسم به کار برده‌اند. و این خیانت آشکار شد اشرناسیونالیستی و ضد انقلابی را تحت این عنوان که «تنها امنیت می‌تواند ایران را از جنگ امپریالیست‌های خارجی که نسبت به ایران نظریات جمع‌کارانه دارند، خلاص کند، توجه، آن‌هم توجه تنگین و رسوائی می‌کنند. امنیت ! امنیت یعنی چه ؟ پیوسته چه کسی نیازمند امنیت است ؟ کدام طبقه، و کدام يك از طرفین يك تضاد دائماً تحت لوای امنیت سینه می‌زند؟ امپریالیسم مسلط یا ملت اسیر کدام يك نیازمند امنیت و آرامشند ؟ زندانی یا درخیم، چه کسی باید به امنیت احترام بگذارد ؟

وقتی که حقوق جامعه‌ای توسط استعمار، و یا حقوق طبقه‌ای

توسط طبقه‌ای دیگر نقض می‌شود ؛ وقتی که ملتی در زیر ستم استعمار هستی و جان خویش را در باتلاقی‌های فلاکت و در به‌دری از دست می‌دهد ؛ وقتی که طبقه‌ای چند هزار نفری ملتی چند

**امنیت آرزوی
حاکمین و انقلاب
آرزوی محکومین**

میلیونی را در استثمار نابودکننده به دار می‌آویزد ؛ وقتی که خلقی هیچ چیز جز چوبه دار و حلقه طنابی که گردنش را می‌فشرد نمیشناسد ؛ وقتی که شکم‌های خالی، روح‌های

زندانی، جان‌های اسیر، مغزهای رمق‌کشیده، این‌ها هستند توده‌های اجتماعی که استعمار و تکیه‌گاه داخلیش ثروت غنی و سرشارشان را به تاراج می‌برند، چگونه می‌توان امنیت و آرامش و آرامش و آرامش را به مثابه داروی تمام دردها، داروی کشتۀ امپریالیزم، داروی نابودی غاصبین حقوق مردم، داروی فتنای جلاد، و داروی ویرانی زندانی‌ها، به یک‌چنین خلق محروم و فلاکت‌باری تجویر کرد؟ طبیعی است که یک چنین دارویی را به‌عنوان داروی شفا بخش همه دردها و نکبت‌ها در نسخه خویش می‌نویسد، خدمت‌گزار چه کسی است؟ حاکم یا محکوم؟

امنیت قنیه‌ای است اعتباری، و فقط حاکمین و فرمانروایانند که از لحاظی چند امنیت می‌تواند در مجسمه خدائی مقدس مورد ستایش و تکریمشان واقع گردد. این تنها طبقه حاکم و یا مناسبات مسلط است که تحت پرچم «حفظ امنیت» و «حفظ آبرو»، قتل عام و خفقان طبقه اسیر و محکوم را موجه جلوه می‌دهد. و گرنه برای آن‌کس که امنیت نان، امنیت مکان، امنیت بهداشت، امنیت کار، امنیت آزادی، امنیت استقلال، امنیت لباس، امنیت زندگانی، امنیت اندیشه، امنیت سیاست، و بالاخره امنیت طبقاتی ندارد، هرگز آرامش و امنیت نمی‌تواند مورد تقدیس و احترام قرار گیرد و آن‌داهم چون واکسن همه بی‌امنیتی‌های خویش به‌خود تزریق نماید.

پس باید دید که در شرایط آن روزی ایران، در شرایطی که به قول جناب مسیور و تفتین «قواء مسلح اجنبی»، خاک ایران را اشغال کرده است؛ در شرایطی که قراردادهائی نظیر قرارداد اوت ۱۹۱۹ برای تسهیل بیچ کردن تمام سلول‌های پیکر ملی ما تنظیم می‌شد؛ در شرایطی که امپریالیزم خارجی و ارتجاع داخلی، در آن مرحله از قوای ضد انقلابی هستند که مشروطیت ایران را پس از آن همه فداکاری‌ها و قیام‌ها بالاخره به خاک سپرد؛ در شرایطی که بنابه قول همین مسیور و تفتین «دولت ایران... از (انقلاب ایران) شکست نخورده، است؛ در شرایطی که به ترکیب طبقاتی اجتماع ایران دستی نخورده است؛ در شرایطی که مناسبات ضد ملی و ضد انقلابی هم‌چنان حاکمیت خود را برگرده خون چکان ملت ایران تحمیل می‌کند؛ در شرایطی که سرنوشت ما باز هم بالاخره نه به وسیله توده‌ها، بلکه توسط بیگانگان و ارتجاع و نه به سود توده‌های غارت زده، بلکه به نفع بیگانگان و ارتجاع تعیین می‌شود... آری در یک چنین شرایطی این چه کسی است که می‌تواند از «امنیت» به مثابه داروی تمام گرفتاری‌های خویش بهره‌برداری کند؟ ملت ایران، یا دشمنان خلق ما؟ نه این دشمنان توده‌های بی‌چیز میهن ما هستند که امنیت زمینه آرامی را جهت ادامه تاراج‌گری‌هایشان آماده می‌سازد و بدین ترتیب با خیالی جمع‌و‌بی‌دقغه، یغماگری‌ها و دزدی‌هایشان را ادامه می‌دهند.

برای قافله دزد زده ملت ایران هرگز امنیت، امنیتی که به دست دزدان تهیه شده باشد، نمی تواند مورد تأیید قرارگیرد، مگر این که این امنیت را خود ملت و علیه دزدان و غارت گران ایجاد کند.

برای ملت به زنجیر کشیده ایران، نه امنیت، بلکه انقلاب، این است کلید گشایش تمام قتلها و زنجیرها. انقلاب، این است داروی قلب و اکسیر حیات خلق. و در حالی که در تمام مذاکرات محرمانه مسو روتشتین با بریتانیا و مذاکرات محرمانه و علنیش با دولت ایران، یعنی نماینده بومی امپراطوری انگلیس در ایران، تنها کسی که هرگز حضور ندارد ملت ایران، نماینده خلق ما، و نماینده نهضت انقلابی مردم ماست، بدیهی است تصمیمی که در چنین جلساتی برای الوهیت «امنیت» گرفته شود، چگونه تصمیمی خواهد بود و چه کسی از آن مستفیض خواهد شد. این امنیت، امنیتی نخواهد بود که برای ملت ایران و برای «خلاصی ایران از جنگ امپریالیست ها» به درد بخورد. بلکه بعکس، یک چنین امنیتی فقط و فقط به درد همان «امپریالیست ها» خواهد خورد و ملت ایران را به ذرف ترین سیاه چال های پیکاری و اسارت پرتاب خواهد کرد. این است آن چه تاریخ نیز آن را تأیید کرد. این است آن چه واقعیات و حوادث آینده آن را بر همه زندگی ملت ایران و بر همه کوه ها و دشت های مملکت ما حک کردند.

امنیت مورد نظر مسو روتشتین بالاخره به وجود آمد. ولی چه کسی از آن نتیجه گرفت؟ این ها را واقعیات و حقایق تاریخی می توانند بی کم و کاست به ثبوت برسانند. حقایق مربوط به تغییرات ضد ملی تری که در قرارداد دادرسی داده شد، واقعیات مربوط به صادرات و واردات ایران از شوروی به شوروی، آمارهای مربوط به نابودی چهره هایی چون مدرس ها، عشق ها، یزدی ها و غیره، حقایق مربوط به خانه نشینی و اسارت سیماهای ملی، اعداد مربوط به ترورها و زندانی های سیاسی، واقعیات مربوط به بازی گری ها و نمایشات استثمارگران میهن ما

امنیت برای چه کسی؟ البته مسو روتشتین این «نماینده مختار شوروی» خود نیز پس از بیان جملات فوق، بالاخره مقصود اصلی شریفشان را از «امنیت» روشن می فرماید. مسووی نام برده می نویسد:

من فکر می کنم نظریات انگلیس ها این است که در شمال مخالفتی پدید آورند و یا آن که نا امنی را دامن بزنند و بدین جهت خود را حافظ تشکیلات دولت معرفی کنند و با ضدیت با منافع شوروی و ایجاد بیم میان درباریان و زمام داران کشور و تحکیم موقعیشان

در جنوب، سدی در مقابل انقلاب به وجود آورند... لازم نیست من برای شما شرح دهم که وضع سال گذشته چقدر نفوذ انگیزی ها را زیاد کرد و به نام نیکمان لطمه زد. حتی اخیراً اقدام خود سرانۀ احسان و ساعدالدوله در تنکابن چقدر کارمان را به تأخیر انداخت.

جملات فوق هر چند سلیس و ساده به نظر می آیند، مع هذا وقتی که بخواهیم خوب در کنه آن ها دقت کنیم، متوجه می شویم که با مهارت خاصی جناب نویسنده، سلاست را در استخدام پنهان کاری و ریز کاری های سیاسی - خائنانه در آورده اند و این عمل را آن قدر ماهرانه انجام داده اند که به نظر خیلی ساده و احیاناً بی نیاز به تفسیر می آید، در حالی که هیچ وجه این طور نیست. چه، مغلفه ها و دسیسه های منزجر کننده ای در لاپای مغاهیم آن نهفته است که تنها پس از دقت در آن هاست که انسان نه تنها متوجه می شود که مسیو روتشتین به عکس سخنرانی فروتنانه - رباکارانۀ خویش در مقابل سلطان احمد شاه^۱، نه تنها «دیپلمات منحس» و «ورزیده ای بوده اند، بلکه آن چنان دیپلماتی نیز بوده اند که بدون هر گونه شاکت وجدان و عاطفه ای می توانسته اند برای خدمت به دولت خویش، برای هر شکل خیانت و رذالتی، جملات و استدالات ظاهرالصلاح و فریبندۀ ای تنظیم کنند.

بی شبهه ما به سهم خود و تا حدود ممکن در شکافتن مغاهیم و مقاصد دغل کاری های مستتر در جملات فوق که مطلقاً برای گول زدن و فریفتن انقلاب ایران درست شده اند، خواهیم کوشید، ولی ضمناً بی شبهه کار ما هرگز نمی تواند جانشتین تمیق خود خوانندگان گرامی شود. و این سخنی است که نه تنها در این مورد، بلکه در سایر موارد نیز صادق است.

۱ - روز ۶ ثور ۱۳۰۰ خورشیدی وزیر مختار شوروی (مسیو روتشتین) وارد تهران شد و از طرف دولت دستور داده شد که مراسم استقبال رسمی به عمل آید. و يك عده زاندارمری تا خارج شهر به استقبال فرستاده تا مراسم احترامات نظامی به عمل آورند.

روزی ۸ ثور سه ساعت بعد از ظهر نماینده سیاسی دولت شوروی با کالسکه سلطنتی و عده ای قزاق به اتفاق معاون اداره تشریفات سلطنتی به قصر فرح آباد رفته ... نطقی ... ایراد کرد ... (جناب وزیر مختار شوروی در این نطق خود با نهایت فروتنی فرمودند:)

... این جانب از دیپلمات های متخصص نیستم، یعنی روسیه کارگران و دهاقین به طور کلی هنوز دیپلمات های متخصص تربیت ننموده. شاید هم هیچ وقت مهیا نکند ...

(جلد اول تاریخ بهست سالۀ ایران، ص ۱۸۸-۱۸۹)

تأمنی شمال ایران بپناه انگلیس برای جنگ با شوروی

مجری سیاست شوروی در ایران ، هم چون همه نمایندگان
فریب کار سیاسی دیگر کوشیده اند ضمن اظهار نهائی مقصود
خویش، معینا آن را در میان انبوهی از کلمات دغل کارانه پنهان
دارند ، به طوری که هم به هدف های اهریمنانه خود برسند و هم

سخنانی اهورائی گفته باشد .

یکی از کثیف ترین حیل های که مسیور و تشنه در جملات مزبور به کار می برد این ربای
شیطانی است که : هدف انگلیس ها این است که به پناه نامی در شمال ایران و به پناه
ایجاد امنیت در این منطقه ، علیه شوروی دست به تهاجمات نظامی و ضد انقلابی بزنند .

دروغ و دسیسه بودن این برهان خصوصاً از آن جهت می باشد که مسیوی نام برده زمانی
دست به چنین تفسیر تزویر آمیزی می زدند که دستگیره های ضد انقلابی انگلستان و امپریالیزم
در سرزمین شوروی به طور کلی از دروازه ها کنده شده بود . یعنی قوای ضد انقلابی داخلی
که افزار دست امپریالیزم برای توطئه در کار حکومت بلشویکی بود ، به طور کلی قلع و
قمع شده و تار و مار و نابود گشته بود و در عوض قوای سرخ با تجهیزات و امکانات تصافی
و تجربیات جنگی کافی حاکمیت دولت جدید را تثبیت کرده بود . و لذا دیگر بریتانیا و با
هر امپریالیزم دیگری نمی توانست در کشور شوروی وارد عملیات تخریبی و خصوصاً تهاجمی
ارزشمندی شود ، مگر این که به یک باره توطئه گری های نامطمئن را کنار گذارد و به یک
جنگ کلاسیک ، مستقیم ، و علنی مرگ و زندگی است بزنند . و هر چند که قبلاً هم خود تحلیل
کردیم و هم بنایه منابع و اسناد خود شوروی ها استناد نمودیم که یک چنین جنگی عملاً برای
امپریالیزم به طور کلی و برای امپراطوری بریتانیا به طور خاص ، امکان پذیر نبود ، معینا
در این جا علل عدم امکان چنین جنگی را لا اقل در دلائل زیر جمع بندی می کنیم :

تاریخ نظامی اروپا نشان می داد (و می دهد) که دیپلماسی جنگی
بریتانیا در اروپا ، برای جنگ های بزرگ و مقابله با کشورهای

مقتدر اروپا ، روی هم رفته بدین صورت بوده است که انگلستان معمولاً در یک جنگ تن به
تن با این گونه حریف ها شرکت نکند ، بلکه قبلاً متحدین و متفقین قابلی برای خویش دست

۱ - انگلستان در جنگ دوم جهانی اضطراراً مدتی وارد در یک جنگ تقریباً تن به تن با
آلمان شد . که البته علت آن را نمی بایستی درخواست سیاست جنگی بریتانیا ، بلکه در کشیده
شدن و بدل خوردن های سیاسی و جنگی آن کشور دانست . انگلستان که با معاشات و حتی تشویق
آلمان به تجاوز ، می کوشید تا آن کشور را به دروازه های شوروی بکشاند و همپار و استالین را -

و پا کند و متقابلاً تاحدود امکان دشمن را مجرد سازد .

اما پس از جنگ جهانی اول، جهان و اروپا در وضعی نبود که انگلستان بتواند وحدتی از سیاست های استعماری ترتیب دهد و این وحدت را بر سر شوری خراب کند. زیرا اگر هم قضیه بودجه جنگی و غیره را رها سازیم، با این وسف متفقین پروژمند جنگ برای تقسیم مجدد جهان و برای تقسیم غنائم و زبان های جنگی، چنان محیط متشنج و ناراحتی را برای يك دیگر و برای خویش درست کرده بودند که هیچ کدام از آن ها حتی حاضر نبودند دقیقه ای به دیگری اعتماد کنند. همه هم دیگر را می پائیدند. همه در حبیب های خود را دوخته بودند. همه دست هایشان را بر روی درز دوخته حبیب هایشان گذاشته بودند. همه می خواستند بر سر يك دیگر کلاه بگذارند. همه می گوشتند سیم بیشتری از سودها ببرند. همه می پائیدند سهم بیشتری از زبان ها را به يك دیگری بچینانند. و خلاصه میکی خودشان با خودشان در جنگ کثیف سیاست سودجویانه و دهل کارانه ای گرفتار بودند. و بدین ترتیب دیگر امکان این که متفقاً علیه شوری وارد جنگ شوند، وجود نداشت.

۲
علمان بود که گفته شد، علاوه بر این که انگلستان از لحاظ سیاست جنگی خویش بی گدار وارد در جنگ های بزرگ نمی شد، معمولاً اگر هم فرض کنیم که انگلستان دست به چنین عملی نیز می زد، این قضیه ای نبود که فقط به بریتانیا مربوط باشد و این قضیه ای نبود که بقیه را بدستکوت و بی طرفی بکشانند. زیرا باکم

شاید به شاخ نشد، وقتی سیاست خود را شکست خورد و یافت که شوری و آلمان قرارداد عدم تجاوز امضاء کردند و به تدریج به سرعت به دروازه های انگلیس نزدیک شد و بدین ترتیب بریتانیا که نتوانست بود دیپلماتی جنگی خود را در اروپا پیاده کند، جنگ اروپا در سرزمینش پیاده شد. انگلستان در برابر قرارداد عدم تجاوز آلمان و شوروی و تهاجم ارتش فاشیست به لهستان، چاره ای نداشت جز این که حتی بدون تدارکات قبلی به آلمان اعلان جنگ کند. زیرا هر گونه احتیاط کاری بعدی به نهادهای گران تر و گران تر تمام می شد. انگلستان نمی خواست دشمن وقتش دقیقاً به وی رسید و اعلان جنگ داد. آن گاه با او به بیکار برخیزد بلکه چون وضع را بداند متوال دید، خود برای بیکار به نزد دشمن شتافت.

به هر حال آن چه مهم است این است که جنگ تقریباً تن به تن انگلیس با آلمان در اوایل جنگ جهانی دوم، استراتژی سیاست جنگی بریتانیا نبود، بلکه بریتانیا که برای گذاشتن تله به قلب جنگال می رفت، خودش با تله ای در بله ای بزرگش اعتماد انگلستان وارد جنگ شد.

ویش اختلاف، به همان میزان که هم پیروزی بلشویسم دول سرمایه داری را فرا گرفته بود، به همان میزان نیز سیمیه شدن خاك روسیه و یا شوروی به این یا آن امپریالیزم نیز برای سایر استعمارگران خطرناك و تحمل ناپذیر بود. زیرا اقتادن روسیه به بل هر يك از دول استعماری، وضع قوای جهانی و هم چنین ترتیب مرزهای جهانی را چنان به هم می زد که معاشات پذیر نبود. و بدیهی است که هیچ يك از قدرت های جهان حاضر به تحمل چنین وضعی نبودند.

از لحاظ روز و از لحاظ توازن قدرت ها، حتی بودن شوروی در دست بلشویک ها مثلاً برای فرانسه خیلی بهتر بود تا این که آن کشور به ور دست انگلیس مینال شود. از این رو چنان محیطی نیز از لحاظ استراتژی امپریالیست ها وجود نداشت که به بریتانیا امکان دهد که حتی شخصاً با شوروی وارد جنگ علنی و مستقیم و نهائی مرگ و زندگی شود.

البته این مطالب کلامی برای این پایه است که در يك چنین جنگی بریتانیا پیروز می شد و شوروی به شکستی قطعی می رسید. بدیهی است در صورتی که تقیه به عکس فرض شود، یعنی فرض را بر پیروزی قوای شوروی و شکست نابودی آفرین انگلیس بگذاریم، آن گاه طبیعی است که دیگر وحشت از تهاجم بریتانیا به شوروی بیهوده و ابلهانه خواهد بود.

بنابه فتوای خود لنین و سایر رهبران و منابع شوروی، شعارهای بلشویک ها درباره این که سربازان با يك دیگر اختلافی ندارند، بلکه سرمایه دارند که با هم جنگ دارند، و لذا بهتر است سربازان اسلحه های خود را علیه يك دیگر به کار نبرند، بلکه علیه آنهایی که خود پستدانه آنان را به کشتار هم دیگر تحریک می کنند استفاده نمایند، چنان در تمام جبهه های جنگ جهانی قدرت گرفت که دیسپلین و نظم سازمان های جنگی طرفین را به سوی انهدام می کشاند.

و خصوصاً بازگشت سربازان روسیه از جبهه ها و واژگون کردن قدرت تزاری در روسیه، آن چنان در میان سربازان سایر کشورهای امپریالیستی تحریک آمیز و شوق انگیز شده بود، که احتمال می رفت همین ماجرا برای ممالك دیگر در حال جنگ نیز پیش آید. از این رو تحریک قوای و افکار عمومی جنگی، به شدت در میان کشورهای استعماری ضعیف شده بود و علی الخصوص امکان مهاجمات مستقیم علیه شوروی را منتفی ساخته بود.

بنابه نظر «تاریخ دیپلماسی» حتی در همان :

ابتدای ۱۹۱۹ هنگامی که للوید جرج و ویلسن به شورای ده نقری پیشنهاد کردند که با بلشویک ها وارد مذاکره شوند، جنبش انقلابی در کشور های فاتحین، چه پشت جبهه و چه در خود قشون، تولید شده و در حال توسعه بود. سربازان ارتش های اشغال کننده به هیچ رو حاضر نمی شدند بر ضد بلشویک ها بجنگند.^۱

این قضیه و یا قضایائی امثال این که امکان آرایش های نظامی را از انگلستان می گرفت، تنها به سال ۱۹۱۹، اوایل و یا اواخر آن خلاصه نمی شد. این وضع پیوسته به اشغال گوناگون وجود داشت؛ بیکاری داخلی، امکان هر گونه تشنجات درونی را برای انگلستان فراهم ساخته بود. بریتانیای سراف جهان، پس از جنگ اول به صورت یک مقروض خود را از زیر خرابه های جنگ بیرون کشید. بسته شدن بازار های روسیه، به اقتصادیات انگلستان که خصوصاً تکیه سنگینی بر روی تجارت خارجی خویش داشت (و دارد)، لطافت موحتی و استقامت ناپذیری را وارد کرده بود. و علاوه بر همه این ها موج جنبش های انقلابی در کشور های شرقی، شریان های امپراطوری بریتانیا را با دشته خویش تهدید می کرد. و لذا برای انگلستان مقدور نبود که بدون توجه به همه این عوامل، دست به اردو کشی نظامی علیه شوروی آن هم به بهانه «ناامنی» در شمال ایران بزند.

در نتیجه جنگ و در نتیجه دریافت وام های جنگی:

در نوامبر ۱۹۲۲ مبلغ کل دین به اضافه ربح پرداخت نشده... بریتانیای

کبیر ۴ میلیارد و ۷۰۰ میلیون... دلار^۲

می شد. انگلستان این مبلغ را به آمریکا مدیون بود.

وضع بی کاری در انگلستان چنان بحرانی ایجاد کرده بود که در جریان کنفرانس زن، عصر روز هشتم مه ۱۹۲۲ که صبح آن «للوید جرج» یانمایندگان روسیه ملاقاتی به عمل آورده بود، خبرنگاران را پذیرفته و پس از پاره ای صحبت ها، سرانجام نخست وزیر بریتانیای کبیر اضافه کرد:

وقتی به انگلستان برگردم، دو میلیون بی کار ازمین می پرسند چه کاری

برایشان انجام داده ام^۳

با توجه به همه مراتب بالا که خصوصاً از منابع خود شوروی ها استناد شد، معلوم می شود که به هیچ وجه احتمال این که انگلستان علیه شوروی وارد جنگی مستقیم شود، وجود

۱- تاریخ دیپلماسی ص ۳-۶۲

۲- تاریخ دیپلماسی ص ۱۱۵

۳- تاریخ دیپلماسی ص ۱۶۶

نداشت. و به عکس:

بریتانیای کبیر نقش پر ماهیت جهانی و روابط تجاری و مالی و صنعتی
خویش، پیش از هر کشوری به عقد قرارداد با کشور شورا ها احتیاج
داشت^۱

و خصوصاً وضع تجارت شوروی و تجارت با شوروی به مرحله ای رسیده بود که به
شدت سرمایه داران و خصوصاً سرمایه داران انگلیسی را به روابط بازرگانی تحریک می-
کرد. دنیا نمی توانست از منابع، بازارها، و اقتصاد شوروی چشم ببندد، و لذا می گویند
تا به هر طریق که شده، راه ارتباط تجارتی را با کشور شورا ها بگشاید. بیهوده نیست که
لنین می گفت:

ما به تجارت محتاجیم، آن ها هم محتاجند. ما دامان می خواهد
تجارتی که می کنیم به نعمان تمام شود، آن ها هم دلشان می خواهد به نعمان
تمام شود. بنابراین نتیجه مبارزه تا حدودی بسته به مهارت دیپلمات های
ماست.

در میان کشور های جهان، خصوصاً بریتانیا بیش از همه نیازمند بازار های
شوروی بود:

قریب سه سال از پایان جنگ می گذشت و اروپا هنوز گرفتار خرابی های
بسیار بود. صنایع به کمال ضعف رسیده بود. و ملت ها زیر بار مالیات های
کمر شکن زجر می کشیدند، و بالنتیجه برعهده بی کاران به طرز تهدید آمیزی
مخصوصاً در انگلستان افزوده می شد... صاحبان صنایع انگلیسی استدلال
می کردند که هرگاه روسیه شوروی به عنوان خریدار در بازارهای انگلستان
شرکت جوید، به خودی خود بی کاری از میان خواهد رفت. روزنامه های
بریتانیا در اواخر سال ۱۹۲۱ درباره معانی اقتصادی روسیه... و... در
خصوص ضرورت مسلم بازگشت روسیه به دایره اقتصادی دنیا
و دخالت و هم کاری آن کشور در ترمیم خرابی های جهان، مکرر اشاراتی...
می کردند. دولت بریتانیا هم به نوبت خود طرز رفتاری غیر از آن چه فرانسه...
نشان داده بود از خود بروز داد... هنگامی که دولت فرانسه و برقراری
هر گونه ارتباطی را با دولت شوروی هر چند که اقتصادی باشد بیهوده، حتی
خطرناک، تلقی می کرد، دولت بریتانیا با روسیه شوروی شروع به مکاتبه

۱- تاریخ دیپلماتی، ص ۱۴۵

۲- لنین- آثار، ج ۳۷، ص ۲۱۶. نقل از تاریخ دیپلماتی، ص ۱۴۶

دیپلماتیکی کرد ... (تا آن جا که) للوید جرج نقشه انگلستان را
(نخست وزیر فرانسه ، بریان) ... رسانید ، که طبق آن می خواهد ،
و ممکناتی برای روسیه شوروی و آلمان فراهم نماید تا این دو کشور
التجاره های انگلیسی را بخرند .^۱

اگر انگلستان می خواست با شوروی وارد جنگ نهائی و تعمیر
کنند : مستقیم بشود ، شاید بهترین مواقع همان سال های
۱۹۱۷-۱۸ بود که هنوز نیروهای انقلابی در مراحل اولیه مبارزات
خویش بودند و به اصطلاح هنوز کوه نکرده بودند ، نه این که در سال های ۲۲-۲۱-۱۹۲۰
که نه تنها شوروی توانسته بود با ایجاد ارتش سرخ ، سازمان نظامی و تجربیات جنگی
وسیمی را به دست آورد ، بلکه با خلاصی خود از کوران جنگ های داخلی ، زمینه ساختمان
اقتصادی خود را نیز می چید .

بدیهی است انگلستان به نیروهای ضد انقلابی روسیه کمک های ذی قیمت و بسیاری
کرد . و به قول ژرژ کفان :

انگلیس ها از تابستان ۱۹۱۸ تا تابستان ۱۹۱۹ ، تا اعلی درجه
قدرت خویش از مخالفان بلشویک ها در جنگ داخلی روس در سیریه
حمایت نمودند^۲

با این همه نه تنها هرگز به خاطر شکست و اضمحلال آنها به حکومت شوروی اعلان
جنگ نکردند ، بلکه از همان اوایل نیز تکیه کردن بر ضد انقلابیون را به بنا کردن
ساختمان بر روی شن های روان شباهت دادند . ولذا دیگر بعید و غیر ممکن بود که انگلستان
پس از این که سه چهار سال از آن موعده گذشته بود ، تازه بیاید و علیه شوروی اردو کشی
کند ، و دلیل آن هم تنها وجود « ناامنی » در شمال ایران باشد .

اگر انگلستان مایل بود به روسیه حمله ور شود و جنگ ها
منظم و معینی را با شوروی آغاز کند ، و اگر این تمایل
می خواست از طریق ایران و قفقاز عملی کند ، خوب ،

۱- تاریخ دیپلماسی ص ۳۱-۱۲۰

۲- روسیه و غرب در زمان انین و استالین ص ۱۱۸

بهترین زمینه برای دست زدن به چنین اقدامی ، زمینه‌ای بود که خود شوروی‌ها در اختیار بریتانیا گذاشتند . کدام زمینه ؟ زمینه‌ای که با وارد شدن ارتش سرخ در گیلان در اختیار انگلیس‌ها افتاد . زیرا انگلستان از چنین تجاوز آشکاری هر چند هم که تحت لاف‌های تعقیب ضد انقلاب پیچیده شده باشد ، ولی از آن‌جا که بالاخره تجاوزی علنی به کشوری دیگر ، یعنی ایران منجر شده بود ، می‌توانست استفاده کند و به شوروی اعلان جنگ دهد و در قفقاز نیرو پیاده کند . در حالی که بریتانیا نه تنها از دست زدن به چنین عملی در یک‌جانبه شرایط به اصطلاح مساعدی خودداری کرد ، بلکه به شگفت انگیزترین حرکات ، یعنی عقب نشینی در مقابل قوای مهاجم سرخ در منطقه گیلان نیز دست زد و حتی سلاح‌های خود را که لااقل می‌توانست منفجر سازد ، به جای گذاشت و با بار کردن هیزم به جای آن‌ها ، به سوی قزوین عقب‌نشینی کرد .

اگر انگلستان می‌خواست ایران را بیانه‌ای برای حمله به شوروی برگزیند ، هرگز به دستگاه وابسته ایران اجازه نمی‌داد که در قرارداد هشتم حوت ۱۲۹۹ (برابر با ۲۶ فوریه ۱۹۲۱) ماده‌ای را به تصویب برساند که مطابق آن به شوروی حق داده شود در صورتی که ایران بخواهد به پایگاهی جهت تجاوز به شوروی مبدل شود ، شوروی حق داشته باشد که در ایران نیرو پیاده کند :

فصل ششم

طرفین معتمدین متعاهدین موافقت حاصل کردند که هرگاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانانه را در خاک ایران مجری دارند ، یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند ، و اگر شمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی روسیه و یا متحدین آن را تهدید نماید و اگر حکومت ایران پس از اختصار دولت شوروی روسیه ، خودش نتواند این خطر را رفع نماید ، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را بر خاک ایران وارد نماید تا این که برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را به عمل آورد ، دولت شوروی روسیه

منتهی است که پس از دفع خطر بلاد رنگ قشون خود را از حدود ایران خارج

نماید.^۱

سابقه و قدرت استقامت و پیکاری که ارتش سرخ و حزب بلشویک

در مقابل مصائب و شدائد از خود به دنیا ارائه داد، پسرای

انگلستان این محاسبه را جدی کرد که جنگ با شوروی، جنگی

چند روزه نخواهد بود، بلکه جنگی وسیع، طولانی، و وحشتناک را بر روی صحنه خواهد

آورد. جنگی که سرانجام آن در سیاهی‌های و همنامی محوشده بود. جنگی که معلوم نبود

سرانجام انگلستان قادر خواهد بود خود را حفظ کند، یا اینکه احیاناً در آتش شعله‌های

قیام‌های داخلی می‌سوزد. پیروزی اکثبر، شیفتگی ملل را برای آزادی و شیفتگی پرولتارهای

جهان را برای جنبش‌های انقلابی، اوج بخشیده بود. انقلاب در سراسر جهان در مرحله

مد بود. و این واقعیات نکات کوچکی نبودند که بریتانیا در محاسبات خویش واید ننماید.

ولذا امکان حمله نظامی انگلستان به شوروی در زمره همان دروغ‌های سیاسی آوریل محسوب

می‌شود. و شوروی همیشه در ماه آوریل زندگی می‌کند. تمام ماه‌های سیاسی شوروی ماه

آوریل است، هم چون همه متجاوزین و ضد انقلابیون!

به هر حال این شایعه ریاکارانه که شوروی برای حفظ انقلاب خود

در برابر تهاجمات امپریالیسم انگلیسی مجبور شد و مجبور بود

نتیجه

که با انگلیس - ارتجاع در ایران کنار بیاید، کاملاً بی‌اساس می‌باشد. در واقع وضع شوروی

به آن جاکشیده بود که دیگر انقلاب با استحكام بر روی پا‌های خود ایستاده بود و لذا سرنگون

کردن آن عملاً و بر مبنای واقعیات جاری، از هیچ امپریالیزمی و منجمله امپریالیزم

انگلیس ساخته نبود. سازش شوروی با انگلیس - ارتجاع در ایران نه به خاطر حفظ انقلاب

خود، بلکه برای دلگی نفرت انگیزی بود که نتیجه آن خرید و فروش ده متر چیت و پنج

سیر برگ بود.

این گونه توضیحات در همان زمینه تنگی قافیه برای شماست که کار را به جنگ می‌کشاند.

و گرنه انقلاب اکثبر چگونه انقلابی بوده که سر نوشتش نه در داخل مرزهای خودش، بلکه

در خارج از آن تعیین می‌شد؟ و گرنه انقلاب اکثبر چگونه انقلابی بود که وجودش، بقايش

و حیاتش بستگی به نابودی انقلاب ایران داشت؟

۱ - وزارت امور خارجه - مجموعه قراردادها - جزوه شماره ۳ تهران ۱۳۳۸ ص ۸۶

بی‌شرمی بیشتر این‌جاست که تازه جناب روتشتین در تکمیل
دروغ آوردن خویش، به جسارت و توهین نفرت آور و تنگین

دیگری نسبت به انقلاب خلق ما دست می‌زنند و می‌نویسند:

من فکر می‌کنم که نظریات انگلیس‌ها این است که در شمال يك

مخالفتی پدیدآورند و یا ناامنی را دامن بزنند.

معنی این حرف چیست؟ معنی این حرف این است که اولاً انقلاب جنگل را در
حد يك و مخالفت و یا ناامنی، تنزل دهد و ثانیاً به صورت پلیدانه‌ای آن را یا محصول
تلاش انگلیس معرفی کند و یا نتیجه آن را که چیزی جز «ناامنی» نیست، درکادر سیاست
و منافع بریتانیا تحلیل نماید. بدین معنی که با انگلیس‌ها نهضت جنگل را پدیدآورده‌اند،
و با اگرهم خودشان آن را ساخته‌اند، لااقل از وجود آن بسیار راضی می‌باشند، تا آن‌جا
که حاضرند نتایج عمل آن را که همانا «ناامنی» است «دامن بزنند» تا دلایل موجهی برای
«سدایت با منافع شوروی» درست داشته باشند.

مرحبا به این شرافت سوسیالیستی نوع شوروی! «مرحبا به این وجدان پرولتری
نوع شوروی!» و «مرحبا به این فرهنگ اترناسیولیستی نوع شوروی!»
البته چنان‌که بیان شد، مسیو روتشتین فقط به کلمات و پدیدآورند «جمله خود را

پایان نمی‌دهند، بلکه با اضافه کردن «و یا ناامنی را دامن بزنند» به توهین خویش گل و
بته می‌اندازند. که یعنی البته مقصود بستن اتهام به نهضت جنگل نیست، بلکه مقصود نتایج
ضد ملی و ضد انقلابی حاصل از عملیات انقلاب جنگل می‌باشد. که یعنی خرجند هم انقلاب
از روی صداقت آغاز شده‌است، معیناً سود نهائی آن‌را بریتانیا می‌برد. زیرا نتیجه نهضت
جنگل ایجاد «ناامنی» خواهد بود، و در کشور ایران، نه شوروی، و نه هیچ نیروی
مترقی دیگری از «ناامنی» سود نخواهد جست، مگر «امپریالیست‌ها» که ملباً در رأس
همه آن‌ها «امپراطوری انگلیس» قلیان دود می‌کند.

همین قضاوت انحرافی و خیانت‌بار بود که باعث شد مسیوی مزبور در همین نامه خویش
سرانجام رسماً پیشنهاد خلع سلاح و پراکندگی قوای انقلاب را به مثابه تنها پیشنهادی که
هم با «اقتضایات و مقتضیات» انقلاب و هم «با اقتضایات و مقتضیات» ضد انقلاب «موافق»
می‌باشد، مطرح سازند.

و آن‌گاه بالاخره این «نماینده مختار شوروی» با الهام البته

برو تو استدلال شبهه‌ناپذیر از مارکسیسم - لنینیسم، دست به چنان تحلیلی

می‌زنند که انسان بی‌اختیار سیل رحمت خود را به‌سوی فرهنگ کلیسا سرازیر می‌کند.

مسئو می فرمایند که غرض انگلیس ها از ایجاد ویا دامن زدن «مخالفت» و «ناامنی» در شمال این است که به بهانه آن «خود را حافظ تشکیلات دولت معرفی کنند و با شدت با منافع شوروی و ایجاد بیم در میان درباریان و زمام داران کشور و تحکیم موقعیتشان در جنوب، سدی در مقابل انقلاب به وجود آورند.»

اکنون ببینیم این «معرفی کنند» و «ایجاد بیم میان درباریان و زمام داران کشور» در کدامین فلسفه و منطقی می گنجد و اصولاً معنی این سخنان چیست :

اولاً معنی این ادعا این است که دولت ایران، درباریان، و زمام داران کشور، همگی مستقل می باشند، نهایت این که وقتی از جهتی احساس بیم می کنند، برای حفظ خویش و حفظ مملکت و استقلال آن، به جهتی دیگر رو می آورند، بدین منظور که از نیروهای طرف دیگر برای ازین بردن تجاوزات آن یکی طرف، استفاده کنند.

در صورتی که اصولاً علت این که ستون اصلی مبارزات مردم ما را مبارزات ضد استعماری و مبارزه علیه مداخلات و تاراج گری های استعمار تشکیل می دهد، همانا به این دلیل است که درباریان، زمام داران کشور، طبقه حاکمه، و بالاخره دولت ایران علیرقم منافع ملت ایران، حاکمیت و منافش با حاکمیت و منافع امپریالیزم انگلیس وحدت دارد.^۱ و این ها تکیه گاه های بریتانیا در ایران می باشند. ولذا دیگر برای استعمار حاکم این امر ضرورت نداشت که برای همراه کردن دولت و زمام داران کشور با خود، دست به توطئه هایی علیه «امنیّت» کشور بزند و با ایجاد اغتشاش و بلوا، وجود خود را برای درباریان و زمام داران «مستقل» ایران ضروری محسوس کند. و خصوصاً پس از درهم گوبیده شدن دو دمان تزاری و ضعف و غیبت قدرت روسیه در ایران، کلیه نوکران روسیه نیز به خانه سا گردی انگلیس رفتند. و این امری بود که قبل از این که مسیور و تشن زحمت این ادا جیف را به خود بدهند، صورت پذیرفته بود و ملت ایران نیز شیرینی این ازدواج فرخنده را ضمن انتشار قرارداد ۱۹۱۹ چشیده بود. ولذا دیگر چنین تمهید ها و مقدماتی برای انگلیس جهت جلب مساعدت اولیاء کشور ضرورت نداشت.

ثانیاً انگلیس می خواست به چه کسی خود را به عنوان «حافظ تشکیلات دولت معرفی کند»؟ به ملت ایران؟ که ملت ایران علیه خود این تشکیلات و علیه خود انگلستان حتی به اسلحه نیز دست برده بود. به دولت ایران؟ که دولت ایران اصولاً ارباب خود را خوب می شناخت و برای کم ترین لبخند وی حاضر بود گروه کثیری از مردم را قربانی کند. به شوروی؟ که این نامه خود از طرف «نماینده مختار» همان کشور نوشته و ارسال شده است ولذا معلوم

۱- اگر رهبری ها برداشت شوریک و قاطعی از این اصل نداشتند، ضمناً نمی برای ارزش

تاریخی چون حجتی نوشت.

می‌شود که دست حریف را خوانده اند. پس دیگر برای چه کسی می‌خواست خود را به عنوان حافظ تشکیلات دولت ایران «معرفی» کند، تاضناً به این بهانه بتواند «برضد منافع شوروی» دست به اقدام بزند؛ و این اقدام کدام خواهد بود؟

ثالثاً مگر همان‌طور که قبلاً آورده شد این خود لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا نبود که فریاد می‌زد:

دوران توسعه انگلیس در آسیای میانه به پایان رسیده، اینک وظیفه

(انگلیس) ایجاد امنیت و رفع بیم و هراس است. ما باید در میان دریای

مطلوم جزیره های آرامی ایجاد کنیم.

رابعاً اگر انگلستان دارای چنین هدفی بود، پس لازم می‌آمد به طرقی به انقلابیون کمک نیز برساند، تا آن‌ها بهتر بتوانند در جهت مقاصد وی که همانا ایجاد بیم در میان زعام داران کشور می‌باشد، عمل کنند و «نا امنی» را بیشتر گسترش دهند. و حال آن‌که هدایت های نظامی و دستورات سیاسی و روانی انگلیس به قوای قزاق و نیرو های مهاجم دولتی علیه انقلاب ایران از یک طرف، و طرح مشترکش با شوروی جهت نابودی و فتنای در پست جنگل از طرف دیگر، کلاً گواهائی هستند که علیه گزافه گوئی‌ها و دروغ پردازی های شوروی، در تاریخ به شهادت برخاسته‌اند.

خاصاً، تازه پس از همه این حرف های درهم ریخته، سند اصولی، دیپکارانه، و سراسر دروغ و فسون، مسبو روتشتین نتیجه می‌گیرند که تمام این حرکات انگلیس ها، از ایجاد مخالفت و یا دامن زدن به نا امنی در شمال گرفته، تا ایجاد بیم و هراس در میان حکمرایان ایران، از معرفی کردن خود به عنوان حافظ تشکیلات دولتی گرفته تا ضدیتشان با منافع شوروی و تحکیم موقعیتشان در جنوب، برای این است که و سدی در مقابل انقلاب به وجود آورند.

باید از این حضرت پرسید، دیگر «انقلاب» این وسط چه سینه‌ای است؟ کدام انقلاب؟ انقلاب شوروی؟ اگر مقصود این است، که مگر شوروی می‌خواست انقلاب خود را به ایران صادر کند که حالا انگلیس نیز برای مقابله با آن به چنین شیوه‌ای اندیشیده است؟ انقلاب ایران؟ این انقلاب کجاست؟ مگر نه این‌که در همین شمال اولین جوشش پراستقامت خود را بروز داده است؟ و مگر نه این‌که نهضت جنگل، این است همان انقلاب ایران؟ پس انگلستان می‌خواست با ایجاد نا امنی در شمال در مقابل این انقلاب سدی برپا سازد؟ پس چگونه ضمناً می‌خواست در دل درباریان و زعام داران کشور ایجاد بیم کند؟ خوب تازه اگر

این‌طور است، چه باید کرد؟ وظیفهٔ انقلاب در چنین شرایطی چیست؟ آیا این است که به فتوای شوروی ماست ها را کیسه کند و بروی هله، که مبادا در مقابلش سدی بسازند؛ آیا این است که پشت دری های دکان خود را بزند و برود بخوابد، تا مبادا وجودش باعث نا امنی و ترس و بیم درباریان گردد؟ یا این که با انتخاب روش هائی انقلابی و تشکیلاتی انقلابی، مقاصد استعمار را در هم بکوبد و ملت ایران را از زیر ستم امپریالیزم - ابرتجاع نجات بخشد ؟

اگر (که حقیقتاً هم همین‌طور بود.) همهٔ این تمهیدها را انگلستان برای ایجاد سد در مقابل انقلاب جنگل چیده و یا می‌چیده است، پس خود این امر نشان می‌دهد که انقلاب با امسالت کافی و دقت توانسته است منافع استعمار را در ایران مورد حمله و خطر قرار دهد و ضربات کاری و ارزنده‌ای بدان بزند. و لذا ضرورت ادامهٔ این شیوه و ضرورت تقویت و تکمیل این روش مبارزه اجتناب ناپذیر بوده است. و در نتیجه شوروی نیز اگر دارای قطب يك رنگ اترناسیونالیستی و انقلابی می‌بود، ضرورت داشت که در مقابل ضد انقلاب که از طرف امپریالیزم تقویت می‌شد، انقلاب را تقویت کند و با قاطعیت و سمبیت به نهضت انقلابی خلق ماکملک های درخواستی و ذی‌قیمتی را که امکان داشت برساند. و اگر هم از حمایت و تقویت آن خودداری می‌ورزد، لاف از زبان و قلم مسیو روتشتین، این « نمایندهٔ مختار، خویش اعلام نکند:

از آن‌جا که ما، یعنی دولت شوروی، در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را بی‌فایده، بلکه مضر می‌دانیم، این است که فرم سیاستمان را تغییر و تطبیق دینگری اتخاذ کرده‌ایم.

چگونه است که هم دولت ایران، هم امپریالیزم انگلیس، و هم دولت شوروی، هر سه عملیات انقلابی را مضر می‌دانند و هر سه برای خاتمه یافتن و خاتمه دادن نهضت انقلابی ایران، از تمام امکانات و قوای خود استفاده می‌کنند؟

این سؤالی است که توجیه کنندگان سیاست شوروی می‌توانند برای پاسخ دادن به آن و کلمات قالب زده‌ای، را گل‌هم کنند، بی‌آن که سرانجام هیچ چیز را ثابت و یا نفی کرده باشند.

پس از تمام این بل‌بشوی منطق خلاق نوع شوروی است که جناب ایشان می‌نویسند: « لازم نیست من برای شما شرح دهم که وضع سال گذشته چقدر نفوذ انگلیس‌ها را زیاد کرده و به نام نیکمان لطمه زد. »

نقی لفظی کودتا،
برای خیانت عملی
به انقلاب

سال گذشته کدام است؟ و وضع آن چه بوده است؟ البته مقصود حضرت نماینده مختار شوروی از وضع سال گذشته، جریان کودتای ارتش سرخ، حزب عدالت، احسان‌اله‌خان، خالوقربان، غیره می باشد. هنوز مرکب نجاست بار نامه و امضاء جناب مدیوانی که همین کودتا را با افتخار و سربلندی توصیف می فرمودند خشک نشده بود که مسیو روتشین آن را مطرود اعلام میدارند و اعتراف می کنند که از ثمرات آن «نام نیکمان» نامیده و در عوض به قدرت و نفوذ انگلستان افزوده است. البته حضرت نماینده مختار به خود زحمت نمی دهند یادآور شوند که مسبب آن نیز همین سیاست خائنانه شوروی بود. همان سیاستی که اکنون از زاویه دیگری لشکر خیانت و نامردی خود را بر سر انقلاب ایران خراب می کند. ولی در همان ایام میرزا کوچک در نامه ای که برای دوستش یوسف ضیاء بیک نوشت، صریحاً اظهار داشت که با این کودتا نتایج ناشی از آن :

آن قدر انگلیس ها را با این عملیات سوء تقویت کردند که صد ها هزار قهون و هزار ها عراده توپ چنین اثری را نفی پخشید.^۱

و فوراً در همان جا اضافه کرده:

انگلیس ها را شما بهتر می شناسید که چگونه از این فرصت ها استفاده می کنند. کسی چه می داند که ایادیشان در میان آن ها مشغول فعالیت نباشد. عجب است که با این همه خرابی ها هنوز متوجه نشده اند. تمام راه ها را بر من و همراهانم مسدود کرده اند. از روبه نیکلا و وثوق الدوله و انگلیس ها سرمشق می گیرند.^۲

به هر حال آن چه از جمله مزبور حاصل می شود این است که مسیو روتشین در واقع «وضع سال گذشته» را به عنوان شاهی جهت «نا امنی» ارائه داده اند. نا امنی ای که نتیجه قهری آن، همان طور که میرزا پیش بینی کرده بود، افزودن به نفوذ انگلستان و ظمه خوردن به نام نیک انقلاب ایران و سیاست شوروی بوده است. حال اگر این استدلال را بپذیریم قهراً بدین جا خواهیم رسید که توطئه کودتا را اگر هم باور نکنیم که انگلیس ها نیز «پدید» آورده اند، لااقل می بایستی اذعان کنیم که آن را «دامن» زده اند. و این همان امری است که میرزا پیوسته به عنوان نفوذ جاسوسان انگلیس در میان کودتاچیان از آن یاد می کرد و به زمام داران شوروی و نمایندگان آن گوشزد می کرد، و مهذا هرگز هم مورد

التفات واقع نشد .

و اما اگر مقصود از ناامنی اختلاف درونی و یا توطئه‌های داخلی نهضت انقلابی ایران می‌باشد (که شوروی نیز خود با همه انگلستان و هیکلش در آن دخالت داشت) و همین است که انگلستان را قدرت بخشیده ، پس در واقع وظیفه شوروی و نهضت انقلابی ایران این است که راه حلی در برابر این قضیه بیابند . راه حلی که توسط آن ، عوامل مخرب درون انقلاب را نابود سازند و بدین ترتیب با تقویت بنیه خویش و یک پارچگی و سلامتی انقلابی خود ، بتوانند در مقابل استعمار و تکیه گاه‌های طبقاتی و اجتماعی اینستادگی کنند و سرانجام نیز آن‌ها را مضمحل سازند . نه این که اصولاً از این مقدمه چنین نتیجه بگیرند که بهتر است به‌طور کلی انقلاب ایران و خلع سلاح شده و یا به نقطه‌ای خود ... را کنار بکشد .

پس از این درفشانی‌های ضد و نقیض و مزورانه ، به ناگاه نماینده
مختار شوروی ، جناب جلالت مآب مسیو روتشتین ، تابلوی شغل

دلال محبت

شریف دلالی محبت را به‌کردن می‌آویزند و خود بر روی آن می‌نویسند :

برای همین مقصود من سعی کرده و می‌کنم تا ترتیبی در رابطه شما

(انقلاب ایران) با دولت ایران (نماینده ارتجاع استعمار) بدهم .

برای کدام مقصود ؟ برای عقیم‌گذاشتن هدفها و مقاصد امپریالیزم انگلیس !

جناب می‌خواهند برای کشیدن چاشنی بمب امپراطوری بریتانیا در ایران ، رابطه‌ای

بین انقلاب ایران از یک طرف ، و دولت ایران از طرف دیگر به وجود آورند ، چگونه رابطه‌ای ؟

جیراً رابطه‌ای دوستانه ، مشفقانه ، و اتحاد آمیز ، تا با وحدت این دو گروه بتوانند نظریات

طمع کارانه امپریالیست‌های خارجی ، را در ایران پی‌نمایانند .

بی‌شبهه نتیجه همین روشها و نتیجه همین تدریس های سمعی بصری بود که جناب

عالی جاه احسان طبری می‌نویسند : وظیفه دیالکتیک آشتی دادن تضادهاست . و بدین ترتیب

«ارکسیم را فنی می‌سازند»

چگونه ؟ رابطه بین انقلاب و ضد انقلاب چه مفهومی دارد ؟ چه رابطه‌ای می‌توان بین

نهضت استقلال خواهی دموکراتیک ضد استعماری ایران ، با دولتی که نفی‌کننده همه این-

هاست به وجود آورد ، جز همین رابطه‌ای که موجود است : مبارزه و مبارزه ، انقلاب و انقلاب ،

مبارزه و انقلاب به هر شیوه و به هر شکل ، جهت نابودی قاطع و به‌گور سپردن نهائی دستگاهی

که شش‌دانگ و ایستاده به ارتجاع استعمار است ؟

دولت ایران نماینده کدام طبقه است ؟ و آن طبقه متفق و یار کدام امپریالیزم است ؟

این است آنچه که می‌بایستی برای تعیین رابطه بین انقلاب و دولت ایران قیلاً دانسته شود. و وقتی که این قضیه روشن شد، آن‌گاه می‌توان دانست که انقلاب ایران چه نوع رابطه‌ای را می‌تواند به‌طور کلی با دولت ایران برقرار نماید.

جای نهایت شکافی است که حضرت نماینده مختار شوروی، در حالی می‌خواهند میانجی رابطه انقلاب و ضد انقلاب شوند که پیشنهاد اصولی - تاکتیکی جنگل را در باره این که انقلاب مواضع خود را حفظ کند و دعوی به حاکمیت دولت در خارج از این مواضع کاری نداشته باشد، قاطعانه رد می‌کنند و آن را مؤید تجزیه طلبی انقلاب و انتشار اپیدمی ملوک‌الطوایفی تعبیر می‌فرمایند.

فحش به مأور قبلی
پس از ارائه پیشنهاد میانجی‌گری مزبور است که حضرت می‌نویسند:

برای ادامه همان راه
هر چند سعادت من یاری نکرده است که شما را شخصاً ببینم، اما با سابقه خوب شما آشنا هستم و خدمات سابق شما و پوزیسون فعلی، یعنی سر دستگی ملیون را بسیار با ارزش می‌شمارم. با آن امید می‌کنم که به دوستی شما دارم، به خود اجازه می‌دهم گوشزد کنم که به واسطه اوضاع بین‌المللی برای آن امکان نیافت با تاکتیک خودتان دولت را مرعوت و مجبور به بعضی تغییرات کنید و یا مملکت را از نفوذ و حضور انگلیس‌ها آزاد نمائید. تکرار می‌کنیم که این تقضیر شما نیست، بلکه به علت وضع بین‌المللی است که از زمان جنگ به این طرف ناشی شده است.

حتماً خوانندگان فراموش نکرده‌اند که چندی پیش جناب مدیوانی چه امانت‌ها و جسارت‌های نامردانه‌ای به همین سر دسته ملیون ایران، کردند. و حتماً فراموش نکرده‌اند که چندی پیش جناب مدیوانی نیز به نمایندگی از طرف سیاست‌اتر ناسیونالیستی نوع شوروی، میرزا، یعنی همین شخصی را که اکنون نماینده دیگری از همان سیاست‌برایش و سابقه خوب و خدمات، مداوم انقلابی می‌نویسد، به عنوان دزد، قبیله‌ای، و خائن به انقلاب معرفی می‌فرمودند؛ که مثنی عناصر ضد انقلابی و خیانت‌پیشه را نیز به گرد خویش جمع کرده است. و حتماً نیز فراموش نکرده‌اند که هر گونه ناکامی انقلاب را چندی پیش جناب مدیوانی به یک باره به گردن شخص میرزا انداختند و اکنون مسبو رویتین پیوسته و تکرار می‌فرمایند که اگر انقلاب ایران توانسته است به هدف‌های خود برسد، اگر توانسته است

مبین خویش را از نفوذ دشمنان خلق و از نفوذ استعمار پاک کند ، و اگر نتوانسته است « دولت را ، حتی « مجبور به بعضی تغییرات کند ، این‌ها هیچ کدام گناه و « تفسیرش » به گردن انقلاب ایران و « سردهسته » آن یعنی شخص میرزا کوچک نیست ، بلکه « به واسطه اوضاع بین‌المللی ، است . کذا : اوضاع بین‌المللی ؟ اوضاعی که از زمان جنگ به این طرف ناشی شده است . »

این دوگانگی در بیان از چیست ؟

چه چیز باعث می‌شود که يك نثر و يا يك نهنهت ، دیروز انقلابی باشد ، آن هم انقلابی ای و شهر ، امروز « شد انقلابی ، بشود ، آن‌هم شد انقلابی ای و دزد » و فردا مجدداً به يك انقلابی بزرگ و « بسیار با ارزش ، مبدل گردد ؟ و حال آن‌که در تمام این مدت و در خلال تمام این زمان‌ها ، پیوسته به يك هدف اندیشید . باشد ، در يك جاده راه پیموده باشد ، در يك میدان جنگیده باشد ، و يك نوع برنامه اعلام کرده باشد .

به نظر می‌رسد شوروی بتواند به سادگی در این مورد پاسخی پر آب و رنگ ارائه دهد و موضوع را مورد تحلیلی پرماجرا قرار دهد ؛ فقط چون قادر نخواهد بود که چنین شاه‌کاری را از طریق مائو کیسم - لنینیسم ، از طریق ماهیت طبقاتی ، و از طریق مبارزات طبقاتی بررسی حتی توجیه آمیز نیز بکند ، این است که مجبور خواهد شد از ذخائر و میراث ادبی روسیه استفاده کند ؛ « داستایوسکی » را جلو اندازد و با پاره‌ای تحلیل‌های روانی مجرد و حادثه‌آفرینی‌های شاعرانه ، نشان دهد که چگونه خدا ابلیس ، و مجدداً به خدا استحاله می‌یابد . تاکی دوباره ابلیس ، و باری دیگر خدا شود .

شاید نیازی به توضیح نباشد که بگوئیم علت این که این بار جناب جنابان ، مسیو روتشتین پیوسته از میرزا تعریف می‌فرمایند و در تفاوت خویش نسبت به جریان‌ات کودتا و اختلافات جنگل با شوروی - کودتا حق را به میرزا و جنگل می‌دهند ، چیست . زیرا کاملاً روشن است که حضرت مذکور می‌خواهند بدین ترتیب اعتماد و اطمینان میرزا و انقلاب را به خویش جلب کنند تا زمینه ذهنی نا مساعدی از قبیل در میان نباشد . لذا حق را نسبت به حوادث گذشته (که دیگر گذشته است) به جنگل می‌دهند ، تا با اعتماد و اطمینانی که بدین ترتیب زیاده‌تر می‌کنند ، بهتر بتوانند برنامه‌های خیانت آمیز خویش را به مثابه طرحی سمیعانه و مفید قالب بزنند . و متأسفانه هم نباید معتقد شد که این گونه محاسبات و توجهات روانی و روحی سیاست شوروی کلاً با شکست مواجه گردید .

۱ - لازم به یادآوری نیست که غرض ما طنزی به سیاست و ماهیت دیپلماتی شوروی است ، و گر نه چنین شاه‌کاری چه بسا از « داستایوسکی » ها نیز ساخته نباشد .

اما « اوضاع بین المللی »
 بینیم که این « اوضاع بین المللی » از چه قماش بود که به
 واسطه آن « تاکتیک » انقلاب را به يك باره می اثر کرد و شمشیر جنبش آزادی خواهی
 ایران را شکست ؟

مسیوی « نماینده مختار شوروی » معتقدند که « اوضاع بین المللی از زمان جنگ »
 جهت تاکتیک انقلاب نامساعد بود ، و این است که انقلاب توانست پیروزی هائی برای هدف
 خویش تحصیل کند . و حال آن که خصوصاً خود جنگ نیز به عنوان عاملی مساعد و بسیار هم
 مساعد ، تأثیرات و کمک های مفیدی به جنبش ترقی خواهان خلق ما کرد . و اسولا انقلاب
 جنگ در کوران جنگ جهانی بود که موجودیت خود را به عنوان پیش قراول و نماینده
 حقیقی ملت ایران اعلام داشت . وجود جنگ ، و تجاوز انگلیس و عثمانی به ایران ، باعث
 آبرو ریزی بیشتر دستگاه جهت حفظ هرز و بوم کشور شد . بویک بودن درون رژیم و انحفاظ
 تهوع آور آن را جنگ در برابر چشمان مردم آفتابی تر کرد . و به اضافه تضاد منافع ، تضاد
 استراتژی ، و تضاد تاکتیکی و جنگی آلمان و عثمانی با انگلیس و روس نیز موقعیت های بسیار
 مساعدی بودند که می توانستند در اختیار هر جنبش و قیامی که علیه حاکمیت و بقاء انگلیس
 و روس (متجاوزین محصل بر ایران) آغاز می شد ، قرار بگیرند . کما این که هر دوی آنها
 یعنی چه آلمان ها و چه عثمانی ها ، به سهم خویش نهشت جنگ را در مقابل روس و انگلیس
 تقویت کردند و از دادن کمک ، کادر و امکانات مساعد ذی قیمت امتنان بخشی امتناع نمودند .
 کما این که یکی از سمی ترین ، وفادارترین ، و قابل ستایش ترین یاران میرزا يك نفر
 آلمانی بود که در واقع قبلاً به مثابه کارشناس و مستشار از طرف آلمان به انقلاب ایران پیشکش
 شده بود . این مرد که به جای اسم آلمانی خود که « کائوک » بود ، نام ایرانی « هوشنگ »
 را برای خویش برگزید ، یگانه کسی بود که به هر دلیل ، بالاخره تا آخرین لحظه هم گام
 میرزا پیش رفت و يك لحظه نیز او را تنها نگذاشت و سرانجام نیز در کنار و سردار جنگل
 و در زیر آنبوه بی پیر سرما و برف و هنگامه بی امان کولاکی و همناک منجمد شد و جان
 داد . این مرد کسی است که عملاً از لحاظ هرایرانی ملت دوست آرمان خواه ، يك مویس به
 همه دیپلماتی نجس و پلید شوروی می ارزد .

ای رهگذر ، برو ،

و اگر می توانی سر مشق بگیر از کسی که

نقش خود را مردانه اجرا کرد

در راه دفاع از آزادی^۱

۱- جلد دوم نگاه به تاریخ جهان ، نوشته « نهر » ، ترجمه « محمود تفضلی » ۱۳۲۲

پس در واقع جنگ جهانی اول، نه به صورت عاملی مزاحموناً مساعد، بلکه خصوصاً به عکس، هم چون عاملی مساعد و مفید در جوار قیام ملت ایران قرار داشت. و لذا اوضاع بین‌المللی از زمان جنگ، در مجموع در مقابل نهضت انقلابی مردم ایران، که نخستین گام خود را در گیلان گذارد، قرار نداشت و به عکس، زیر بال آن‌ها نیز گرفت. و در عوض «اوضاع بین‌المللی» خصوصاً مدتی پس از جنگ جهانی اول بود که به طور درستی علیه تلاش و پیکار استقلال طلبانه انقلابیون ایران به کشمکش پرداخت. «اوضاع بین‌المللی» ای که با شکست قاطع آلمان و متحدینش از یک سو، پیروزی انگلیس و متفقینش از سوی دیگر، و پیاده شدن ارتش سرخ در ازبکی از جانب سوم به وجود آمده بود، انقلاب ایران را از همه جهت در فشار قرار داد. و در میان تمام دشمنان روزملت و انقلاب ایران، این تنها حکومت شوروی بود که توانست به عنوان یار و رفیق جنبش مردم ما، بدون نهضت مسلحانه خلق، خصوصاً با سرعت زیاد راه باید و بمب‌های خیانت خود را جهت متلاشی کردن آن از درون در شکم آن کار بگذارد. و با این وصف ما در آخرین تحلیل گناه اصلی و یا اصلی‌ترین گناه مربوط به این پراکندگی و شکست را نه به گردن «اوضاع بین‌المللی» بلکه به گردن ضعف‌های درونی خود انقلاب می‌گذاریم.

همه کارها می‌بایستی در گذشته انجام شده باشد!

می‌بوی مزبور می‌فرمایند: «تاکتیک» انقلاب و قیام مسلحانه‌ای که از گیلان آغاز شده بود، انقلابی که ترجمان عواطف، آرزوها، امیدها، احساسات و نیازمندیهای ملت ایران جهت تحصیل آزادی و استقلال ملی بود، تاکتیکی غیر مفید و بی‌نتیجه بود،

چرا؟ به خاطر این که نتوانسته است «دولت را مرغوب» و «مملکت را از نفوذ و حضور انگلیس‌ها آزاد کند».

گفتاری به غایت پلیدانه، و نتیجه‌گیری‌ای در نهایت اهریمنانه!

چه کسی تضمین کرده بود بیش از این که می‌بوی روتشتین دست به نکارش این پاوه‌ها بزنند، انقلاب ایران به هدف ضد استعماری خود که همانا قطع نفوذ و حضور انگلیس‌ها باشد، خواهد رسید؟ مگر نرسیدن قدرت انقلاب تا بدان پایه‌ای که بتواند «نفوذ و حضور» بیگانگان را به شکلی در بست و شش‌دانگ خاتمه دهد، دلیل این است که اصولاً «انقلاب» پیورده است؟ و مگر همه کارها می‌بایستی در گذشته انجام شده باشد؟ پس آینده چیست؟

نه تنها ابلهانه است که متوقع باشیم همه چیز می‌بایستی در گذشته صورت گرفته باشد، بلکه هم چنین ابلهانه‌تر است اگر خیال کنیم آن چه در گذشته انجام شده است، بزرگ‌ترین کارهاست. پیوسته تاریخ بشری برای آفرینش اعجازها و اعمال بزرگ خالی است. آن چه

در گذشته تحقق یافته است، در مقابل آن چه در آینده صورت خواهد گرفت، هم چون مجموعه يك روز ملت است در مقابل رشته مداوم تاريخ سلاها. كارهاي بزرگ و بزرگتر، و بزرگ ترين كارها پيوسته در آينده انجام خواهد گرفت. و آن چه در گذشته صورت گرفته است، در مقابل آن چه در آينده تحقق خواهد يافت، بسيار حقير، و بسيار حقيرند.

اين توقع كه هر لحظه ما انقلاب را مورد نظر و ارزيابي قرار داديم، می بایستی نوهت به همه آرمانها و اهداف خط رسیده باشد، و با لاقل به میزان زیادی پیروزی را تأمین کرده باشد، توقی می نمودانه خواهد بود. و بدیهی است كه دیپلماسی شوروی اين توقع را نه از روی بلاهت، بلکه از روی خیانت و پلیدی عنوان کرده است. و گر نه به چه دليل می توان يك شیوه کلی مبارزه را كه خصوصاً در میان مكاتب اجتماعی جهان، این مارکسیسم - لنینسم، و خصوصاً این مارکسیسم - لنینسم است كه به شدت و به شدت، چه از لحاظ فلسفی و چه از جهت اجتماعی بدان تکیه می کند، مطرود دانست، به بهانه این كه در زمانی كه حضرت و آينده مختار شوروی، نتایج آن را بازديد کرده اند، مشاهده فرموده اند كه موقعیت كامل به دست نیاورده است؟ و گر نه چگونه ممكن است مبارزه ای را كه توانسته است به میزان بسیار زیادی در جو سیاست كشور و بازی های بین المللی درباره چهارل مملكت، تأثیر بگذارد، بیهوده اعلام كرد، زیرا در لحظه ای كه جناب «نماینده مختار شوروی، از كنار آن می گذشتند، آنرا مسلط ناب نیافته اند؟ و گر نه چگونه ممكن است شیوه مبارزه ای را كه توانسته است در طی سالها كودان و بحران وقفه نپذیرد، و در طی سالها تماس جنگی و شرایط پر زیروم جهانی و داخلی، لاقل خود را حفظ كند و در برابر انواع دشمنان قدرنیمند، لاقل موجودیت خود را بادهانی كه از آن گلوله های آتشین توب و سرب داغ خارج می شود، ادامه دهد، به عنوان تاكتیكي بی اثر و بی نتیجه به دور انداخت، زیرا لحظه ای كه آفاقی، و با سیاسی عشقش كشیده كه آن را مورد بازديدی بزرگ و ارانه قرار دهند، مشاهده کرده اند كه هنوز سال های پر مشغله و خونینی در پیش است؟

دوام هفت ساله انقلاب در مقابل مسائب و دشمنان مكار و دژ خیمش از يك طرف، و به دست آوردن پیروزی های چشم گیر در برابر قوای خصم از سویی دیگر، و بالاخره گسترش منطقه تحت استیلای قیام نسبت به آغاز كار از جانب سوم، و اقمیاتی هستند كه غم چون شاهد هائی صادق و عادل، می تواند در دادگاه انقلاب جهان علیه عملیات خیانت آمیز شوروی در این شهادت هائی به حق بدهند.

آیا انقلاب، دولت ایران را وادار به تغییراتی نکرده است؟

چه کسی راست می گوید؟ مسیو روتشین که انقلاب را تاکتیکی
عوضی و بی نتیجه اعلام می دارند و معتقدند پس از همه جان کنند-
ها، مبعدا هیچ گونه پیروزی و موفقیتی ولو آن قدر جزئی که
دولت را به باره ای و تغییرات وادار کنند، به دست نیاورده است، یا
آقای س. ایرانسکی که در سال ۱۹۲۶ می نویسد:

جنبش انقلابی شمال ایران زیر شعار «مرگ بر انگلیس» مانند امواج

عظیمی در تمام ایران منتشر می گردید.^۱

حق یا کجاست؟ انقلاب هم چون «امواج عظیمی» در حال گسترش و پیش روی بود، یا هم
چون يك «تاکتیک» بی ثمر، باعث ائتلاف انرژی و وقت؟
و تازه جبرا انقلاب جنگل نتوانسته بود و دولت ایران را به بعضی تغییرات مجبور
کند؟

اسولا همین که دولت ایران که حتی حاضر به شناسایی حکومت شوروی نبود، و همین
که دولت ایران که نمایندگان و سفرای شوروی را در ایران یا قبول نمی کرد و بر رسمیت
نمی شناخت، و با احياناً در توطئه قتل و مرگشان نیز دخالت می کرد، به ناگاه چندان «تغییر»
جهت می دهد که نه تنها به تاخت به سوی ارتباط و شناسایی شوروی پیش می رود، نه تنها اولین
کشوری در جهان می شود که حکومت شوروی را به رسمیت می شناسد، نه تنها سفیر کبیر شوروی
را طی تشریفات رسمی و با «کالسکه سلطنتی» استقبال می کند و به کاخ می برد، بلکه هم
چنین کار بدان جا می کشد که حتی:

طرفداران انگلیس در ایران بالاخره متوجه (می) شوند که نمی توانند

روسیه شوروی را به حساب در بیاورند.^۲

همه از چیست؟

از چیست که کار به آن جا می کشد که رژیم که چندی پیش سفرای شوروی را می گشت،
اکنون با آن ها ماچ و بوسه می کند و سب و گلایی می خورد؟ از چیست که کار دشمنی دولت
ایران و شوروی به یک باره آن قدر «تغییر» می کند که جانشین سفیر مقتول تابدان حد به رژیم
ایران نزدیک می شود که امکان می یابد بین دولت ایران و انقلاب خلق نقش میانجی را عهده
دار شود؟ از چیست.....؟

آری همه این ها از چیست؟

این واقعات گواهند که تاکتیک انقلابی مردم ما و نهضت انقلابی جنگل نتوانسته است

۱- انقلاب مشروطیت ایران. نوشته: یاولو، ج. ۱-۲. تهران: ایرانسکی ص ۲۰۳-۵

۲- همان کتاب ص ۲۰۵

دولت را «مرعوب»، و آن هم بشدت «مرعوب» کند، و توانسته است بر نفوذ بریتانیا در ایران یعنی در سرزمین که به قول سرکلار مونت اسکریبن بسیار مورد علاقه لرد کرزن بود، ضربات اولیهٔ ارزنده‌ای وارد کند، و با لاف گسترش آن را محدود نماید.

این قیام و جنبش هائی ظنیر این بودند که هستهٔ اعتراض موقتیت آمیز خلق ما را جهت اضمحلال قرارداد ۱۹۱۹ تشکیل دادند. این قیام بود که ظنیر توب خانه‌های دشمن را در منطقهٔ گیلان خفه کرد و مواضع خود را تا هنجیل پیش برد. این قیام بود که قزوین، این دروازهٔ تهران را تهدید کرد، و همین قیام بود که به قول آن ژنرال انگلیسی اگر شانس بهمند انحطاط نیامده بود، تهران را متصرف می‌شد.

پس این انقلاب، بیهوده نبود. و این انقلاب جهت استقلال ایران و قطع نفوذ انگلیس در این سرزمین، تلاش‌های ترمیمی و ازبندی کرد. و این انقلاب تیرهای کاری و محکمی بر پشه‌های سرطان استعمار در میهن ما کوید. بدست نیاوردن همهٔ پیروزی‌ها و یا در دست نداشتن پیروزی‌های پیش‌تر، به هیچ وجه دلیلی بر عدم صحت تاکتیک مزبور نیست، و در عوض دلیل قاطعی است بر این که هر سیاسی که چنین فتوائی صادر کند، از عذاب هر گونه وجدان انقلابی آزاد است؟

چگونه تاکتیک انقلاب بیهوده می‌نمرد بود، در حالی که انگلستان نه تنها از قرارداد ۱۹۱۹ چشم پوشید، بلکه حتی مجبور شد در پشت سپر ناسیونالیسمی قلابی، ولی پر آب و رنگ مخفی شود و دست به فرم‌ها و اصلاحاتی در ایران بزد؟

پنهان شدن استعمار بریتانیا در زیر شل ناسیونالیسم ایران، هر چند هم که این ایران ناسیونالیسم ساخت خود انگلستان بوده باشد، معجزه مؤید رشد ممنوعیت انقلاب ضد استعماری و استقلال طلبانهٔ ملت ما، حتی پس از درهم شکستن قوای مسلح و انقلابی آن می‌باشد.

جناب می‌نویسند: «انقلاب» توانسته است حتی «دولت را مرعوب بدبخت

نماید» تا در اثر این رعب هم که شده «به بعضی تغییرات» دست بزند. و همچنین جناب گوشزد می‌فرمایند که «تاکتیک» انقلاب قابلیت خود را برای قطع «نفوذ و حضور انگلیس‌ها» در کشور ایران نشان نداده است، پس طبیعتاً «تاکتیک» مزبور غلط و بیهوده است. و معذاک پس از همهٔ این هملات نتیجهٔ شکست انگیزی که می‌گیرند این است که «تقصیر» این عیب بودن حرکات را از گردن «سردهنهٔ انقلاب» که انتخاب این «تاکتیک» را به ایشان نسبت می‌دهند، برمی‌دارند و بردوش «اوضاع بین‌المللی» بیچاره می‌انداختند. چگونه است که کسی با نهضتی «تاکتیکی» را جهت مبارزهٔ خود برمی‌گزیند و آن‌گاه

در عمل ثابت (۱) می‌شود که چون این تاکتیک ارزشی نداشته ، به همین دلیل هم نهضت را با ناکامی و بن‌بست مواجه ساخته است ، و مع هذا «تفسیر» این چنین سرانجام دردناکی از مسئولیت گردانندگان و رهبری جنبش خارج می‌باشد و در حیطهٔ معامی عواملی خسار جاز از نهضت ، یعنی عوامل جهانی قرار دارد؟

گویی این «اوضاع بین‌المللی» بوده است که چنین «تاکتیکی» را برای نهضت ضد-استعماری ایران انتخاب کرده است ، نه رهبری و نه همهٔ نهضت ، و اما که این «اوضاع بین‌المللی» شخص بسیار بی‌شعوری بوده است! چه انتخاب تاکتیک خائنانه‌ای!

اگر جوهر مارکسیسم را در اقیانوس کبیر هم حل کنیم ، اذاین آبکی تر نمی‌شود: علت اصلی تغییرات و تقابض يك پدیده در خارج از آن پدیده قرار دارد. ای مارکسیسم بدبخت !

بی‌شك این مهمات جنبهٔ تعارفی هم دارند. ولی تعارف چرا؟ به خاطر این که اعتماد میرزا را بیش‌تر جلب کنند و با همین طناب اعتماد به چاهش اندازند.

و آن وقت جالب‌تر از همه این جاست که مسوور و تشن این نخستین **انقلاب ساداتی** نماینده مختار شوروی برای خیانت به ایران آن‌گاه تاج اصلی **نیست، ولی ضد** دارد میان تمام این مثبت‌کاری‌ها حای می‌دهند که می‌نویسند : **انقلاب ساداتی** از آن جا که ما ، یعنی دولت شوروی ، در این موقع نه تنها **است !**

عملیات انقلابی را بی فایده. بلکه مضر می‌دانیم ، این است که فرم سیاست‌مان را تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده‌ایم. این جاست که انسان ملتفت می‌شود که چگونه در کنه فریادهای شوروی در باره این که انقلاب ساداتی نیست ، اصل دیگری نهفته است ، که محتوی آن ساداتی بودن ضد انقلاب می‌باشد.

وقتی که استالین در رأس دولت شوروی ، به عنوان يك وظیفهٔ اساسی «انقلاب پیروزمندی مانند شوروی می‌گفت:

تکلیف انقلاب پیروزمندان است که حداکثر آن سعی و کوشش را که در **خور توانائی يك کشور است ، برای ترقی و کمک و برانگیختن** انقلاب در تمام کشورها به کار برد!

۱ - مسائل لنینسم ص ۵۳. اجباراً از کلمات میر که ونیزم در ایران ص ۱۰۳ آورده شد .

آیا در واقع مقصود عملیش این بوده است که « تکلیف » دولت شوروی این است که اسلحه و انقلاب را به مثابه سلاحی « بی‌فایده و بلکه مضر » از ردهٔ ابزارهای طبقاتی و ضد-استعماری تمام کشورهای خارج سازد ؟

آقایان به حکومت رسیده‌ها ، آقایان انقلابیون و پیروزمند ، آقایانی که مدعی حمایت جدی از کلیهٔ نهضت‌های ضد امپریالیستی می‌باشند ، و بالاخره آقایانی که انقلاب را تنها و تنها ، آخرین و آخرین راه چارهٔ ملل جهت رسیدن به آزادی ، محو استعمار ، تحصیل استقلال و از میان برداشتن هر گونه استثمار انسان از انسان اعلام می‌کردند ، « در این موقع » دیگر « نه تنها عملیات انقلابی را بی‌فایده ، بلکه مضر » نیز تشخیص می‌دهند . چرا ؟ زیرا رمل و اسرارلاب انداخته اند و نحسی آمده است ! قمر در قمر بوده و روابط فلسکی از حوادث توفان زامی خبر می‌دهد ، که همگی ناشی از ختم خدایان و قهر شیاطین واجبه بوده است ! و لذا دیگر جنبش انقلابی ساعت نداشته و خلع سلاح انقلاب و پیروزی ضدانقلاب بوده است که تمام کواکب و ستارگان سعد بودن اقبالی را برای منجمین زیج مرکزی انقلاب جهان در کرمیلین بازگو کرده‌اند !

باز هم خارج
از باب داخل

قبل از هر چیز این حرف‌ها به چه معنی است ؟ به همان معنی است که عامل خارجی امر و نهی‌کنندهٔ اصلی است . یعنی این عامل بیرونی است که باید ببیند انقلاب به درد ایران می‌خورد یا نمی‌خورد ، و لذا سیاست خود را بر مبنای آن تنظیم کند و از این بالاتر به عامل داخلی نیز فشار وارد کند تا آن سیاست را بپذیرد .

مرحبا به يك چنین حکومت و پیروزمند ، گویا اتر ناسونالیستی ! اگر فراموش نشده باشد ، ما قبلا در این زمینه مطالبی را در چگونه رابطة يك و انقلاب پیروزمند ، با يك انقلاب در حال تکوین به میان کشیدیم و حتی گفتیم که چه بسا نهضت‌های انقلابی از جوانب گوناگون نیازمند مشورت‌ها و یا مذاکراتی در کلیهٔ زمینه‌های نظری و عملی خویش با انقلابات پیروزمند بوده باشند . اما آن چه در همهٔ شرایط ضروری است ، مشاورهٔ صمیمانه و دقیقانه از طرف حکومت‌های انقلابی و قرار داشتن اختیار تسیم نهائی به عهدهٔ انقلابات داخلی است . این‌ها هستند آن چه هرگز نباید پای مال شوند و فراموش کردند .

حکومت‌های انقلابی نمی‌توانند نباید به بهانه این که احیاناً تاکتیک پیشنهادی آن‌ها مورد تصویب انقلابات سایر کشورها واقع نشده است و یا شیوه‌های مبارزه و تحلیل‌های درونی

نهضت‌ها احیاناً منابر بررسی‌ها و محاسبات آن‌هاست، با نهضت‌های انقلابی قهر کنند، آن‌ها را تنها بگذارند، و مساعدت‌هایشان را از آنان دریغ بدارند، و آری به این‌که هم چون شوروی و فرم سیاست، خود را تغییر و طریق دیگری اتخاذ نماید، و آری به این‌که هم چون شوروی نهضت را تهدید کند به این‌که :

رفیق محترم را تسدیع می‌دهم به این‌که آخرین بار است که من در روابط شما با دولت ایران مداخله می‌کنم. من از شما خواهش و التماس دارم که مداخله‌ام را رد نکنید ...

سخن کوتاه، باکم و بیش اختلاف در واقع همه امکانات مساعد يك حکومت انقلابی پیروزمند، می‌بایستی به لایه‌گی در استخدام ملل و نهضت‌های انقلابی دیگر درآید، نه این‌که به عنوان پدر بزرگ و به عنوان يك مجتهد جامع‌الشرایط انقلابی، قوی دهند حرکات و سیاست‌ها و عملیات نهضت‌ها باشد. و بدیهی است که این مستخدم تا به آن‌جا می‌تواند دست به فداکاری و کمک و هم‌کاری بزند که موجودیت خودش و نقاء انقلاب خودش را نیز فدا نکند.

تشابه
این حرکت مسیو روتشتین که با نظریات دولت شوروی نیز متعلق است، درست مثل این می‌ماند که دولت شوروی طی یادداشتی به حکومت انقلابی ویتنام شمالی، یا به نهضت انقلابی ویتنام جنوبی اطلاع دهد که با عملیاتشان و در این موقع، دیگر « موافق » نیست؛ یعنی دولت شوروی برای ویتنام اصولاً « تاکنیک » انقلاب را در این موقع، معید که نمی‌داند سهل است، « بلکه مضر » هم تشخیص می‌دهد، و لذا بر مبنای این تشخیص، جبهه آزادی‌بخش ویتنام را از ادامه مبارزات حماسی و قهرمانانه ملی و ضد استعماری خوش منیع کند و خصوصاً متذکر شود که به همین دلیل خود مستقلاً و فرم « سیاستش را در حمایت و حتی بی‌طرفی در میان انقلاب و ضد انقلاب تغییر داده و « طریق دیگری » را که همانا ارتباط با دولت سایگون، و نیز تعهد جهت « تصفیه سائله » انقلاب مردم ویتنام بوده باشد، برگزیده است. و نیز به عنوان دارندۀ زنجیر الق پیک و ستاره شناس مارکسیسم! نحس بودن انقلاب و در عوض خلع سلاح و پاک‌نار کشیدن انقلابیون را از مبارزه سعد اعلام دارد و از انقلاب ویتنام حتی « التماس » کند که به یاد و هایش از دل و جان گوش دهد و عمل کند.

که رندی‌گفت از این شوروی که من می‌بینم، حرکاتی تا بدین غلیظی هم بعید نیست وجهه بسا که در بارۀ ویتنام هم دست به پرتاب چنین قمر مصنوعی‌های شگفت انگیزی زده‌است.

منتها انقلاب ویتنام نسبت به انقلاب جنگل در سطحی چندان عالی تر قرار دارد که چنین خیانت‌هایی قادر به فلج کردن آن نیست.

ادامه
خوب پس از همه این حرف‌ها باید دید که چرا و در این موقع،
شوروی انقلاب را برای ایران «مضر» می‌داند. جناب نماینده

مختار شوروی، خود این‌طور بیان می‌دارند:

هرچند از عقد قرارداد ما با ایران که سیاستمان را به روشنی
نشان می‌دهد، چند ماهی بیش نگذشته است و مدت کوتاهی است که من
در ایران مأموریت یافته‌ام، مع هذا پیش رفت‌هایی در سیاستمان محسوس
است که نفوذ معنوی انگلیس‌ها در شمال، بلکه تا اندازه‌ای در جنوب
متزلزل شده است، اما هنوز از جهاتی دارای نفوذ بسیاری هستند، مع هذا
گمان دارم بتوانم به کمک توده‌های حساس ملت این نفوذ را از
بین ببریم.

چون بعداً بایی در باره قرارداد ایران و شوروی باز خواهیم کرد، این است که فعلاً
از بحث درباره آن صرف‌نظر می‌کنیم و به سایر قسمت‌های سطور بالا می‌پردازیم، که از
پیش‌رفت‌های محسوسی در سیاست شوروی یاد می‌کنند.

منافع شوروی منافع
همه ملت‌ها است
در واقع غرض مسیو روتشتین از بیان این که سیاست شوروی
در ایران موفقیت‌هایی به دست آورده است، این است که دهان
میرزا و نهضت انقلابی ایران را آب بیندازد و با این خبرگویا
مست بخت، آن‌ها را دل خوش سازد.

اصولاً شوروی پیوسته کوشیده است تا با انبوه کثیف تبلیغات، چنین وانمود کند که
هرگونه پیش‌رفت در کار سیاست شوروی، در هر کجای از هستی، در واقع پیش‌رفت است
برای کلیه بشریت و پیش‌رفت است برای همه ملل. ولذا همه ملل نیز موظفند که تمام‌هستی
و موجودیت خود را برای این پیش‌رفت‌ها به‌گرو بگذارند، تا شوروی تندرویش تریش-
روی کند. و بدیهی است که سود ملل نیز از همه این فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌ها،
همین است که از لایلای منجلا ب بدبختی خویش، به موفقیت‌های بهشت شوروی (که بعداً
خود گفتند ایوان مخوف ریاست آن‌را عهده دار بود) نگاه کنند و حظ بسر ببرند. این است

که در این جا نیز حضرت سفیرشان نتایج حاصله از این تغییر سیاست را که عبارت از کت بستن انقلاب ایران و پیوند یافتن با رژیم ضد انقلابی ایران و اربابش بریتانیا بوده باشد، به صورت يك موهبت به اطلاع جنبش مسلحانه خلق ما می‌رسانند، تا دل نهضت قریص شود از این که اگر انقلاب رها می‌شود و اسلحه‌ها به ضد انقلاب سپرده می‌شوند، در عوض در سیاست شوروی پیش‌رفت‌هایی محسوس است. که لابد همه این پیش‌رفت‌ها در واقع همان پیش‌رفت‌هایی است که مقصود انقلاب ایران بوده است. لابد دیگر؟ کما این که نتایج این موفقیت‌ها را ملت ایران می‌تواند پیوسته در زندگانی روزانه سراسر رقص و شادمانی خویش که با غذای سالم و کافی، و با بهداشت همگانی و مجانی، و با آزادی‌های دموکراتیک و استقلال ملی توأم است، لمس کند!

آخر پیش‌رفت در سیاست شوروی چه ارتباطی به این دارد که پس انقلاب برای ملت ایران د مضر است؟

و آن وقت بامزه این جاست که برای مشخص کردن این پیش‌رفت‌ها

معنویت انگلیس از «نفوذ معنوی انگلیس» در ایران صحبت می‌کند. نفوذ معنوی‌ای که پیش‌رفت سیاست شوروی گویا باعث «متزلزل» شدن آن گردیده است.

اما این نفوذ معنوی در کجا بوده است؟ در شمال! شمال کجاست؟ منطقه انقلاب!

غوغا شد، غوغا!

کدام معنویت؟ کدام نفوذ معنوی؟ نفوذ معنوی انگلیس؟ شاذ بابا، شاذ! استعمار و نفوذ معنوی، این است نتیجه استعمار فرهنگی انقلابی در شوروی.

سراسر کشور ایران از آذربایجان، گیلان، خراسان، تنگستان، تهران، و سایر قسمت‌های کشور، مردم ما چه به صورت مسلحانه و چه به صورت سیاسی و پارلمانی، علیه استعمار بریتانیا، جنایات و غارت‌گری‌ها و فقدان هر گونه احساسات مساعدش نسبت به ملت ایران، مبارزهای وسیع را آغاز کرده‌اند، تازه جناب سفیر کبیر دولت شوروی از معنویت انگلیس دم می‌زنند. کدام سفیر؟ سفیری که بنا به ادعای خویش بدین دلیل از طرف حکومت شوروی بدین سمت برگزیده شده است که:

سال‌های سال به سمت نویسنده‌گی اقدامات جدی علیه تجاوزات و مداخلات امپریالیستی دول مظلومه، مخصوصاً نسبت به تجاوزاتی که به موجب توطئه غلیظه ۱۹۰۷ کارکنان تزاری علیه ایران بی‌حامی طرح کرده بودند، با قلم خود جداً از استقلال و آزادی ایران دفاع می‌نموده

است.^۱

البته به هیچ وجه شگفت نیست که همین حضرت نماینده مختار شوروی از معنویت انگلیس‌ها داد سخن بدهند، زیرا چه در نطق مربوط به تقدیم اعتبار نامه خویش به سلطان احمد شاه و چه در نطق مربوط به تاج‌گذاری نام‌برده، در هیچ کدام آن‌ها، تنها سنجشی که از طرفین به میان نمی‌آید، وضع و موقعیت استعمار انگلیس در ایران می‌باشد، ولی در عوض هر دو توجه قاطعی نسبت به حل و د تصفیه گیلان، می‌پذول می‌فرمایند.

اولترا
اكثر ناسيو ناليسيم

مسیوی مذکور از د تزلزل، کامل نفوذ انگلیس در شمال دم می‌زنند، در حالی که معتقدند که در جنوب این نفوذ فقط د تا اندازه ای، متزلزل شده است. چرا در شمال این کشور

کن فیکن شده؟ غرض جناب ایشان از اعلان نابودی کامل نفوذ انگلیس در شمال چیست؟ این است که به میرزا بگویند که پس دیگر وجود نیروهای مسلح انقلابی در گیلان ضروری نیست. زیرا این نیروها برای قطع نفوذ انگلیس تشکیل شده بود و حال هم که این نفوذ از بین رفته، پس دیگر بهتر است انقلابیون خلع سلاح شوند و از این به بعد آفتاب بگیرند و خستگی سالهای مبارزه را در آورند.

بررسی مسخرگی های این قسمت را که انقلاب را به يك منطقه محدود می‌کند، به عهده خود خوانندگان می‌گذاریم.

اما نکته جالب این که تازه جناب سفیر می‌فرمایند بدیهی است که این تزلزل نفوذ معنوی هم بخاطر مبارزات خونین و مسلحانه مردم نبوده، نه، به هیچ وجه این طور نیست. مبدا ای انقلابیون ایران غره شوید. تازه همین امر نیز در اثر تغییر طریق سیاست شوروی و روش های سیاسی آن کشور در ایران که در قرار ۱۹۲۱ مبلور شده، حاصل گردیده است. که البته در پایان این سطور حضرت سفیر شوروی با نهایت فروتنی است که می‌فرمایند: گمان دارند که بتوانند به کمک توده های حساس ملت ایران، این مابقی نفوذ را هم از بین ببرند.

روشن است همان طور که گفته شد، گنجاندن دو کلمه ملت ایران فقط در اثر فروتنی انقلابی و رعایت نزاکت های دیپلماتیک بوده است، وگرنه درحالی که چندین سال انقلاب ایران، تاکتیکی بی نتیجه و عبث باشد؛ در حالی که دیگر انقلاب یرای ایران

۱ - از نطق جناب روتشتین هنگام تقدیم اعتبارنامه سفارت خویش به سلطان احمدشاه.

مفيد نباشد ، پيشكنى ، مضر هم باشد ؛ و در حالى كه كليۀ تلاش هاى مسلحانه و خونين مردم ، نتوانسته باشد حتى دولت را به بعضى تغييرات مجبور كند ، و در عوض پستن يك قرارداد و رد و بدل كردن يك سفير از طرف دولت شوروى با دولت ايران سداليتۀ توانسته باشد ، به نفوذ منوى انگليسى ها ، در شمال خاتمه دهد و همين معنويت را در جنوب تيز لق كند ، بديهي است كه از اين به بعد هم نيازى به توده هاى ملت ايران نخواهد بود و خود شوروى بتيه كارها را هم روبه راه خواهد كرد و سرانجام كشورى شسته رفته و عالى تحويل مردم ما خواهد داد .

مخروط مجدداً از نكش به زمين گذازده شد ؛ به جاى اين كه ملت ايران با كمك شوروى كه مدعى اترناسيو ناليسم است ، استعمار را در كشور خويش شربه كند ، شوروى مى خواهد فروتنانه به كمك ملت ايران امپرياليسم را از ايران براند .
اين ديگر اولترا اترناسيو ليسم است !

شوروى طلايه دار و آن وقت پس از اين درفشانى هاست كه نامه مزبور بدين صورت
ضد انقلاب مى شود ادامه مى يابد :

اين نظريات مرا وادار كرد در رابطه شما با دولت مداخله نمايم .
شما ملتنت هستيد كه از روى مواد قرارداد ، ما مجبوريم دولت را از وجود انقلابيون و عمليات آن ها راحت كنيم . اجبار ما منحصر است به خارج كردن قواى انقلابى روس و آذربايجان از گيلان . از طرف ديگر بر طبق همان قرارداد ما مكلف نشده ايم كه در مقابل دولت از قواء انقلابى ايران حمايت كنيم . پس از آن كه عدم مداخله در كارهاى داخلى ايران را قبول كرديم ، طبعاً نبايد در مقابل دولت از هيچ يك از اهالى دفاع كرده . چنانچه من يك هم بگو نظري را كه حق من است !
اتخاذ مى كردم ، حق داشتم كه خود را كنار كشيده ، اعلام كنم در رابطه دولت ايران و كوچك خان انقلابى هيچ گونه دخالتى ندارم . اين بود كه در ملاقات اولى من با سدها درويش ، او را از نظرياتم ، يعنى ضرر ادامه عمليات انقلابى در شمال آكا ، و خواستن كردم كه شما را از اين نظريات مطلع سازد ، تا عملاً آن را مجرى داريد . بعداً پس از آن كه از سدها درويش شنيدم كه در ميان ما توافق نظر پيدا شده و شما حاضر يد كه سياست خود را با سياست من تطبيق دهيد ، زياده از حد مشغوف شدم .

نهایت جالب است! مطالبی که تاکنون از نامۀ مسیو روتشتین آورده شد و تا اندازه‌ای که در شرایط موجود قابل بحث بود، مورد تفسیر واقع گردید، جمعاً نظریاتی، می‌باشند که ایشان را وادار کرده‌اند تا در رابطه کوچک خان انقلابی، یعنی نهضت انقلابی جنگل و با دولت ایران، یعنی دولت ارتجاعی-وابسته و ضد انقلابی ایران «مداخله» کنند. کدام «نظریات»؟ این که گویا جناب نام برده و حکومت شوروی «سادت ملت ایران» را، می‌خواهند؛ این که گویا «از برای آزادی و استقلال داخلی و خارجی» کشور ایران می‌کوشند؛ این که گویا «تنها امنیت می‌تواند ایران را از جنگ امپریالیست‌های خارجی خلاص کند»؛ این که گویا جهت «ترتیب» دادن «رابطه‌ای حسنه در بین انقلاب و ضدانقلاب ایران، کوششی بلیغ مبذول داشته‌اند؛ این که گویا «اوضاع بین‌المللی» را «از زمان جنگ، بین الملل اول» به این طرف، «نا مساعد برای جتیش ضد استعماری خلق ما تحلیل کرده‌اند؛ این که گویا «عملیات انقلابی را بی‌فایده و بلکه مضر» برای نهضت ملی مردم ایران بر آورد کرده‌اند؛ و این که گویا بیش از «چند ماهی» «از فاقه و سیمیت رژیم شوروی و رژیم ایران نگذشته، نتایج درخشانی جهت نفی امپریالیزم و حاکمیت مردم، بدون وجود خودملت، (بدون این که ملت ملاحظه کنند) به دست آمده است، آری همه این‌ها جمعاً «نمایندۀ مختار شوروی» را وادار کرده‌اند که بپایند و در «رابطه» نهضت مسلحانۀ «دولت» وابسته به استعمار ایران «مداخله» کنند.

خوب حالا ببینیم این «مداخله» چیست؟ مقصود از این «مداخله» کدام است؟ چه نتیجه‌ای می‌خواهند از این مداخله بگیرند؟ وظیفه شوروی در این «مداخله» چیست؟ این که خیال دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها راحت کنند.

اگر سوسیالیزم و اترناسیونالیزم کارگری این است، که بی‌چاره تزار و دستگاش به صورت مادر زاد سوسیالیست و اترناسیولیست بودند. و اگر حکومت پرولتری و سیاست طبقه کارگر این است، که می‌بایستی عدال افتخار آن‌را قبل از هر کس بر پرچم امپراطوری بریتانیا مستحق کرد. پس استعمار چیست؟ پس وظیفه استعمار ارتجاع کدام است؟

جنابان خود را و مجبور و می‌بینند که انقلاب را به نفع ضد انقلاب به نابودی و انهدام بکشانند، و البته این عمل را هم بر مبنای «نظریاتی» که شامل «سادت ملت ایران» و «استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت» می‌باشد، انجام می‌دهند. نیت که کاملاً خیر است! عمل را هم خدا خودش خیر خواهد کرد! که کرد!

البته مسیو «نمایندۀ مختار شوروی» با زندگی دیاکارانه خویش، به فوریت کوشیده‌اند که مکارانه محیط این «اجبار» را طوری محدود کنند که هر چند هم بتوانند دم کلاغ را پنهان دارند، لا اقل بقیه هیكلش را قائم نمایند. در حالی که با همه تلاش‌هایی که به کار برده‌اند، مداخله

نه تنها دم کلاغ و نه تنها بدن کلاغ ، بلکه بانگ ناهنجار قارقار آن هم به صورت شومی همه جارا گرفته است.

بازی با کلمات حضرت مقصود خویش را که « نظریات تشکیلات حزبی ، اتحاد شوروی نیز با آن « موافق درآمده » است ، از داجبار ، دیپلماسی شوروی در « راحت کردن دولت ایران از انقلابیون و عملیات آن ها منحصر به خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان ، قلمداد فرموده اند . بدین معنی که شوروی کار دیگری نخواهد کرد ، جز این که قوای گویا کمکیش را از نهضت انقلابی ایران پس بگیرد .

اما چه ربطی است بین « راحت نمودن دولت ایران از انقلابیون و عملیات آن ها » به خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان ، مگر « انقلابیون ، ایران همان « قواء ... روس و آذربایجان » بودند که در گیلان استقرار داشتند ، که اگر این قواء از گیلان خارج شوند ، دولت عم خیالش از « انقلابیون و عملیات آن ها راحت شود ، مگر آن موقع که این « قواء ... روس و آذربایجان » در گیلان نبودند ، دولت ایران از وجود « انقلابیون و عملیات آن ها راحت بود ؟

پرچم دروغ بودن و ریاکارانه بودن این ادعا را که داجبار شوروی منحصر است به خارج کردن قوایش از ایران ، قبل از هر کس خود این نامه بلند کرده است . چگونه ؟ وقتی که جناب سفیر شوروی به هزار شیوه و گفتار پلیدانه تلاش می کنند که اصولا انقلاب را بالاتر از بی فایده ، مضر ، مضر برای ملت ایران ، مضر برای سعادتمندان و برای رسیدن خلق ایران به آزادی و استقلال معرفی کنند ، خود کافی است که همین نامه فریاد شهادت خود را بلند سازد که ای کارگران ، وای انقلابیون جهان و ایران ، آگاه باشید که شوروی غرضش تنها خروج قوای خودش از گیلان نبوده است ، بلکه قنای انقلاب ایران هدف آن را تشکیل می داده است . زیرا اگر مقصود شوروی تنها بیرون بردن نیروهای ارتشی و نظامی خودش از گیلان بود ، دیگر ضرورت نداشت که این عمل را تحت عنوان مداخله در رابطه انقلاب ایران با دولت ضد انقلابی ایران نام گذاری کند . زیرا چنین عملی در واقع به هیچ وجه مفهوم مداخله در رابطه طرفین نزاع را ندارد ، بلکه به عکس و درست به عکس ، مؤید عدم مداخله در این کشمکش می باشد . و حال آن که حضرت سفیر کبیر شوروی بیهوده کلمه « مداخله » را « در رابطه ، انقلاب و ضد انقلاب ایران نچاپیده اند . مقصود ایشان از این کلمه نیز بیشتر روی آن قسمت از نامه است که می گوید : حکومت شوروی و نماینده مختارش « مجبوره » اند که « دولت ارتجاعی

وابسته ایران را از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها راحت کند.

آتشه نظامی
شوروی، مستشار
نظامی ضد انقلاب

حقیقت کجاست؟ آن‌جا که مسیو روتشتین اجبار شوروی را در راحت کردن دولت ایران از انقلابیون و عملیات آن‌ها، منحصر به خارج کردن قواء شوروی از گیلان اعلام می‌دارند، یا آن‌جا که آتشه نظامی شوروی، به همراه قوای مرکزی، هم چون مستشاران نظامی حرکت می‌کنند و ضمناً از هیچ‌گونه مساعدتی باشند انقلاب و مخالفتی با انقلاب خودداری نمی‌فرمایند؟

بهرتر است در این باره به یادداشت‌های دکلن سالار نظام (سرلشکر کوپال متوفی) ... که در آن زمان آجودان سردار سپه بود، مراجعه کنیم:

جمعه ۲۱ میزان - ساعت ده - حضرت اشرف اذامام زاده هاشم به دوشنبه بازار، تشریف فرما شدند. میر پنج محمودخان و کلانتراف آتشه نظامی سفارت شوروی همراه بودند. گزارش خود را مبدولاً نه عرض رساندم. میر پنج و کلانتراف مأمور شدند به رشت بروند و خالو (قربان) را وادار به تأمل کنند، تا اردو به شهر داخل شود. (می‌دانیم که خالو قربان در این هنگام کمیسر جنگ دولت موقت انقلابی بود). اکنون بهتر معلوم می‌شود که چرا کمیسری جنگ را از دست میرزا کوچک خارج کردند. توضیح ما، مأمورین دو بعد از ظهر به همراهی قونسل شوروی مراجعت کردند.^۱

فضاوت ابراهیم فخرائی نویسنده «سردار جنگل» شنیدنی است:

... وجود آتشه نظامی شوروی در بین قزاقان دولتی و هم‌کاری‌های صمیمانه‌اش با قواء دولت، هرگونه شبهه‌ای را که تا این زمان وجود داشت برطرف ساخت و سیاست جدید شوروی را از روی رستی که در خاموش ساختن انقلاب... «جنگل» گرفته بودند، نشان می‌داد.^۲

این اصل که هدف شوروی از تمام این اقدامات (منحصرأ) مربوط به نابودی و فناء انقلاب جنگل بوده است، به‌خوبی فهمیده نخواهد شد، مگر این که قرارداد خائنانه ۱۹۲۱ مورد بررسی انقلابی قرار گیرد. و چون ما این قرارداد را بعداً قدری ارزیابی خواهیم کرد

۱- سردار جنگل ص ۳۷۲

۲- سردار جنگل ص ۳۷۳

این است که فعلاً از طرح آن درمی گذریم.

چنانکه بازم نشان خواهیم داد، جای هیچ گونه انکار نیست، وقتی که جناب روتشتین می نویسد «از روی مواد قرارداد مجبوریم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آن ها راحت کنیم»، همه حرف ها را زده اند و فقط برای مخدوش کردن آن است که ادامه می دهند و اجبار ما منحصر است به خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان، زیرا در تمام قرارداد ۲۶ ماده ای مورد استناد جناب مزبور، هیچ ماده، تبصره، بند، و فعلی نیست که اصولاً صحنی و یا حاکمیتی درباره و خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان، بکند. ولی درباره شقه کردن انقلاب هست. بررسی خواهیم کرد.

برهان قاطع ! ولی مسخرگی را بنگر ! مسیو روتشتین می نویسد، علاوه بر

این که از یک طرف و از روی قرارداد، ما مجبوریم دولت را

از وجود انقلابیون و عملیات آن ها راحت کنیم... از طرف دیگر بر طبق همان قرارداد ما مکلف نشده ایم که در مقابل دولت از قواء انقلابی ایران حمایت کنیم.

اصلاً ای خواننده، هر که هستی، به هر چه اعتقاد داری، و به هر چه که برایت عزیز و محبوب است ترا قسم می دهم قدری تأمل کن که مفهوم این حرف ها چیست؟ روتشتین خان چه می خواهند بفرمایند؟ چه چیز را و چگونه می خواهند کوجیه کنند؟ اصلاً این یارو چی می گه؟ خوب معلوم است قراردادی که برای راحت کردن یکی از طرفین قرارداد از دشمنانش تنظیم می شود، ضمناً در آن، یکی از متعهدین را «مکلف» نمی کنند که از قوای خصم متعهد دیگر نیز حمایت کند. تا به حال کدام قراردادی این جور بسته شده است که این یکی باشد؟ حضرت سفیر، جناب «نماینده مختار شوروی»، مسیوئی که خود را پرورش یافته فرهنگ مارکسیسم-لنینیسم می دانید، می دانید چه می نویسید؟ می نویسید: «بر طبق قرارداد» که ما با دولت ضدملی و وابسته ایران جهت «راحت» کردن دولت مزبور از وجود انقلابیون و عملیات آن ها، بسته ایم، ضمناً «مکلف نشده ایم که در مقابل» همین رژیم که طرف مقابل قرارداد ماست، از قوای انقلابی ایران، که هدفش واژگون کردن همین دولت و همین رژیم منحل و وابسته به استعمار است، «حمایت کنیم»، ولذا به همین دلیل است که به جای «حمایت» کردن از «انقلابیون و عملیات آن ها» در راه نابودی و فتنای آن ها می کوشیم.

گویا می بایستی در این باره ماده ای نیز به مواد دیگر اضافه می شد و دولت خائن ایران نیز زیر آن را امضاء می کرد که حکومت شوروی «مکلف» است علیه رژیم ایران از «انقلابیون» ایران حمایت کند، تا «انقلابیون» بتوانند آسان تر رژیم ضدانقلابی را منهدم سازند.

ای یاره گوئی ، تو وابسته به کدام طبقه‌ای ؟!

زیر ورکردن این مزخرفات ریاکارانه و تشکین ویی سروته را به اندیشه و افکار خوانندگان می‌سپاریم و فقط ازدولت گویا کارگری شوروی سؤال می‌کنیم که مگر برای کمک رساندن به جبهه آزادی بخش ویتنام جنوبی ، با دولت سایکون قراردادی هم به امضاء رسانیده‌اند ؟

کلمات و جان‌هایشان عجیب این جاست که مسیو روتشتین درحالی احترامات فائده خویش را برای قرارداد خائنانه دولتش شوروی و ایران تکرار می‌کنند که در همان حال پاره‌ای از مسواد آن را مستقیماً ، رسماً ، کتباً ، و شفاهاً نمی‌فرمایند :

فصل چهارم عهدنامه کذا و کذا ۱۹۲۱ بیان می‌دارد :

باعتدق این که هر يك از ملل حق دارد مقدرات سیاس خود را بلامانع و آزادانه حل نماید ، هر يك از طرفین معتمدین متعاهدین ، از مداخله در امور داخلی طرف مقابل صرف‌نظر کرده و جداً خودداری خواهد نمود.^۱ نفرت‌انگیز است ؟ در حالی که حضرت روتشتین گویا به این دلیل که طبق مفاد قرارداد منعقد بادولت ایران ، دولت شوروی متعهد نشده است که از قوای انقلابی در برابر ضد انقلاب حمایت کند ، این است که بدون تردید و با سماجت تمام از هر گونه کمک به انقلاب ایران سرپیچی می‌فرمایند ، اما در عوض با این که مطابق قرارداد مزبور صریحاً متعهد شده است که از هر گونه «مداخله در امور داخلی» ایران جداً خودداری کنند ، مع هذا کتباً برای انقلاب ایران می‌نویسند ؛ از آن جا که «من سعی کرده و می‌کنم که ترتیبی در رابطه شما بادولت ایران بدهم» این است که «این نظریات مرا وادار کرد در رابطه شما با دولت مداخله نمایم».

شکفت نیست که دولت ایران ضمن در دست داشتن امضاء عدم مداخله شوروی در امور داخلی ایران ، معذالك نه تنها هیچ گونه اعتراضی نسبت به این گونه مداخلات «نمایند» مختاره آن دولت در امور ایران ، به دولت مزبور تسلیم نمی‌کند ، بلکه از آن حسن استقبال نیز بعمل می‌آورد. آخر این مداخلات در جهت منجمد کردن آتش انقلاب ایران توسط حکومت شوروی سیر می‌کرده است.

۱- وزارت امور خارجه . مجموعه قراردادها . شماره ۲ تهران ۱۳۳۸ ص ۸۵

بالا ترا ز حق

مسئور دو تشبیه پس از این که از تمهیدات دولت شوروی در عدم حمایت از امانی و قواء انقلابی در برابر دولت یاد می کنند ، آن

گاه می نویسند :

چنان چه من يك هم چو نظری را كه حق من است اتخاذ می كردم ، حق داشتیم كه خود را كنار كشیده اعلام كنم در رابطه دولت ایران و كوچك خان انقلابی هیچ گونه دخالتی ندارم .

و بدین ترتیب منت حمایت های انقلابی فون الذكر و بعد الذكر را به گردن جنك می گذارند .

جناب مزبور نامه خود را چنان می نویسند كه گوئی همه این تخلفات از قرارداد را فقط به خاطر گوهراثر ناسیونالیستی حكومت شوروی انجام داده اند . گوئی می خواهند بگویند كه قاجاری این تسایح نجات بخش صادفانه را به انقلاب ایران می كنند . و گوئی اگر دولت ایران از این مكاتبات و دخالت ها آگاه شود ، آنگاه عهدنامه مودت را پاره خواهد كرد و به شدت وارد عملیات خصمانه علیه دولت شوروی می شود . و لذا بدین ترتیب می خواهند منت جبران ناپذیری بر سر انقلاب ایران بگذارند ، از این كه سیاست شوروی در چنین دخمه و حشمتاكي ضمن این همه فداكاری و از خود گذشتگی و ضمن زیر پا گذاشتن عهدنامه مودت ، خویش را دولت ارتجاعی وابسته ایران ، بلازم به كمك انقلاب شتافته است . ای شوروی خائن !

در واقع رژیم شوروی با دخالت خویش در امور داخلی ایران - هر چند هم كه منافع لغات خشك قراردادش با دولت ایران بود ، است - نه به ضرر دولت ضد انقلابی ، بلكه به زیان خلق ایران عمل می كرده است . به همین مناسبت نیز این گونه مداخلات از نقطه نظر منافع پلید حاكم بر ایران ، نه تنها غیر مجاز و منافی عهدنامه مودت نبود ، بلكه در همه جا با چراغ سبز نیز استقبال می شد . زیرا ریلی كه قطار مداخلات شوروی بر روی آن حرکت می كرد ، ریلی ضد انقلابی و خیانت بار نسبت به مصالح انقلابی ملت ما محبوب می شد . ریلی كه در آن شوروی پیوسته نهست را به ختم عملیات انقلابی و اداره مر كرد و با حيله و تزویر و دوست نمائی و غیره ، جنك را مجبور می ساخت كه این سیاست ضد انقلابی و خائنانه را و عملا مجری دارد .

حسرت و نماینده مختار شوروی ، نمی تواند شادمانی خود را از این كه توانسته اند با فسون و وسوسه ، و با درآمدن به لباس يك

شعف شوم

«رفیق»، نهضت را گول بزنند و باعث عدول آن از مسیر اصلاحی بشوند. ابرار نکنند. این است که می‌نویسند :

بعداً ، پس از آن که از سعادت درویش شنیدم که در میان ما توافق نظر پیدا شده و شما حاضرید که سیاست خود را با سیاست من تطبیق دهید ، زیاده از حد مشغوف شدم .

ولی درحقیقت نهضت جنگل حاضر به قبول درست سیاست شوروی نشده بود و برای خویش تاکتیک جدیدی را انتخاب کرده بود. تاکتیکی که در خلال آن ، نهضت ضمن قطع تهاجمات انقلابی ، بقای انقلاب را با استقرار آن در مناطقی که در تحت تصرفش بود پیشنهاد می‌کرد. (که در این باره قبلاً مطالبی گفته شد.)

اما این پیشنهادات و این تاکتیک جدید جنگل ، به هیچ وجه با سیاست گورستانی بریتانیا و دولت ارتجاعی - وابسته ایران مطابقت نداشت. و از آن جا هم که وحدت نظر و وحدت عمل شوروی نیز به خاطر منافع تنگ نظرانه و حقیرانه اش ، با سیاست انگلیس و ارتجاع ایران برقرار شده بوده نه با سیاست انقلابی مردم ایران ، این است که جناب سفیر نیز تنها برای تسلیم و نابودی بی‌قید و شرط انقلاب ما در تهاپو بودند. و به همین دلیل پس از جملات فوق ، مسیو روتشتین نامه خویش را این طور ادامه می‌دهند:

شوروی پیشنهاد
خلع سلاح انقلاب را
مطرح می‌کند !

من گمان می‌کردم که پس از خروج قواء بیگانه و صدور تأمین نامه برای شما به وسیله من ، شما با خلع سلاح شده و یا به نقطه ای خودتان را کنار می‌کشید و منتظر موقعیتی می‌شوید که شاید ملت ایران شما را به باری بملید . ولی شما این طور تکرار کردید و از برای کنار کشیدن و ترک عملیات شرح مبسوطی به دولت ایران و به من پیشنهاد کردید . مثل این بود که فقط به همین شرایط حاضرید به وعده تان وفا کنید و سیاست من تطبیق نمائید و از دخالت اجنبی که بر ضد استقلال مملکت است ، جلوگیری نمائید . این پوزسیون با نظر من مخالف است . زیرا مانند این است که شما در صورت عدم قبول این شرایط ، حاضرید با انگلیس ها در عملیاتی که بر ضد استقلال و آزادی مملکت مرتکب می‌شوید ، کمک کنید.

تحریرک مواضع ضعف فردی اشخاص برای خیانت به انقلاب

جناب نماینده مختار شوروی پس از این که اصولاً انقلاب را بی ثمر و بلکه مضر اعلام می دارند ، و پس از این که با اعلام چنین فتوایی که تنها وجود قوای بیگانه باعث از دست رفتن آزادی و استقلال داخلی و خارجی این مملکت می شود ، و پس از بیان این که اصولاً انقلاب هم نمی تواند خلاف جریان و اوضاع بین المللی ، سببی بسازد ، و بدین وسایل دل انقلاب را خالی می کنند ، آن گاه هم چون همه سیاست های ضد انقلابی از در وعده و وعید در می آیند . چگونه وعده و وعیدی ؟ وعده و وعید در باره تأمین جان رهبر و احیاناً رهبری انقلاب ، با این شرط که آن ها انقلاب را تعطیل و جنبش خلق را رها کنند .

حضرت مذکور این بار می خواهند از خصائص و ضعف های فردی ، همان خصائصی که هر سول آدمی در عین حال برای بودتش در مقابل شدنش ، و برای زندگی در مقابل مرگ در تکیا پوست ، استفاده کنند و نهضت را متلاشی و تسلیم نمایند .

جناب ضمن ترسیم تابلوی تاریک و مخوفی از آینده ، که در بستر آن همه چیز به فنا و نیستی محکوم است ، رهبر و پاره پری را از مبارزه مأیوس و در همان آن با باز گذاشتن در پیچ های جهت زندگانی و حیاتی انفرادی ، آنان را به اقتداء شبهه ناپذیر به « نظریات » و فتاوی خویش جلب می فرمایند .
ای بی شرفی هرمن !

دو راه ، و هر دو ضد انقلابی

حسبوا اصول و نظریات ، خویش را که با و سیاست دولت شوروی منطبق شده است ، بر روی دو پایه زیر استوار می فرمایند :

۱- « خلع سلاح » انقلاب .

۲- کنار کشیدن انقلاب و به نقطه ای ، در جنگل .

راه اول

قسمت اول ، یعنی « خلع سلاح » ، که مفهومی جز تسلیم نهایی انقلاب به ضد انقلاب را در بر ندارد . زیرا وقتی که انقلاب خلع سلاح شد ، دیگر قدرتی نخواهد داشت تا حتی اگر موافقت نامه ای هم با ضد انقلاب بسته باشد اجرا کند . و بدیهی است که ضد انقلاب با یکی دو بهانه که پیوسته چفت و بست بازان ایران مالا مال می باشد ، می تواند همه قرار و مدارها را نیز زیر پا بگذارد و در فرد

انقلابیون را به حساب احتمالات آینده ، به گونه های مختلف نابود کند.

این است یکی از پیشنهادات شوروی برای « سادت ملت ایران » : خلع سلاح

انقلاب !

دورترین این پیشنهاد انقلاب برانداز ، دیپلماسی شوروی به هم کاری دیپلماسی بریتانیا کلی خوش رنگ نیز برای خواستگاری اضافه می کند: « صدور تأمین نامه برای شما (شخص میرزا اکوچک) به وسیله من (شخص مسیو روتشتین) » . یعنی در صورتی که انقلاب با تسلیم شدن به دیپلماسی ضد انقلابی شوروی (که همانا دیپلماسی بریتانیا نیز بود) ، خلع سلاح شود و تسلیم ضد انقلاب گردد ، در عوض جناب سفیر شوروی مسیو روتشتین نیز به پاس این اطاعت ، شخصاً حاضرند تأمین نامه ای برای شخص میرزا سادر فرمایند تا ایشان را از گردن حوادث مصون دارد : دعای بی وقتی !

این همان ریای کبره بسته ای است که شیطان توانست به وسیله آن « آدم » را بفریبد و لذا در جلد « حواء او را گول زد !

بریتانیا نیز با صدور هر گونه تأمین نامه ای توسط ایادی داخیش توانسته بود انقلاب را به خلع سلاح بکشاند ، این بار در جلد شوروی گویا اتر ناسیونالیستی وارد گود شد .

نتایج اقتصاد به
تضمین نامه

می داشتیم که تا آن وقت تضمین نامه های زیادی برای انقلابیون جنگل فرستاده شده بود که شهید دکتر حشمت نیز فریب یکی از آن ها را خورد و با قوای تحت فرماندیشی تسلیم و خلع سلاح

شد و در نتیجه خیلی زود به نتایج حاصل از این تسلیم و به نتایج وفاداری امضاء کننده تأمین نامه رسید : در میان چشمان اشک ریز و دست های بسته مردم رشت ، مردی که برای نجات زندگی خود ، از دشمنانش قرآن مهر شده دریافت کرده بود ، خلق آویز شد و زندگیش ، و انقلاب را از دست داد . آن سیمای مهربان و ساده دل ، به امضاء تأمین دهنده دقت کافی نکرده بود . امضاء از عزرائیل بود .

وقتی که دکتر حشمت تسلیم شد ، و پیش از آن که بدار آویخته شود ، میرزا اکوچک این آیه از قرآن را که پیوسته مسلمین پس از مرگ افراد به زبان می آورند ، زمزمه کرد : انا لله وانا علیه راجعون . و اکنون جناب سفیر شوروی نیز می خواهند با کشاندن میرزا به همان راهی که دکتر حشمت خوش باور رفت ، باری دیگر آیه مزبور را از دهان انقلابی دیگر جاری سازند . ولی بدبختانه با تسلیم و خلع سلاح میرزا ، انقلابی دیگری را ملت ایران در آستین نداشت که حتی همین آیه را نیز برای « سردار جنگل » بخواند .

تضمین نامه: در
روشتین به چه درد
می خورد؟

البته بین تضمین نامه‌ای که برای میرزا ارسال می‌شد، با سایرین تفاوتی آشکار برقرار بود. بدین معنی که این بار جناب سفیر شوروی شخصاً و با دست مبارک تأمین نامه را برای میرزا مهر و امضاء می‌فرمودند. شاید عدمای تصور کنند که خود این تفاوت امضاء يك اختلاف کبیتی است، تا آن جا که نتایج حاصل از آن نیز کیفاً با نتایج حاصل از قبلی‌ها فرق دارد، به طوری که اگر هم کاملاً به نفع انقلاب نبوده باشد، لااقل حیات شخص میرزا را مطمئناً تأمین خواهد کرد.

و حال آن که جوهر این امضاء از پیشی‌ها آبکی‌تر و نامطمئن‌تر، و بسیار هم آبکی‌تر و نامطمئن‌تر بود زیرا: برای دیگران دولت ایران خودش تأمین داده بود و معضاً به امضاء خود احترامی نگذاشته بود، تا آن جا که دارنده تأمین نامه به دار آویخته بود. ولی این دفعه جناب سفیر يك کشور اجنبی که قانوناً حق هر گونه مداخله‌ای را در امور داخلی کشور از خود سلب کرده بود، چنین تضمین نامه‌ای را ارسال داشته بود. بدیهی است از آن جا که دولت ایران به هیچ وجه در این باب ضمانتی نپذیرده بود، لذا با سر بلندی بیشتری می‌توانست آن را به زیر سندلی خود بگذارد و پرروی آن بنشیند. حتی میرزا و سایر تأمین نامه‌داران را به اتهام ارتباط با بیگانگان، مطابق قانون اساسی به زیر گویین به فرستد.

حقیقت این است که بیان‌سردور تأمین نامه نیز از چشمه ریاکاری‌های ضد انقلابی شوروی آب می‌خورد. و مقصود از آن قبل از هر چیز خلق سلاح انقلاب از زاویه بهره‌برداری از مواضع ضعف آدمی بوده است.

راه دوم

و اما قسمت دوم، یعنی «کنار کشیدن» میرزا از انقلاب و به نقطه‌ای، مجهول رفتن. و یا درست‌تر گفته شود «کنار کشیدن»

خود انقلاب و منتظر موقمی شدن که شاید ملت ایران روزی دوباره نهضت را به باری خود بپايد.

ممکن است تصور شود که این پیشنهاد در آخرین تحلیل با پیشنهاد خود میرزا مبنی بر عدم اصطکاک‌های نظامی با مرکز، ضمن استقرار در گیلان و ضمن قبول منافع بیگانگان در ایران، مطابقت دارد. بدین معنی که شوروی نیز می‌خواسته است انقلاب باقی بماند، منتها در حالت جنگی با ضد انقلاب نباشد. یعنی حالت بر خورد و تهاجمی خود را کنار بگذارد. در سورتی که به‌تدریجاً چنین برداشتی از پیشنهاد مسیو دوشتین، برداشتی است که نه بر واقعیت، بلکه بر رؤیا و توجیه مستتر است. چرا؟ قدری بررسی کنیم

دو پیشنهاد از ریشه

متفاوت

به طوری که می دانیم مقصود میرزا از طرح پیشنهادات خویش قبل از هر چیز حفظ انقلاب ایران ، سامان دادن و حل اساسی تشادها و اغتشاشات درونی آن از یک طرف ، و ایجاد قابلیت تحرک آن با وحدت قطر و وحدت عمل از طرفی دیگر بوده است . و آنچه در این مسانور سیاسی جالب ، ریاکارانه چپانیده نشده بود ، حفظ جان شخص میرزا به بهای رها کردن انقلاب و تهیه آلاب و الواف برای خود وی بود .

میرزا برای انجام منظور انقلابی خود منطقه قابل اتکائی هم چون گیلان را به عنوان بستری که انقلاب بتواند در آن رشد کند ، زاد و ولد نماید ، و خود را از کولاک نابود کننده اختلافات داخلی خلاصی بخشد ، طلب می کرد . میرزا می خواست که این منطقه مستقیماً در تحت فشارت و حاکمیت انقلاب اداره شود ، به طوری که انقلاب بتواند رسماً با در دست داشتن مالیات ها و درآمدهای محلی ، حقوق کارمندان لشکری و کشوری تحت اختیار خود را بپردازد و نسبت به آزادی و سر نوشت این منطقه تصمیم بگیرد .

بدیهی است که با اجرای چنین طرحی ، نبض منطقه مزبور مطلقاً در دست انقلاب می افتاد و انقلاب می توانست حتی با ساختمان اجتماعی جدیدی که جبراً به وجود می آورد و یا نشان دادن سرعت ترقی و رشد عمومی مردم که جبراً به خاطر خلاصی آنها از جنگ استعمار - ارتجاع با قاطعیت میس بود ، زمینه را برای گسترش آتش انقلاب و تهییج مردم سایر مناطق ، برای مبارزه با استعمار و رژیم بومی و وابسته به آن مهیا سازد .

به اضافه طرح پیشنهادی جنگل طوری تنظیم شده بود که در همه حال دست انقلاب برای آغاز عملیات نظامی باز بود . زیرا در این طرح وظائفی برای دولت تعیین شده بود که جبراً از عهده دولتی خائن و ارتجاعی - وابسته خارج بود . و به همین مناسبت انقلاب در هر لحظه که موقعیت را مناسب می یافت می توانست به بهانه عدم اجرای وظائفی که دولت مرکزی مسئول انجام آن بوده است ، عملیات انقلابی و جنگی خود را مستقیماً آغاز کند .

طرح میرزا در آخرین تحلیل طرح قوام نیامده ای بود که بعد ها در هندوچین اجرا شد و دو ویتنام ، یکی شمالی و دیگری جنوبی را به وجود آورد .

و حال آن که قطر جناب نماینده مختار شوروی که با قطر دولت شوروی نیز منطبق بود ، نه تنها قرار داشتن منطقه گیلان در دست انقلابیون نبود ، بلکه جداً خواستار تخلیه گیلان از نیروهای انقلاب و کنار کشیدن انقلاب و به نقطه ای ، نامطمئن و شکست آفرین بود . میسو دو تشتین می نویسند میرزای بایستی انقلاب را و به نقطه ای کنار بکشد . کدام نقطه ؟ پاسخ این سؤال را نیز حضرتشان در قسمت دیگری از نامه خویش بدین صورت داده اند :

... شما قواء خود را به جنگل عقب ببرید... قواء شما باید يك عدد معين باشد که از طرف آن‌ها برای دولت و یا حکومت خطری متصور نباشد، وليکن آن عدد باید برای محافظت شما کافی باشد....

روشن است که پیشنهاد حضرت روتشتين به عکس پیشنهاد ميرزا که هدف آن تثبيت شدن انقلاب در سراسر گيلان بود، خارج کردن منطقه گيلان از دست انقلاب می باشد. و در عوض حد اکثر برای انقلاب فقط لفظ کشدار و نامشخص «جنگل» را آب و تاب می دهند که انقلاب را به نقطه ای، در آن بکشاند. بی شبهه مقصود از جنگل هم نمی توانسته است سراسر جنگل های شمال بوده باشد. زيرا در اين صورت باز تقريباً همان گيلان می شود. بلکه جبراً منظور منطقه ای از اين جنگل پهاور خواهد بود که خود نا مشخص بودن آن - ضمن توجه به کيفيتی که شوروی نشان می داد - مؤيد اين است که احياناً گوشه غير تاکيکی و پرتی مورد نظر بوده است که فعلاً نخواستند سرچا وضع آن را مشخص کنند. و اين امر خصوصاً از آن جهت تأييد می شود که اصولاً در مقابل پیشنهاد ميرزا که تعداد موجود قوای انقلاب را به عنوان ارتش انقلاب یعنی آن تعداد نیروی که نيابد از زياد يابند - تعيين می کنند، مسيو روتشتين با زهم کلمات کشدار و نامعلوم و يك عدد معين، که معلوم نيست چه مقدار خواهد بود را قرار می دهند. و با زهم آن «عدد معين» را پدين صورت غير عملی رذيلانه مهار می کنند که می نويسند: تعداد آن از يك سو می بايستی آن قدر ناچيز و قليل باشد که از طرف آن‌ها برای دولت و يا حکومت خطری متصور نباشد، و از سویی ديگر «آن عدد بايد» در مقابل دولت و يا حکومت دارای آن چنان ضرات و امکاناتی باشد که جد دبرای محافظت شما (ميرزا) کافی باشد.»

بدیهی است جناب ايشان کلمه «متصور» را بيهوده به کار نبرده اند، و طبعاً معنی آن نه تنها کشيدن آن اخن انقلاب، بلکه همچنين بريند پنجه انقلاب بوده است. زيرا انقلابی که فقط از آن عده قوا بر خود دار باشد که حتی از طرف آن‌ها خطری برای ضد انقلاب «متصور» نباشد، اين ديگر چه انقلابی خواهد بود؟ اين همان شیر بی بال و دم اشکم خواهد شد. رستم در حمام.

اولاً تضاد عمده پیشنهاد ميرزا با مسيو روتشتين در اين است که نظريات ميرزا صريح، روشن، وقاطع است، در صورتی که پيشنهادات جناب مزبور مبهم، کشدار، نامعلوم و نا مشخص می باشد.

ثانياً ميرزا نظريات خود را برای بقاء انقلاب، نه حیات شخص خود تنظیم کرده بود، در حالی که حداکثر جنبه مثبت حرف های مسيو روتشتين - تازه اگر بخواهيم خیلی خوش بينانه و ساده لوحانه باور کنیم - در اين است که جان شخص ميرزا کوچک را نجات دهد، نه انقلاب را.

ثالثاً میرزا که به تجاوزات بعدی شد انقلاب، حتی پس از هر گونه قرارداد مداری هم که گذاشته شود، مطمئن بود، می‌خواست انقلاب را به آن مقدار قوا و در آن چنان مواضعی محفوظ دارد که قابلیت آن را داشته باشد تا در مقابل گاز گیری‌های شد انقلاب دندان آن را بشکند. در صورتی که نظر جناب نماینده مختار شوروی این بود که قوای انقلاب از میزان فعلی هم که به زم خود حضرت «توانسته حتی دولت را به بعضی تغییرات مجبور نماید» کم تر شود، تا آن جا که از آن برای شد انقلاب هیچ گونه خطری نیز «متصور» نباشد.

رابعاً طرح جناب سفیر در باره کیفیت و کمیت قوای انقلاب، طرحی غیر عملی بود. زیرا از یک طرف از آن‌ها قابلیت تصور و احتمال هر گونه خطری را حذف می‌کرد و از طرف دیگر به آن‌ها امکان هر گونه «دفاع» در مقابل حریف را می‌بخشید. و این مانع الجمع خواهد بود. زیرا طبعاً قوای که موجودیت میرزا را تهدید می‌کرد، لا اقل قوای رژیم منحط ایران بود. و اگر قوای میرزا دارای آن نیرو و امکانات مثبتی بوده باشد که بتواند هر گونه تهاجمی را که از طرف قوای مرکزی صورت می‌گیرد قاطعانه دفع کند، آن گاه طبعاً این قوا آن چنان قوایی هم خواهند بود که برای نیروهای مرکزی و حاکمیت رژیم منحوس وابسته به استمرار، خطرناک و بسیار هم خطرناک باشند. و در نتیجه نه تنها این توانمی توانند آن چنان قوایی باشند که از آن‌ها برای دولت و با حکومت خطری متصور نباشد، بلکه به عکس، آن چنان قوایی خواهند بود که بازم همچنان خواب راحت را از بریشانیا و نوکران بومیش دریغ خواهند داشت. و متقابلاً اگر این قوا جداً در آن حد ضعیف و حقارت باشند که هر گونه تصور خطری از طرف آن‌ها برای دستگاه ابلهانه به نظر آید، طبعاً چنین قوایی در برابر يك پورش كوچك ساده دولت و یا حکومت متلاشی و منهدم می‌شود و میرزا نیز در خلال آن به شهادت خواهد رسید. این پیچیدگی‌ها و کش قوس‌های دیپلماتیک، در واقع خود نیز گواهان عادل و زبان داری هستند که در محکوم کردن شوروی به خیانت نسبت به انقلاب ایران، می‌توانند در دادگاه تاریخ حتی بر حرفی‌هایی نیز بکنند.

اما چون بعداً به شکلی کلی تر و اساسی تر به این قسمت از نامه میو روتشتین - قسمتی که جمعی پیشنهادات شوروی را برای انقلاب ایران دزبردارد - خواهیم رسید، لذا در این جایش از این بحثی نمی‌کنیم و بررسی جامع تر آن را به همان جا محول می‌نمائیم.

دو راه و يك هدف به هر حال ملاحظه می‌شود که هر دو قسمت از مقاصد شوروی، چه «خلع سلاح» انقلاب و چه «کنار کشیدن انقلاب به نقطه ای در جنگل» هر دو به يك میدان ختم می‌شود؛ میدان تیر. میدانی که شد انقلاب گروه تیر خود را در حال

قراول نگاه داشته است. سلاح در انتظار گوسفند است.

ردالت

ضمناً مسیور و تفتین ترسیده اند که مبادا از سلف خود جناب مدیوانی عقب بمانند، این است که در حال وارد شدن از در بابا کارانه دوستی و در حال ادای آن کلمات و جملات قریب کارانه اکلیل زده، مهذا از توهین و اهانت نیز دریغ نمی فرمایند و پس از پیشنهادات مزبور اضافه می کنند که: «و منتظر موقمی می شوید که شاید ملت ایران شمارا به یاری بطلبد»

به چه معنی؟ بدین معنی که ای میرزا، ای «سردسته ملیون ایران»، وای کسی که هم اکنون نیز دارای «پوزسیون» با ارزشی هستی، بدان که فعلاً ملت ایران به تو احتیاجی ندارد، سهل است، وجود تو محل آسایش، سعادت، و امنیت اجتماعی آن نیز شده است. پس بهترین کار برای تو این است که دکان انقلاب را تخته کنی و بگوشتی بخیزی و منتظر بمانی که «شاید» ملت ایران روزی به دنبال فروشنده انقلاب به سراغ تو بیاید و آن گاه تو هم مفاضة انقلاب را بپکشی و کالای جنبش را در آن بفروش برسانی.

این توهین بسیار مؤذنه ای است! تراکتی است که فقط از آن زندانیان داستان می خواهم زنده بمانم، می تواند سر بزنده وقتی که آن محکوم بی گناه را برای کشتن به اطاق گاز هدایت می کرد، مائتری زندانی و محکوم بی تقصیر را به دور بدن وی پیچید تا مبادا در راه رو سرما بخورد.

چه انسانیت یزدگوارانه ای!

معنی این توهین استرلیزه شده این است که دیگر ملت ایران به «پیرای جنگلی و انقلاب جنگل نیازی ندارد». و از این بالاتر: حرکات میرزا و انقلاب نه در جهت پیش برد مقاصد ملی ایران، بلکه در جهت خلاف مصالح مردم و همسو با منافع ضد انقلاب است. و این همان مفهوم جمله ای است که جناب مدیوانی خیلی پوست کنده و رک تحت این کلمات که میرزا به راه ضد انقلاب گام گذاشته است، که دزد و فاسد است، که اعمالش از حرکات دشمن برای ملت ایران زیان بخش تر است، و غیره، ارائه دادند. این همان سخنان جناب مدیوانی است، منتها در لفافه ای تمیز و شسته رفته.

آخر چرا دیگر ملت ایران نیازی به انقلاب نداشت؟ چرا عملیات انقلابی را نمی پسندید؟ چه کسی این راز را برای مسیور و تفتین فاش کرد؟

انقلاب است یا
دنبال انتریها

آیا انقلاب به هدف‌های خود رسیده بود که دیگر ادامه آن گونه حرکات انقلابی ضرورت نداشت؟ مسیو که خود می‌فرماید: نه! و این ندرا هم آن قدر غلیظ می‌کنند که رسماً می‌گویند انقلاب توانسته است دولت را حتی «به بعضی» تغییرات نیز مجبور کند. پس آخر چه موقمی بهتر از آن زمان، انقلاب ادامه آن می‌توانسته است به ملت ایران و به آزادی و استقلالش خدمت کند؟ آخر چه پیش آمده بود که انقلابیون می‌بایستی خلع سلاح شوند و رهبران حذب اکثر خود را به نقطه‌ای در جنگل کنار بکشند و منتظر بمانند تا «شاید» ملت ایران که امروز دیگر به هیچ وجه نیازمند وی نیست، فردا دوباره احتمالاً محتاج او شود و به کمکش بطلبد؟ مگر پیش‌قراول آفتاب است که هر وقت کسی سرنگین رفت همراه خود ببرد؟ آخر چه چیز باعث شده بود که دیگر انقلاب به درد نمی‌خورد؟ تعارف را کنار بگذاریم: هیچ چیز، هیچ چیز جز این که شوروی می‌خواست با دولت ایران و بریتانیا روابط بازرگانی و اقتصادی تنگس. ظلمت‌خانه طمع کارانه‌ای را برقرار کند و گسترش دهد، و برای این منظور متعهد شده بود که سر انقلاب ایران را هم چون هدیه‌ای گران‌بها در پای تخت حاکمیت آن‌ها بیندازد.

آیا ملت ایران دیگر نیازی به انقلابیون و انقلاب نداشت، و معیناً انقلابیون علیرغم تمایلات و نیازمندی‌ها و ضرورت‌های تاریخی، انقلاب را ادامه می‌دادند؟ اگر این‌طور است که معنی آن تضاد بین ملت و انقلاب خواهد بود. اگر چنین است پس چرا جناب سقیر «یوزسیون فلی» و «سیار یا ارش»، میرزا کوچک جنگلی را که همانا «درستکی ملیون» و انقلابیون ایران باشد، محترم و قابل ستایش اعلام می‌دارند؟ و اگر انقلابیون پیشتر اولان توده و نماینده ملت می‌باشند، پس چگونه است که ملت به این نمایندگان و پیش‌قراولان خود دیگر نیازی ندارد و لذا بهتر است که خلع سلاح شوند و برای روزگاران نامعلوم آینده ترشی انداخته شوند؟

به اضافه مگر انقلاب «تنگ» است که هر وقت يك انقلابی زیر بفل بگیرد، بتواند صدای آن‌را درآورد؟ مگر هر وقت که يك انقلابی خواست، آن‌ا می‌تواند انقلاب راه بیندازد؟ انقلاب يك پدیده و يك امر تاریخی است. باید شرایط و اوضاع آن مهیا شود تا به وجود آید. و این شرایط و اوضاع در وجود يك فرد انقلابی خلاصه نمی‌شود تا آن فرد هر وقت که هوس کرد آن‌را راه بیندازد. خود آن فرد در زمره آن شرایط است.

حقیقت این است که این نقیض‌ها و پراکنده‌گویی‌ها بیشتر از کسانی سر می‌زنند که می‌خواهند حقیقتی را در لابلای حرف و جملات مبهمی خفه کنند. و تلاش جناب مفیر نیز همین کشتن حقیقت بود. و به همین مناسبت نیز هر کجا که حقیقت به شکلی سرک می‌کشد، ایشان هم به شکلی بر سر آن خاک روبره کلمات خود را می‌ریزند، بی آن که توجهی به این حقیقت نهایی داشته باشند که این شیوه‌ها وقتی که در مجموع در کنار هم قرار گیرند، تاجه

اندازه شد و تقیض و کفکبار خواهند شد. و این نیز جبری است؛

همه چیز در راه هدف پلیدی جناب نماینده مختار شوروی تا به آنجا اوج می گیرد که از همه امکانات و دروس سیاسی ضد انقلابی و روانی خویش استفاده می فرمایند، تا انقلاب را خفه کنند. و از آنجا که میرزا نه حاضر به خلع سلاح، و نه حاضر به کنار کشیدن، حاضر به هیچ کدام نمی شود، لذا بای نیز جهت گلابه و شمناً دله به باز می کنند و می نویسند متأسفانه:

شما این طور نازدید و از برای کنار کشیدن و ترک عملیات، شرح مرسومی به دولت ایران و به من پیشنهاد کردید. مثل این بود که شما فقط به همین شرایط حاضرید به وعده تان وفا کنید و سیاست خودتان را با سیاست من تطبیق نمائید و از دخالت اجنبی که بر ضد استقلال مملکت است جلوگیری نمائید.

حضرت روستخین نه تنها مداخلات علنی و مستقیم خود را در امور داخلی انقلاب خلق ما موجه و حتی ضروری تشخیص می دهند، بلکه اصولاً هر گونه استقلال رأی و عمل را که پیشکش، حتی هر گونه آزادی فکر و «پیشنهاد» را نیز از خود انقلاب و از نهضت مسلحانه مردم ما سلب می فرمایند، تا آنجا که شروط و پیشنهادات جنگل را در برابر شرایطی که پیش آمده است تحمل نمی کنند و از طرح و شرح آن ها اظهار گلابه می نمایند. گلابه ای که ضمن آن مجدداً به همان بستر جناب مدیوانی می غلطند. بستی که این بار مازنه های آن را عوض کرده اند. شدها تمیز و نو شده اند.

حق اظهار نظر از مسیو سفیر از این که نهضت انقلابی ایران جرات به خارج داده و در مقابل دو پیشنهاد ضد انقلابی شوروی، طرح دیگری را ارائه داده است، متغیر می شوند و با ردائی بی مانند که تنها از دیپلماسی کتیف شوروی ساخته است، برگشته و به نهضت می گویند: هر گونه پیشنهادی از طرف انقلاب که خلاف دیکته های شوروی باشد، در عین حال مغایر با «جلوگیری از دخالت اجنبی» در ایران می باشد. زیرا فقط شوروی است که می داند چگونه باید از دخالت اجنبی، در ایران «جلوگیری» شود، نه انقلاب. و در نتیجه اگر انقلاب و سیاست خود را با سیاست شوروی تطبیق، ننهد، مثل این می ماند که مایل نیست از دخالت اجنبی که

بر ضد استقلال مملکت است جلوگیری نماید .
به جای این که سکه دم خود را تکان دهد ، دم باید سکه را بچیناند.

گذاشتن حرف

در دهان انقلاب

و چنان جاست : درحالی که پیشنهادات ارسالی میرزا جهت دولت مرکزی و جناب نماینده مختار شوروی ، پیشنهادی نه برای «کنار کشیدن» ، انقلاب ، بلکه برای حفظ مواضع انقلاب بوده است ، معینا مسیوی مذکور برای این که به شکل ضمنی حرف در دهان انقلاب بگذارند ، می نویسد : « شما ... برای کنار کشیدن ... شرح مسیوی به دولت ایران و به من پیشنهاد کردید ، در صورتی که این « شما » هرگز « برای کنار کشیدن » چنین « شرح مسیوی » را پیشنهاد نکرده بود ، بلکه برای میان بودن طرح خود را ارائه داده بود . و اصولا ناراحتی جناب سفیر و سیاست شوروی از این « شرح مسیوی » بر همین مبنا بوده است که چرا انقلاب ایران در مقابل پیشنهادات شوروی که هدفش انهدام نهضت بود ، طرح زیرکانه و جذبه‌ای را روی میز گشوده بود که اجرای آن باعث بقاء و تقویت جنبش می‌شد . و خصوصاً به همین دلیل که پیشنهادات انقلاب به هیچ وجه شامل «کنار کشیدن» نبود ، جناب ایشان را وادار کرد که با تغییر وقیحانه‌ای اعلام دارند که :

این پوزسیون با نظر من مخالف است . زیرا مانند این است که شما در صورت عدم قبول این شرایط ، حاضرید با انگلیس ها در عملیاتی که بر ضد استقلال و آزادی مملکت هر تکتب می‌شوید ، کمک کنید . و بدین سان این بار حضرت سفیر نیز همان دشنه قبلی را که جناب مدیوانی در کرده نهضت انقلابی خلق ما کوبیده بود ، علناً به دست می‌گیرند ، دلمه‌های خون را بر جداره ها ، بر تینه ، و بر دشنه آن نشان می‌دهند و سپس باری دیگر ، آن را مستقیم دکاری ، و با نهایت بی‌شرمی و تنگ ، بر کمر انقلاب ایران فروزمی آورند .

پور دستان ، جان ز جاه نابرا در نخواهد برد

۱۰۴ امید

بی حیاتی مسیو روتشتین نیز هم چون بی‌شرمی جناب مدیوانی در يك کارخانه موتاژ شده بود . کارخانه سیاست ضد انقلابی شوروی در ایران .

دست پیش می‌آورد

که پس نیفتد

وقاحت جناب « نماینده مختار شوروی » که نظریاتش با نظریات دولت شوروی منطبق می‌باشد ، تا به آن جالاج می‌گیرد که رسماً اعلام می‌دارند : هرگز پیشنهاد جدید و هر گونه نظری که مغایر

نظر ایشان باشد و پوزسیون است، که به انگلیس‌ها در عملیاتشان که بر ضد استقلال و آزادی مملکت، ایران است، کمک می‌کند.

در حقیقت حضرت سفير از این اصل روانی در سیاست استفاده می‌فرمایند که پیشاپیش بی‌آنکه اثبات کرده باشند، خود را به صورتی بدیهی و مسلم مخالف، و یگانه مخالف بقاء بریتانیا در ایران و مدافع، و یگانه مدافع سعادت ملت ایران، جا می‌زنند و سپس با همین اسلحه توخالی هر دوش را که تسلیم سیاست سازش کارانه شوروی نشود، به مثابه شیوه‌ای که قهرآ کمک به بقاع امپراطوری انگلیس و ضریح به سعادت مردم ایران خواهد زد، می‌گویند. این اصلی است کلی که همه سیاست‌بازان و سیاست‌های دروغ‌پرداز بدان مقول می‌شوند و فقط با جنجال تسخیرکننده و جهنمی تبلیغات، خود را محق قالب می‌زنند. و ما در سیاست روز و در تاریخ دیپلماسی همین خویشتن از این گونه نمونه‌ها بسیار سراغ داریم که چگونه تأیید کنند و مجری يك سیاست، خود را به عنوان پیکارگر، و یگانه پیکارگر علیه آن سیاست حقنه می‌کند و مخالفین واقعی آن سیاست را با کوبیدن مهر اتهام، اتهامی که از اسلحه شیطانی تبلیغات برخوردار است، خلع سلاح می‌نماید و ناخن‌هایشان را می‌کشد و بدین ترتیب خدمت تاریخی خود را به سیاست مورد نظر خویش تکمیل می‌کند. فرست‌های تاریخی می‌گذرند. نهشت گرفتار بلایای جدید می‌شود. خفقان تثبیت می‌گردد. و دشمن حاکمیت خود را ادامه می‌دهد. از همه این‌ها چه چیز مثبتی عاید نهشت خواهد شد؟ تجربه؛ و بر مبنای همین تجربیات است که سرانجام انقلاب ایران راه خود را هوشیارانه کشف می‌کند، دشمنان خود را قاطعانه مشخص می‌سازد، راست و دروغ، هیاهو و حقیقت، دزدک و ماهیت را تشخیص می‌دهد، تا بالاخره بتواند ساطور قهر خود را به درستی بر گردن خصم فرود آورد.

در ریغ !
حقیقت، حقیقت را با همه قوا تقویت کند. صحیح‌تر گفته شود :
مناصفانه ملت ما هنوز نتوانسته است به درستی بین جنجال و بدبختانه هنوز حقیقت نتوانسته است در جامعه و در میان مردم مارشد کینی کند، زاد و ولدی انقلابی نماید، و توده را از خواب قرون و افسون خدا انقلاب بیدار سازد. این است که اگر هم ملت به خاطر لمس واقعیات بی‌پیر و خشن زندگی تسلیم هرچی گران نشود، مهتدا در شرایطی نیست که بتواند به قلب اصلی رستگاری نیز بچسبد. چرا؟ زیرا حقیقت از حداقل مصالح گسترش خویش، که همانا تبلیغات باشد، (تبلیغات به معنی وسیع آن، چه آن‌طور که دشمن می‌کند و چه آن‌طور که دوست می‌تواند ابتکار بزند.) محروم است. چگونه می‌توان

بدون کمترین آزادی ، ساده‌ترین تبلیغ‌های توده‌ای را به عمل آورد ؟
اگر هیاهو و جنجال حریف را صد فرس گنیم ، انقلاب می‌بایستی لااقل به میزان نصف آن ، یعنی پنجاه ، در همین زمینه امکان ارتباط با مردم را داشته باشد. هیچ نهشی نمی‌تواند بدون دردست داشتن مقدار نتیجه‌بخشی از امکانات تبلیغاتی به وحدت خلق کمک برساند و ارتباطات خویش را با مردم برقرار و حفظ کند. انقلاب لال ، دیرپا زود ، بی‌پا نیز خواهد شد. و ضد انقلاب حراف ، هرچند هم که بی‌پا باشد ، به سرعت پا درخواهد آورد . پاکه هیچ ، بال نیز خواهد گشود . آیا غلو می‌کنیم؟

و بدبختانه انقلابات اخیر ایران ، یالال ، ویا زبانشان الکن بوده است .
بی‌شبه این زبان نیز اگر ارتباطی با ذهنی روشن و وسیع نداشته باشد ، لقی لقمه‌سخره آمیزی خواهد شد که هرگز قادر نخواهد بود نهضت را به درستی راهنمایی کند . تفاوت زبان انقلاب با ضد انقلاب ، در حقیقت گویی آن است . زبان انقلاب ترجمان و سخن گوی تاریخ است .

به هر حال . مسیو و روتشین در توهین به اسالت انقلاب ایران ، از حاده ساف کن خویش جناب مدبوان نیز عقب نمی‌افتند و رسماً به میرزا می‌نویسند که مفهوم عملی پیشنهادات جنگل بهمن و دولت ایران این است که اگرما این نظریات را نپذیریم ، انقلاب هم وحاضر ، خواهد شد که به انگلستان علیه خلق ایران کمک کند .
ذهی به شرقی!

انقلاب دارای ماهیتی است . قبول یا رد پیشنهادات انقلاب از
خوش حرفی
سرپوش خیانت
طرف ضدانقلاب ، نه باعث استحاله انقلاب به ضد انقلاب ، بلکه باعث انتخاب تاکتیکی دیگر ، ولی به هر حال انقلابی خواهد شد. مگر همین که پیشنهادات انقلاب از طرف ضدانقلاب پذیرفته نشد ، انقلاب نیز به ضد انقلاب استحاله می‌یابد و به دشمن خلق می‌شود ؟

طرح نوشته مسیو سفیر طوری است که گویی ایشان و دولت ایران ، هر دو نماینده ملت ایران می باشند که متحداً علیه انگلیس‌ها متفق شده‌اند . و اما در این میان انقلاب طبعاً نماینده اجنه خواهد شد. زیرا اگر پیشنهادات انقلاب از طرف این نمایندگان خلق رد شود ، او نیز به دشمن ، یعنی به بریتانیا خواهد پیوست . اما از طرفی همین مسیو سفیر ، انقلاب را به عنوان انقلابی ملی معرفی کرده‌اند و به همین دلیل نیز برای «پوزسیون قلبی» «سر-دسته» آن بدنی میرزا کوچک جنگلی دارزش بسیار قائل شده‌اند . ملقمه تهوع‌آوری است!

خوب اگر میرزا نماینده و سردهٔ ملیون ایران است و اگر انقلاب، انقلابی ملی است، پس در این میان دولت ایران نماینده کیست؟ طبیعاً دولت ایران نماینده مردم نخواهد بود. و اگر دولت ایران نماینده مردم نباشد، ضمن توجه به این که میهن ما در تحت نفوذ و سلطهٔ استعمار قرار دارد، پس قهراً چماق بومی استعمار و طبقه مرتجع داخلی خواهد بود. و از آن جا که این استعمار فقط می تواند بریتانیا باشد، پس دولت ایران هم دولتی ارتجاعی - انگلیسی خواهد بود. و چون دولت ایران تکیه گاه حکومتی بریتانیا در ایران می باشد، پس در سوردی که پیشنهادات جنگل از طرف چنین دولتی رد شود، دیگر این نهفت حتی کمترین ارتباط مصالحه جویانه اش نیز با انگلستان قطع خواهد شد و لذا با شدیدترین وضعی در مقابل آن خواهد ایستاد، نه این که تازه به این دلیل که نظراتش را دور انداخته اند، برود و به آن ها کمک برساند. به نظر مسیو روتشتین نمایندهٔ مختار شوروی همهٔ این استند - لالات و حقایقی که واقییات نیز به اثبات رسانیدند بی معنی می باشد و انقلاب رویه سوسی انگلیس خواهد کرد. نه برای جنگ و مبارزه با آن ها، بلکه برای کمک و هم کاری با آن ها. البته نمایندهٔ مختار شوروی از کل هم کردن این مهمات مقصود دیگری را تعقیب می فرموده اند. و چون نمی خواستند که نظر خائنان خود را رک و پوست کنده بیان دارند، لذا مجبور شده اند این گونه ترهات را بهم بیافند، تا بتوانند بدین وسیله هم چون سلاطینی که هرگز خود را نمی شستند، و لذا پیوسته برای زائل کردن عنونت نفرت انگیز کثافات متراکم در هیكل خویش، مجبور به استعمال عطاریات فراوانی می شدند، تعفن تهوع آور مقاسد و نیات خود را پنهان سازند. و حال آن که همان ملوری که بوی گند و کثافت ناشی از چرک و زبالهٔ چسبیده به کالبد شاهان مزبور، روایح دلپذیر گلاب ها و صطرها را نیز بی نمر می ساختند، به همان گونه نیز این همملات خائنان نیز قادر نخواهند بود که توجه تاریخ را از گند عفونت بار مقاسد ضد انقلابی شوروی دور کنند. شاهان و سلاطین لااقل برای پنهان کردن گند و کثافت بدنشان عطر و گلایی حقیقی و ناب را، آن هم به میزانی بسیار مصرف می کردند، ولی جناب نمایندهٔ مختار شوروی تازه به جای عطر و گلاب حقیقی، گنداب و هرز آب نیز به کار می یزند.

پس از همهٔ این دوز و کلک ها، بالاخره سیاست شوروی چیست؟ و جناب سفیر چه مقصودی را دنبال می کنند؟ مسیو روتشتین در عین حال آن قدر و جنتلمن، هم هستند که لب مطلب را بگویند:

جان بکن و مقصودت
را بگو!

در تخلیه گیلان از قشون روس و آذربایجان يك مسأله دیگر هم مورد نظر است ، و آن باز شدن راهی است که ایران را به روسیه بلکه با تمام دنیای خارج مرتبط می سازد . به قلم هر ملت دوست و وطن پرستی باید اشتیاق باز شدن این راه را داشته باشد . چون که بعد از باز شدن این راه ، ایران نفس راحتی خواهد کشید . این راه ایران را از حیث اقتصادی به تمام جهان متصل خواهد ساخت . این راه از احتیاجات اقتصادی ایران به انگلیس خواهد گاست و به همین اندازه به تقو ذشان ضربت وارد خواهد ساخت . به شما پویشید . نیست که از فقدان روابط تجارتي با سایر کشورها ، چه اندازه فقر به ایران استیلا یافته است . و همین امر حربه سیاسی و اقتصادی مهمی به دست دیگران خواهد داد .

من گمان دارم اولین وظیفه شما که شخص ملت دوست و وطن پرستی هستید ، این است که از هیچ گونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این راه زحمت می کنند ، تولید اشکال ننمایید . عن عتسافانه می بینم که شما با پروگرام وسیع خودتان در باز شدن این دریچه که برای حیات ایران لازم است ، جلو گیری می کنید .

انصافی از بی انصاف اگر فراموش نشده باشد ، قبلا جناب سفیر شوروی ضمن چکاندن اشک تمساح درباره این که خواهان سعادت ایران و استقلال داخلی و خارجی این مرزوبوم می باشند ، یادآوری فرمودند که عالی ترین اقدام را جهت استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت ... بیرون رفتن قواء مسلح اجنبی از خاک ایران ، می دانند . و به همین دلیل نیز گویا درباره رفتن قشون انگلیس و روس ، کوشش بسیار به عمل آوردند . به طوری که توانستند خوشحالی خود را از این که اقداماتشان بی نتیجه نماند ، ابلاغ فرمایند .

البته ما نباید ضمن همه انتقادات و افشاگری هایی که در باره سیاست شوروی در برخورد با انقلاب ایران می کنیم ، از این انصاف مسیو سفیر شوروی قدردانی نکنیم که ایشان خود هیچ گونه تفاوتی بین قشون روسیه با ارتش انگلیس در ایران قائل نشده اند . هر دو را اجنبی ، و هر دو را نیز آن چنان یگانه گانی معرفی کرده اند که حضورشان ، بدون تفاوت

اسم و لیاستان ، باعث پایداری شدن آزادی و استقلال ایران خواهد شد . جداً که يك چنین مروت و انسانی از يك چنان موجود توطئه‌چین انقلاب براندازی هم چون جناب سفیر شوروی جای نهایت امتنان و سپاسگزاری است .

اما جناب سفیر شوروی که گویا خواهان سعادت ایران نیز بوده‌اند، هر چند قبلاً مقصود خویش را از فعالیت‌های سیاسی‌شان در ایران و همچنین مقصود خویش را جهت سعادت و استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت، در دیورن رفتن قواء مسلح اجنبی از خاک ایران، خلاصه فرموده بودند، مبعداً اکنون اعلام می‌دارند که غرضشان از خروج نیروهای اجنبی و از جمله خروج نیروهای روس از ایران ، که نتیجه آن تخلیه گیلان از قشون روس و آذربایجان، شوروی بوده باشد ، مسأله دیگری هم مورد نظر بوده است .

حال باید پرسید مسأله دیگری که مورد نظر بوده است ، کدام

هدف دوم

است ؟

این سؤال را هم مسیور دوشتین بی جواب نگذاشته‌اند :

دومین مقصود شوروی جهت « تخلیه گیلان از قشون روس و آذربایجان ... باز شدن راه ارتباط زمینی و دریایی دولت ارتجاعی - وابسته ایران با دولت گویا کارگسری شوروی است . که طبعاً دهر ، آدم دولت دوست وطن پرستی باید و خصوصاً باید ، در راه گشایش چنین راهی فعالیت کند و از خود « اشتیاق » بی‌مانندی نیز نشان دهد . « اشتیاقی » که اکسر بروز داده نشود ، نمودار قاطع و گویائی از عدم ملت‌خواهی و وطن پرستی وی را ترسیم خواهد کرد ! چرا ؟ چون که باز شدن این راه نه تنها ایران را به روسیه (که البته همین یکی کافی است) ، بلکه به تمام جهان متصل خواهد ساخت . و این اتصال از شمال و خصوصاً از شمال است که گویا باعث خواهد شد ارتباط ایران از جنوب ، یعنی از انگلیس ها سست شود و بدین ترتیب کم کم پیوندهای دولت ایران با استعمار انگلیس پیوسد . تا در آخر پوسیدن این طناب ارتباط با انگلیس از يك طرف ، و ضخیم شدن زنجیر پیوستگی با شوروی از طرف دیگر ، ملت ایران به هدف های خویش که « آزادی و استقلال داخلی و خارجی » باشد ، برسد . به همین سادگی ! به همین سرعت ! و به همین ارزانی ! کما این که همین طور هم شد !

البته ملاحظه می‌شود غرض دوم هم که دیگر علناً می‌بایستی متوجه منافع شوروی باشد ، باز هم این طوطی نشد و جناب سفیر به تبعیت از سیاست شوروی ، به حدی پخته‌ده و دست و دل باز تشریف داشتند که این راهم نه به نفع دولت شوروی ، بلکه هم چنان به سود ملت ایران

واریز فرمودند. و بدین ترتیب قسم و آیه خویش را که واقعاً خواهان سعادت ایران و آرزومند استقلال و آزادی ملت ما می باشند ، غلیظ تر کردند.

باز شدن راه شمال ،
گشایش در کار
انقلاب یا ضد انقلاب ،
گشایش در کار
کدام يك می باشد ؟

اکنون لازم است که مقاصد عالی حواء را از جهات سیاسی و اقتصادی بررسی کنیم :

قبل از هر چیز مسبو چنان رندانه از ارتباط ایران با دروسیه و حتی با تمام دنیا ، دم می زنند که گوئی گشوده شدن راه شمال برای ارتباط بازرگانی بین دولت شوروی و سیستم قرون وسطائی ایران ، در واقع گشوده شدن راهی جهت ارتباط دو ملت می باشد.

باز شدن راه شمال چه چیز و یا چه کسی را به روسیه و به تمام جهان متصل می سازد ؟
جناب سفیر شوروی نوشته اند : « ایران ، را ؛ ایران ! ؛ ایران کیست ؟ ؛ ایران چیست ؟ ؛ آیا مفهوم عملی ایران در این بابت همان ملت ایران است ؟ مسلماً نه ؛ پس مقصود از « ایران » چیست ؟ طبیعتاً و عملاً دولت ایران ، طبقه حاکم ایران ، مناسبات اجتماعی ایران ، و رژیم پوسیده ارتجاعی - وابسته مسلط بر ایران . این است پاسخی که سیاست شوروی با همه رموزی که نمایندگی مختار در نوشته خود جای داده است ، مجبور است سرانجام صریحاً بدهد . و درست همین جاست که باز این سؤال همیشگی مطرح می شود که گشایش هر گونه « درپچه » ای برای این که روابط حاکم بر ایران « نفس راحتی » بکشد ، به نفع ضد انقلاب ، یا به نفع توده ها ، به نفع کدام يك می باشد ؟ نه به سود خلق ، بلکه به زیان آن ، و نه به زیان ضد انقلاب ، بلکه به سود آن خواهد بود . این است ندای تاریخ .

و لذا اگر گشایش این « درپچه » باعث گردد که « ایران نفس راحتی » بکشد ، درواقع این « نفس راحت » را استثمار و تکیه گاه های داخلی در ایران خواهد کشید ، نه ملت ایران و نه انقلاب خلق !

مادام که وسائل تولید در نتیجه حاکمیت سیاسی در دست طبقه ای ستم گر قرار دارد ، هر گونه گشایش اقتصادی که در کادر همان مناسبات و در زیر سیطره همان حاکمیت ایجاد شود ، با وسعت کران ناپیدائی به نفع همان طبقه مسلط می باشد . و فقط آن چه در این رشد و گشودگی اقتصادی - آن هم خصوصاً در سورتی که همراه خود ، وسائل تولید ، ترقی تری را بیاورد - بر طبقات ستم دیده و انقلابی نثار می شود ، همان کیفیت نفی کنندگی و ذاتی ترقی و رشد می باشد . و این کیفیت در مقابل کیفیت ناشی از منهدم شدن همه درپچه های رونق و آغاز شدن بحران های اقتصادی ، امری دست پنجاه و چهارم و تنگ خواهد بود . آن چه طبقات انقلابی و ملل

زیر مہمیز ارتجاع ... استعمار نیازمندند ، تنها در چارچوب مبارزات سیاسی و قیام‌های مسلحانہ آزادی بخش میسر است و پس ، وبدین دلیل مادام کہ ملت خود حاکم بر سر نوشت خود نشدہ است ومادام کہ ملت در زیر ضربات ساطور ارتجاع - استعمار درجنگ و گریز ومبارزہ‌ای خونین وقهرمانانہ است، گشایش‌های اقتصادی برای دولتی کہ باروت استعمار را علیہ مردم آتش می‌کند، تزیینات نیروبخشی است کہ قابلیت تحرک وجسارت ضدانقلاب را افزون‌تر، وافزون‌تر می‌سازد .

توضیحی فوری
 ہرچند برای درہم شکستن ہرگونہ مناسبات اجتماعی و برای پیادہ کردن ہرگونہ روابط اجتماعی جدید کہ در آخرین تحلیل بہ خاطر هدفہائی اقتصادی هستند، مبارزہ سیاسی مقدم و بسیار ہم مقدم است، معہذا چہ بسا نہشت‌ہا کہ بہ خاطر توجہ بہ شرایط تاریخی خاصی کہ در آن قرار گرفتہ‌اند، خصوصاً پارہ‌ای شعارہای اقتصادی را بہ عنوان حرکتی تاکتیکی تقدم بخشند. ولسی چنین حالتی در مجموع ہنگامی پیش می‌آید کہ نہشت از لحاظ انقلابی وحضور مردم در مبارزہ بسیار ضعیف ولاجون است، نہ در ہنگامی کہ انقلاب با لولہ‌های توپ خود حکومت و پای تخت را تہدید می‌کند، لازم بہ توضیح نیست کہ در دوران انقلاب جنگل شرایط بہ هیچ‌وجہ در چنان حالتی نبود .

ایران چہ دارد کہ صادر کند؟
 وقتی کہ جناب سفیر از «روابط تجارتی ایران با سایر کشورہا» دم می‌زنند، آیا ہرگز حداقل توجہ خود را بہ کیفیت و واقعیت کالاہای تجارتی ایران کردہ‌اند؟

يك سرزمین عشیرہ‌ای ، يك اقتصاد عہد بوی ، و يك مناسبات تولید خنایارستانی چہ چیز را می‌تواند بہ جهان ، جهان مشرقی ومنمنی قرن بیستم ، جهان دورہ امپریالیزم صادر کند؟

چند تن انفوزہ ، مقداری کثیرا ، چندگونی ریشہ بابا آدم ، و چند بستہ سبر زرد ، این است صادرات ایران ! این است يك طرف تجارت خارجی ایران کہ می‌بایستی از طریق آن ارز جہت خرید کالا های تزئینی وگران قیمت جهان تہیہ شود . کالاهائی کہ ہرگز تودہ‌های کثیر ملت بہ خاطر فقر ومذلت عظیمشان قادر بہ مصرف آن نیستند . کما این کہ ہمین

سنبل تیوها واسطو خدوس‌ها را نیز توده‌ها صادر نمی‌کنند .

خاطرهای از
«راه شمال»

به‌اضافه، مگر تا چندسال پیش همین راه گیلان باز نبود؛ و مگر
«ایران» ازطریق شمال نه‌تنها به‌روسیه، بلکه به‌تمام دنیاسیبط
نیود؛ پس آن منافع ملی، آن آزادی‌های داخلی، و آن استقلال

سیاسی و اقتصادی چطور وجود نداشت؟

اگر کیفیت درارتباط اقتصاد قرون وسطائی و خام ایران ازطریق شمال به‌روسیه و نیز
باجهان وجود داشت، این کیفیت را سال‌ها و سال‌ها ملت ایران سنجیده بود . تجربه ملت
ایران را متقاعد ساخته بود که این راه نیز به «رم» ختم می‌شود. رمی که وارد شوندگان
درخود را به بردگی می‌گیرد.

حتماً دراین جا رگه‌های پیشانی هیکل بی‌رگ مدافعین سیاست شوروی درایران بالا
خواهد زد و فریاد برخوانند داشت که درآن وقت حکومت روسیه سیاست تزاری را اجرا
می‌کرد، درآن دوره روسیه نیز هم چون انگلستان دارای «تظریات طمع‌کارانه» بود و لذا راه
شمال و جنوب فقط از لحاظ جغرافیائی فرقی داشت، و گر نه از جهت سیاسی و اقتصادی دارای
یک ماهیت بود، و حال آن که اکنون دیگر این راه نه‌تنها از لحاظ جغرافیائی، بلکه از نقطه
نظر سیاسی و اقتصادی نیز باره جنوب متفاوت است. این بار در روسیه حکومتی قدرت دارد
و ست دارد که نه برای استعمار و بهره‌کشی ملل، بلکه به‌خاطر آزادی و استقلال همه خلق‌ها،
صرف نظر از رنگ و تار و پشمشان، جان بازی می‌کند.

معاملات خارجی

ولی ما در عوض خون سردانه پاسخ می‌دهیم که اولاً جناب سفیر
قنیه را فقط درارتباط اقتصادی «ایران» با «روسیه» خلاصه و
ختم نفرموده‌اند، تا در نتیجه یگوئیم که این ارتباط نه‌با امپریالیزم و نه با تزاربست‌ها، بلکه
تنها با گویا سوسیالیزم و بلشویسم می‌باشد.

مسئو و روشنین این ارتباط رانه تنها با «روسیه»، بلکه با تمام دنیای خارج، مشخص
کرده‌اند. دنیای خارج که دیگر سوسیالیست نبوده است؛ و از این رو درواقع سوسیالیسم نوع
شوروی، خود را هم چون پلی در اختیار ارتجاع استعمار حاکم بر ایران گذاشته است که
کالا به‌خارج بفرستند و کالای سایر مترجمین و امپریالیست‌ها را وارد کنند.

ثانیا ارتباط اقتصادی ارتجاع - استعمار حاکم بر ایران ، چه با سوسیالیسم ، چه با امپریالیزم ، چه با ارتجاعی دیگر ، چه در کره زمین ، چه در اورانوس ، و چه در سموات ، به هر حال ارتباطی نیست که ضرورتاً کیفیت های گوناگونی را از جهات انقلابی و ضدانقلابی بروز دهد ، که در یکی منافع مردم ما و در دیگری 'منافع' ارتجاع - استعمار تأمین گردد. حکومت ایران بسته به سیاست اقتصادی خودش که قهراً خائنانه و ضد ملی است ، این یا آن کالا را از این یا آن کشور وارد می کند و در عوض به این یا آن کالا و مواد خام ناشی از تولید هوششده ای اجازه صدور می دهد و یا خود رأساً صادر می کند.

مثلاً اگر دولت شد ملی ایران از یک کشور استعماری تعدادی دوربین عکاسی وارد کند و یا مقداری اسلحه بخرد و متغایلاً به همان کشور امپریالیستی مقداری سنگ آهن ، گل گاو زبان ، و یا شیرخشت بفروشد ؛ و یا این که این معاملات را به جای یک کشور استعماری ، با کشوری چون شوروی که مدعی سوسیالیزم است ، انجام دهد ، کدام تفاوت کیفی برای ملت ایران و برای انقلاب توده ها حاصل شده است ؟ بدیهی است کیفیتی که از هر دوی این معاملات ناشی می شود ، کیفیتی است که نمسود ملت ، بلکه زبان خلق در آن سرمشق قرار گرفته است. مگر این که گویا سوسیالیزم مدعی شود که سلاح هایش را طوری می سازد که هنگام گذشتن به سوی ملت ، مردم را نمی کشند و در عوض باعث نابودی کسانی می شوند که آن ها را علیه توده ها به کار می برند ! البته این دیگر ناشی از علم خلق شوروی است که متأسفانه ما از آن آگاهی نداریم ! اعجازی است که فقط از آئینه شوروی ساخته است !

ای مصومین مجزه گر !

ارتباط اقتصادی حکومت خائنی مانند حکومت ایران ، به دولت شوروی ، ضرورتاً تسخیم کننده سود ملت ما نخواهد بود و چه بسا شالوده ای را حفظ کند که در زیر ستون آن مردم ما دفن گردند . هر گونه مساعدت و شرایط ممتازی که از طرف شوروی جهت ضد ملی ایران منظور گردد ، در واقع مساعدتی است که به گریک شده است . گرگ چه خواهد کرد ؟ بره های مسوم را خواهد درید .

لااقل در صورتی که یک حکومت ملی و مستقل ، حکومتی که نه برای تأمین منافع بیگانگان و ارتجاع ، و نه به دست استعمار - ارتجاع ، بلکه به خاطر تسخیم سود مردم و بر مبنای قدرت توده ها روی کار آمده باشد ، و لااقل در صورتی که ملت به حاکمیت رسیده باشد ، نتایج حاصل از ارتباط اقتصادی با شوروی ، هر آینه با مساعدت هایی از طرف آن کشور نتواند باشد ، می تواند مستقیماً به سود مردم ما و به زبان ضدانقلاب در داخل و خارج تمام شود . تقویت سککله است که می تواند کله را از درندگی های گریک خلاص کند . تیز کردن دندان گریک ، به عمق شکاف سیغه بره خواهد افزود .

وئالئاً خصوصاً وقتی که يك نهضت انقلابی با آتش و آهن، ارتجاع - استعمار را می‌کوبد؛ خصوصاً هنگامی که مبارزه سیاسی خلق به بستر اصلی خود انقلاب افتاده است؛ و خصوصاً در زمانی که انقلاب می‌کوشد تا با قیسه کردن مناطق اقتصادی ضد انقلاب، حریف را تضعیف و بی‌رمق کند، دیگر این رونق اقتصادی و این «نفس راحت» کشیدن «ایران» نیست که به درد انقلاب می‌آید، بلکه این تنگی نفس اقتصادی و ورشکستگی مادی ضدانقلاب است که به قیام کمک می‌رساند.

در حالی که جنبش مسلحانه و آزادی خواهانه خلق مایه‌ای از راه‌های ارتباط اقتصادی «ایران» را به زعم مسیو روتشتین با روسیه و با تمام جهان قطع کرده است، و لذا با این شیوه خویش علاوه بر این که دولت را به تنگ نفس انداخته، رژیم را نیز هر چه بیش تر یک جانبه کرده و مجبور ساخته است که از هر گونه پرده‌داری در ارتباط و خدمت‌گزاری به استعمار انگلیس سرباز زند و وابستگی خویش را مستقیماً آفتابی کند و بدین ترتیب بیش از پیش رسوا و مجرد شود؛ در حالی که نهضت انقلابی ایران با به دست گرفتن یکی از غنی‌ترین مناطق اقتصادی کشور، اقتصاد داخلی را با تهدیدی جدی مواجه کرده است؛ در حالی که مبارزه توانسته است در زیر شعارهای سیاسی برای به دست آوردن حکومت ملی، نیروها تهیه بیند؛ در حالی که پایتخت مورد تهدید جدی انقلاب است... هر گونه شعارهای اصلاح طلبانه و هر گونه شمارهایی که به جای ویران کردن و از نو ساختن، مرمت کردن و رنگ و لعاب زدن را عنوان کنند، شعارهایی سازش کارانه، ضد انقلابی و خائنانانه خواهند بود. شعارهای اصلاحی نیز اگر در موعد خود هوشیارانه داده شوند به توبه خود انقلابی هستند، مشروط بر این که انقلاب به شدت ضعیف و پاسیو باشد. در حالی که انقلاب اکتیو و جوشان است، جمع شدن به دور پرچم اصلاحات، در واقع حلقه زدن به گرد محور ضد انقلاب و قتل‌طلبیدن در سیلاب خیانت خواهد بود.

انقلاب چه بپا مجبور شود که از طریق شعارهای اصلاحی به خود برسد، ولی هرگز از طریق اصلاحات پیروز نخواهد شد.

از طرف دیگر موضوع را از زاویه دیگری دنبال کنیم:

مسیو روتشتین و یازدهن، راه گیلان را چنان امری مجسم می‌سازند که «هر ملت دوست وطن پرستی باید اشتیاق، انجام چنین موهبتی را داشته باشد، و ما اصولاً می‌گوئیم: قبول. واقعاً هم که همه میهن پرستان می‌بایستی در اشتیاق یازدهن يك جنبش راهی خود را قریه و قرمه کنند.

اما در عین حال سؤال می‌کنیم: مگر این راه بسته بود؟

راه گیلان نه تنها باز بود، بلکه خود ارتش سرخ و روسیه و آذربایجان، و خود شوروی نیز در آن نظارت جدی و عملاً مستقیم داشت. این راه به صورت بسیار وسیعی اصولاً در دست خود شوروی بود.

در حالی که چهارمات جنگی شوروی در دریای مازندران مانور می‌کردند و نیروهای این کشور در تمام خطه گیلان و جاده اصلی آن نظارت علنی و مستقیم داشتند، بسته بودن این راه به سوی شوروی، واقعاً ابعائی به شدت خارق‌العاده و به شدت بی‌شرمانه است. اگر مقصود شوروی خیانت ناب و در پست به انقلاب ایران نبود لاقلاً می‌توانست رسماً اعلام دارد که حاضر است با سایر قسمت‌های ایران و با دولت ایران، حتی از طریق راه تهران-انزلی روابط بازگانی برقرار کنند. و از آن‌جاکه چنین ارتباطی از بسیاری لحاظ و منجمله دریافت مبالغی عوارض، به نفع انقلاب بود، چه‌بسا جنگل نیز با آن موافقت می‌کرد. اما البته دولت ارتجاعی- وابسته ایران با یک چنین معاملاتی موافق نبود. و اصولاً از این لحاظ حاضر به نزدیکی با شوروی شده بود که شوروی نیز درازاء آن، خدمتی به ضد انقلاب بکند. آن خدمت چه بود؟ راحت کردن خیال ضد انقلاب از انقلاب و عملیات آن، با تصفیه هوای گیلان از میکروب انقلاب!

قرارداد خانقانه ۱۹۲۱ شوروی- ضد انقلاب در ایران نشان می‌دهد که چگونه راه گیلان بسته نبود. زیرا مطابق همین قرارداد ضد انقلابی است که شوروی رسماً متعهد می‌شود که راه شوشه تهران - انزلی را در اختیار دولت ضد انقلابی ایران قرار دهد. اگر این راه آن‌چنان بسته بود که شوروی در آن تصرفی نداشت، گنج‌نبدن چنین مفهوم سریخی در عهدنامه و تعهد سپردن شوروی درباره آن، ابلهانه بود.

پس از همه این حرف‌ها، واجب است بررسی کنیم که از روابط
يك بغل آغار
بازرگانی ایران و شوروی که مسبب رومشین برای آن يك چنان
اعتباری قائل شدند که حتی به خاطر عملی شدن آن ادامه انقلاب را مضر، اعلام فرمودند، چه چیزهایی عاید ایران شد. آخر واجب است بدانیم شوروی کدامین کالاهایی را که سدورش باعث ایجاد تحول در تمام شئون اجتماعی ایران می‌شد و وظائف انقلاب را بدون وجود خود انقلاب بسیار سهل‌تر و اساسی‌تر انجام می‌داد، از ایران خارج کرد.
ابتدا بدنیست جدولی از کالاهای عمده وارداتی به ایران تقدیم داریم:

ملاحظات	کشورهائی که کالای من بورا به ایران صادر کرده اند	نام کالا	شماره
	شوروی- بریتانیای کبیر و ایرلند - ژاپن - هند انگلیس - سایر کشورها...	پارچه های پنبه ای خالص	۱
	شوروی - بلژیک - مصر - هلند و هند هلند سایر کشورها	قند و شکر	۲
	شوروی- آلمان- بریتانیای کبیر و ایرلند- چکوسلواکی- سایر کشورها	ماشین آلات و افزار	۳
	شوروی- آمریکا- بریتانیای کبیر و ایرلند - سایر کشورها	روغن های معدنی	۴
	آلمان- بریتانیای کبیر و ایرلند- بلژیک- فرانسه- سایر کشورها	پارچه های پشمی	۵

ماخذ : نشریه سالنامه اداره کل گمرک ایران در سال ۱۳۱۷

اجازت بدهید قبل از این که ریز کالاهای عمده صادراتی شوروی را به ایران تقدیم داریم، ابتدا جدول مقایسه‌ای (شماره ۸) کل واردات ایران را از شوروی به سه کالای پارچه‌های پنبه‌ای قند و شکر، و روغن‌های معدنی مورد ارزیابی قرار دهیم.

به طوری که ملاحظه می‌شود از ۳۶۴۶۰۰ هزار ریال واردات کل ایران از شوروی در خلال ۲۱ سال فوق مبلغ ۲۳۶۶۲۸۷ هزار ریال آن فقط سه کالای پارچه‌های پنبه‌ای، قند و شکر، و روغن‌های معدنی تشکیل می‌دهد. یعنی تقریباً دو سوم از واردات ایران از شوروی شامل کالاهای فوق می‌باشد.

بسیار واضح است که اگر این کالاها به ایران وارد نمی‌شد و اگر انقلاب فدای یک چنین اجناس گویا اتر ناسیولیستی‌ای نمی‌شد، ملت ایران هرگز روی سعادتی‌را که بعدها دید، نمی‌دید!

البته نباید تصور کرد که پس حتماً یک سوم بقیه واردات ایران را از شوروی کالاهای صنعتی به معنی صحیح کلمه تشکیل می‌داده است. خیر! جدول شماره ۹ رفع این ابهام را می‌کند و کل واردات ایران را از شوروی در زمینه ماشین‌آلات و افزار، که ظاهراً مفهوم صنعتی می‌گیرند - هر چند هم که ارزش صنعتی کردن کشور را به مفهوم صحیح کلمه و با به هیچ مفهومی نداشته باشند - نشان می‌دهد.

به طوری که ملاحظه می‌شود، از صد درصد کل واردات ایران از شوروی در خلال ۲۱ سال مورد بحث، فقط متجاوز از ۱۵ درصد این واردات را ماشین‌آلات و افزار، تشکیل می‌دهند. مایلیم یاد آور شویم که کل ماشین‌آلات و افزار، وارد شده از شوروی به ایران بیش از ۴۲ برابر کمتر از مجموع سه کالای قند و شکر، پارچه‌های پنبه‌ای، و روغن‌های معدنی می‌باشد. باید دانست که بقیه اجناسی که شوروی به ایران فروخته است شامل اجناسی نظیر و کیریت و شمشیر، نباتات مخدره، و چینی‌آلات، «صنایع ساخته شده از سنگ، خاک و گل» و غیره می‌باشد.

تجارتی است با گویا سوسیالیزم که می‌بایستی برای برقراری آن حتی انقلاب را نیز خلع سلاح کرد.

لازمست ضمناً جداولی از صادرات ایران به شوروی نیز تقدیم داریم، تا معلوم شود که اصولاً اقتصاد ایران در چه سطحی از تولید قرار داشت که گویا باز و بسته بودن یکی از جاده‌های

صادرات ایران
به شوروی

جدول شماره ۸

ارزش تقریبی ملاتر و پیچند عمده از واردات ایران از شوروی

واحد: یک هزار ریال

سال	بارجهای خریداری تخالف	قصد و شکر	درشن از معدنی	جمع	کل واردات	ملاحظات
۲۲-۱۹۲۱=۱۳۰۰	۱۶۴۱	۱۲۵۴	۱۲۴۵۸	۱۵۳۵۳	۴۲۰۰۰	
۲۳-۱۹۲۲=۱۳۰۱	۱۰۴۱	۲۴	۱۵۳۴	۱۶۶۲	۷۳۰۰۰	
۲۴-۱۹۲۳=۱۳۰۲	۱۶۴۳	۴۴۴	۱۲۴۵۸	۱۴۵۴۵	۱۰۵۰۰۰	
۲۵-۱۹۲۴=۱۳۰۳	۶۹۸۴	۴۸۸۷۹	۱۹۲۰۵	۷۵۰۶۸	۱۲۶۰۰۰	
۲۶-۱۹۲۵=۱۳۰۴	۲۴۹۴۱	۷۸۳۰۳	۲۳۲۶۵	۱۲۶۵۰۹	۲۱۲۰۰۰	
۲۷-۱۹۲۶=۱۳۰۵	۲۹۵۰۰	۸۹۶۰۰	۲۸۶۴۵	۱۴۴۷۴۵	۱۸۴۰۰۰	
۲۸-۱۹۲۷=۱۳۰۶	۵۷۷۲۰	۷۰۳۲۰	۲۷۴۱۰	۱۵۵۴۵۰	۲۰۹۰۰۰	
۲۹-۱۹۲۸=۱۳۰۷	۱۰۰۰۰۰	۶۹۴۷۰	۳۴۸۰۰	۲۰۴۲۷۰	۲۹۱۰۰۰	
۳۰-۱۹۲۹=۱۳۰۸	۸۱۵۸۰	۸۵۳۰۰	۲۸۴۳۱	۲۰۵۳۱۱	۲۷۳۰۰۰	
۳۱-۱۹۳۰=۱۳۰۹	۷۲۲۲۰	۶۲۴۰۰	۲۷۰۲۷	۲۷۱۶۴۷	۲۳۰۰۰۰	
۳۲-۱۹۳۱=۱۳۱۰	۱۲۴۷۷۰	۵۴۲۴۰	۴۵۹۰۷	۲۲۴۹۱۷	۲۶۸۰۰۰	
۳۳-۱۹۳۲=۱۳۱۱	۷۱۳۳۰	۴۴۴۲۰	۳۴۴۵۷	۱۵۰۲۱۷	۲۰۱۰۰۰	
۳۴-۱۹۳۳=۱۳۱۲	۴۶۶۳۰	۱۶۵۲۰	۱۴۱۹۰	۹۷۳۴۰	۱۴۵۰۰۰	
۳۵-۱۹۳۴=۱۳۱۳	۷۳۰۲۰	۲۹۱۷۰	۱۹۷۷۰	۱۲۱۹۶۰	۱۹۳۰۰۰	
۳۶-۱۹۳۵=۱۳۱۴	۸۱۹۸۰	۵۷۶۶۰	۱۰۸۰۰	۱۵۰۴۴۰	۲۴۱۰۰۰	
۳۷-۱۹۳۶=۱۳۱۵	۸۲۵۲۵	۸۲۶۲۰	۱۲۳۳۹	۱۷۷۴۹۴	۲۷۷۰۰۰	
۳۸-۱۹۳۷=۱۳۱۶	۱۱۲۸۰۷	۸۱۴۷۲	۱۲۷۴۷	۲۰۷۰۲۶	۳۱۵۰۰۰	
۳۹-۱۹۳۸=۱۳۱۷	۱۶۵۷۰	۴۴۶۶۳	۱۳۰۷۹	۷۴۳۱۲	۱۰۲۰۰۰	
۴۰-۱۹۳۹=۱۳۱۸	۱۳۱۸۰	۳۹۰۱	۱۲۶۶	۳۹۰۱	۷۰۰۰	
۴۱-۱۹۴۰=۱۳۱۹	۳۳۲۲۶	۹۸۷۵	۱۲۶۶	۴۴۴۶۷	۸۴۰۰۰	
۴۲-۱۹۴۱=۱۳۲۰	۹۳۸۶	۲۰۲۶۶	۲۰۱	۲۹۸۵۳	۶۸۰۰۰	
جمع	۱۰۱۸۶۸۷	۹۴۷۸۱۱	۳۹۹۷۸۹	۲۳۶۶۲۸۷	۳۶۴۶۰۰۰	

جدول شماره ۹ جدول مقایسه ای واحد: هزار ریال

کل داروالت ایران از شوروی	پایه های بنیادی تقد و شکر + رژیم های معدنی	ماشین آلات و انززار	سال
۴۲۰۰۰	۱۵۳۵۳		۱۳۰۰ = ۱۹۲۱ - ۲۲
۷۳۰۰۰	۱۶۶۲	۸۳	۱۳۰۱ = ۱۹۲۲ - ۲۳
۱۰۵۰۰۰	۱۴۵۴۵	۱۵۱	۱۳۰۲ = ۱۹۲۳ - ۲۴
۱۲۶۰۰۰	۷۵۰۶۸	۴۵۸	۱۳۰۳ = ۱۹۲۴ - ۲۵
۲۱۲۰۰۰	۱۲۶۵۰۹	۲۲۸۲	۱۳۰۴ = ۱۹۲۵ - ۲۶
۱۸۴۰۰۰	۱۴۴۷۴۵	۴۲۰	۱۳۰۵ = ۱۹۲۶ - ۲۷
۲۰۹۰۰۰	۱۵۵۴۵۰	۶۵۰	۱۳۰۶ = ۱۹۲۷ - ۲۸
۲۹۱۰۰۰	۲۰۴۲۷۰	۱۰۳۲	۱۳۰۷ = ۱۹۲۸ - ۲۹
۲۷۳۰۰۰	۲۰۵۳۱۱	۲۵۰۹	۱۳۰۸ = ۱۹۲۹ - ۳۰
۲۳۰۰۰۰	۱۷۱۶۴۶	۲۳۸۰	۱۳۰۹ = ۱۹۳۰ - ۳۱
۲۶۸۰۰۰	۲۲۴۹۱۷	۳۶۲۰	۱۳۱۰ = ۱۹۳۱ - ۳۲
۲۰۱۰۰۰	۱۵۰۲۱۷	۳۱۲۱	۱۳۱۱ = ۱۹۳۲ - ۳۳
۱۴۵۰۰۰	۶۷۳۴۰	۱۱۴۰	۱۳۱۲ = ۱۹۳۳ - ۳۴
۱۹۴۰۰۰	۱۲۱۹۶۰	۱۶۲۰	۱۳۱۳ = ۱۹۳۴ - ۳۵
۲۴۱۰۰۰	۱۵۰۴۴۰	۴۱۸۰	۱۳۱۴ = ۱۹۳۵ - ۳۶
۲۷۷۰۰۰	۱۷۷۴۹۴	۴۱۲۸	۱۳۱۵ = ۱۹۳۶ - ۳۷
۳۱۵۰۰۰	۲۰۷۰۲۶	۱۴۰۷۷	۱۳۱۶ = ۱۹۳۷ - ۳۸
۱۰۲۰۰۰	۷۴۳۱۲	۶۳۱۰	۱۳۱۷ = ۱۹۳۸ - ۳۹
۷۰۰۰	۳۹۰۱	۷۱۹	۱۳۱۸ = ۱۹۳۹ - ۴۰
۸۴۰۰۰	۴۴۴۶۷	۳۷۶۳	۱۳۱۹ = ۱۹۴۰ - ۴۱
۶۸۰۰۰	۲۹۸۵۳	۳۲۳۰	۱۳۲۰ = ۱۹۴۱ - ۴۲
۳۶۴۶۰۰۰	۲۳۶۶۴۸۷	۵۵۸۷۳	جمع

تجارتی آن چه تأثیری می‌توانسته است در زندگی ملی به وجود آورد.

ناگفته پیداست که يك اقتصاد عشیره‌ای خان‌خانی استعمارزده چه اجناسی را می‌تواند صادر کند .

جدول شماره ۱۰ نمونه‌های عمده این اجناس را نشان می‌دهد.

به طوری که ملاحظه می‌شود متجاوز از هفتاد درصد صادرات ایران را به شوروی ، اجناس خام عهد و قیاموس تشکیل می‌دهد . عمان اجناسی که پیوسته شوروی در تبلیغات خود خرید آن‌ها را توسط سایر کشورهای مقتدر جهان به نام «استعمار» و «غارت‌گری» می‌گوید . این است آن تجارتی که سیو روستین بود نبود آن را باعث حیات و مرگ اقتصادی « ایران » قلمداد می‌فرمایند.

این است آن تجارتی که نماینده مختار شوروی قطع آن را باعث تنگی نفس « ایران » معرفی می‌کنند و برقراری آن را عامل فاطمی می‌دانند برای این که «ایران نفس راحتی بکشد» .

این است آن تجارتی که شوروی مثله شدن انقلاب را برای برقراری آن ، ضروری می‌داند و به عکس آن را «مضر» تشخیص می‌دهد .

این است آن تجارتی که سوسیالیسم نوع شوروی استقرار آن را از جمله فرایض هر « شخص ملت دوست و میهن پرستی » و متجمله شخص میرزا کوچک جنگلی پیشوای انقلاب ایران و «سردسته ملیون ایران» می‌داند .

همه خبرها دروغ بود .

و همه آیاتی که از پیامبران بی‌شمار شنیده بودیم ،

بیان گام های بدرقه کنندگان تابوت ،

از لب‌گور پیش‌تر آمدن توانستند!

م. امید

و شوروی نیز انقلاب ایران را با اوراد خویش به گور فرستاد.

آموخته است اگر توجه کنیم که مثلاً در سال ۱۳۰۸ دولت شوروی ۶۹۰۰ تن پارچه پنبه‌ای را به ایران وارد کرده ، درحالی که در همان سال ۱۴۳۷۰ تن پنبه خام از ایران خارج ساخته است . یعنی در واقع از لحاظ وزنی شوروی متجاوز از دو برابر وزن کالایی که به ایران وارد کرده ، مواد خام همان کالا را از ایران خارج نموده است . اما در همین سال ۱۳۰۸ دولت شوروی ۶۹۰۰ تن پارچه پنبه‌ای خود را به مبلغ ۸۱۵۰ هزار ریال به ایران فروخته و حال آن که ۱۴۳۷۰ تن پنبه خام ایران را ۳۸۸۹۷ ریال خریداری کرده است . یعنی در این مرحله نیز شوروی متجاوز از دو برابر رجحان داشته است . به بیانی دیگر بین

جدول شماره ۱۰

ارزش درق صادرات کمر و صادرات عمده ایرک به شورس

واحد: هزار ریال

سال	پنجاهم	خشتبار	پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم	پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم	کثیرا	برنج خوراکی	رود و درخت	لحم و پوست و استخوان	جمع	کل صادرات
۱۹۲۱-۲۲	۱۲۰۰	۵۰۵۵	۲۰۳۹	۱۱۸	۷۹	۵۵۵۱		۳۰۲۲	۱۲۶۵۹	۲۶۰۰۰
۱۹۲۲-۲۳	۱۰۵۱	۹۰۴	۳۰۳۹			۱۰		۱۹۳	۴۲۵۱	۶۲۰۰۰
۱۹۲۳-۲۴	۱۱۳۰	۴۷۳۲	۳۰۷۳	۱۱۸		۵۵۵۱		۳۰۲۲	۱۶۴۹۷	۱۵۸۰۰۰
۱۹۲۴-۲۵	۱۲۰۳	۴۶۳۷۲	۵۴۴۴	۱۵۰		۳۹۰۸۳		۷۵	۱۴۹۷۴۶	۲۴۵۰۰۰
۱۹۲۵-۲۶	۱۲۰۴	۵۷۰۵۸	۱۶۸۵	۱۰۰		۴۳۱۸۴		۱۳۹۷	۱۶۰۷۲۱	۲۸۱۰۰۰
۱۹۲۶-۲۷	۱۳۰۵	۵۳۰۰۰	۳۰۰۰	۱۵۰۷	۹۰۰	۲۰۴۴۰	۳۴۰		۱۰۵۲۸۰	۱۶۴۰۰۰
۱۹۲۷-۲۸	۱۳۰۶	۴۰۸۳	۳۲۰۰	۱۰۱۳	۲۴۷۰	۴۶۹۶۰	۵۵۰		۱۴۳۱۰۰	۱۹۹۰۰۰
۱۹۲۸-۲۹	۱۳۰۷	۵۰۷۹۰	۴۱۰۰	۱۲۱۷	۲۲۰۹۰	۲۸۸۱۰	۱۰۸۰		۱۲۱۴۴۰	۱۶۶۰۰۰
۱۹۲۹-۳۰	۱۳۰۸	۳۸۸۹۷	۴۸۰۰	۱۴۰۹۲	۱۸۲۷۰	۳۳۰۹۰	۱۵۰۰		۱۱۴۰۴۹	۱۴۸۰۰۰
۱۹۳۰-۳۱	۱۳۰۹	۳۰۵۳	۲۰۰۰	۲۲۴۰۷	۱۴۸۶۰	۳۱۹۲۰	۱۵۰۰		۱۰۶۶۸۷	۱۵۹۰۰۰
۱۹۳۱-۳۲	۱۳۱۰	۱۰۴۲۰۰	۱۱۳۰۰	۲۵۴۰۹	۲۶۲۰۰	۳۳۰۴۰	۳۵۴۰		۲۱۰۴۹۹	۲۵۱۰۰۰
۱۹۳۲-۳۳	۱۳۱۱	۲۰۲۰۰	۱۱۴۰۰	۱۷۱۸۲	۱۹۴۰	۱۵۴۴۰	۲۸۰		۸۹۲۳۰	۱۱۷۰۰۰
۱۹۳۳-۳۴	۱۳۱۲	۲۸۰۷۰	۱۵۰۰	۲۰۳۱۰	۲۵۰	۱۳۴۴۰	۲۱۰		۶۴۰۱۶	۹۰۰۰۰
۱۹۳۴-۳۵	۱۳۱۳	۷۳۷۵۰	۱۸۳۰۰	۲۸۳۵۹	۹۵۹۰	۲۴۹۶۰	۲۰۱۰		۱۷۱۶۶۹	۲۰۳۰۰۰
۱۹۳۵-۳۶	۱۳۱۴	۵۹۰۳۰	۲۱۱۰۰	۲۸۶۶۰	۱۵۱۳۰	۲۲۸۱۵	۴۰		۱۵۲۴۷۵	۱۸۶۰۰۰
۱۹۳۶-۳۷	۱۳۱۵	۸۴۷۱۰	۲۲۲۰۰	۲۹۱۲۵	۳۳۶۴۰	۲۹۸۷۰	۶۸۵۰		۲۱۹۹۲۷	۲۷۰۰۰۰
۱۹۳۷-۳۸	۱۳۱۶	۸۴۱۶۶	۲۶۱۱۰	۲۹۳۳۵	۳۴۶۸۴	۲۵۳۵۰	۸۳۲۸		۲۱۷۴۸۱	۲۳۵۰۰۰
۱۹۳۸-۳۹	۱۳۱۷	۵۲۰۰	۲۶۸۷	۸۱۳۲	۲۵۹۷	۵۶۲۷	۲۵۰۷		۳۴۴۲۱	۳۵۰۰۰
۱۹۳۹-۴۰	۱۳۱۸									
۱۹۴۰-۴۱	۱۳۱۹	۲۸۸۹۸	۴۰۷۸۶	۱۷۲۱	۲۵۱۵۸	۲۵۱۵۸	۳۸۳		۹۶۹۴۶	۱۱۷۰۰۰
۱۹۴۱-۴۲	۱۳۲۰	۲۸۱۲	۴۷۰۱۶	۲۵۰۷۶	۲۳۰۶۳	۲۳۰۶۳			۱۰۴۴۶۲	۱۲۵۰۰۰
جمع	۸۱۷۶۲۱	۳۳۷۸۲۳	۳۵۹۴۵۶	۱۸۳۱۱۹	۶۷۹۶۰	۴۷۰۵۸۲	۱۳۸۰۶	۳۱۲۹۸	۲۲۹۱۶۶۶	۳۲۳۷۰۰۰

فروش يك تن پنبه خام از طرف ايران به شوروی، تاخريد يك تن پارچه پنبه‌ای از همان کشور،
متجاوز از چهار برابر اختلاف به سود شوروی وجود دارد .
ايران چه نفس راحتی می‌کشد !

يك مقایسه همین
جوری

در خاتمه این مبحث نیز بد نیست جدول مقایسه‌ای زیر را تقدیم
داریم .
در جدول شماره ۱۱ ارزش رقمی ماشین آلات و افزاره وارد
شده به ایران از چند کشور مختلف تقدیم می‌شود .

به طوری که ملاحظه می‌شود، با این که در مجموع ۲۱ سال چکوسلواکی ۱۰ سال
کمتر از شوروی به ایران ماشین آلات و افزاره صادر کرده است، مع هذا ارزش آن‌ها تقریباً
مساوی است. و در همین مدت انگلستان قریب سه برابر بیشتر و آلمان قریب شش برابر بیشتر
به ایران ماشین آلات و افزاره صادر کرده‌اند .

لازم به توضیح مجدد نیست که اگر هم شوروی در این زمینه مقام بسیار ممتازی داشت،
باز هم دلیلی نبود بر این که انقلاب را «مضر» اعلام دارد.

آیا یادآوری سودبخشی است که بگوئیم تازه خود همین «ماشین آلات و افزاره هاهم
به مفهوم عواملی که تعیین کننده آزادی و استقلال ایران باشند ، نبوده‌اند؟ آخر بسیاری از
همین کالاهای نیز شامل جره‌انقال و سنگ سنباده و امثالهم می‌باشند.

جنگل طرح روابط
بازرگانی به شوروی
می‌دهد!

همین‌جا معلوم کنیم که اگر شوروی اصولاً با دولت ارتجاعی -
وابسته ایران تماس نمی‌گرفت و فقط با انقلاب به عنوان نماینده
ملت ایران رابطه‌ای تجارتنی نیز برقرار می‌کرد ، می‌توانست
چه کالاهائی را به دولت موقتی انقلاب جنگل بفروشد و در عوض

چه اجتناس و کالاهائی را از حکومت انقلابی بخرد.

اگر فراموش نشده باشد، می‌دانیم که در بحبوحه توطئه‌گری‌های شوروی و پادوئی-
های ماجراجویانه احسان‌الله خان‌ها و خالو قربان‌ها که سرانجام به کودتای انقلاب شکن
رشت منجر شد، هیأتی از طرف میرزا کوچک جنگلی به شوروی عزیمت شد تا ضمن رسانیدن
نامه خصوصی میرزا به شخص لنین و ملاقات حضوری و خصوصی با پیشوای شوروی (که هرگز
تحتقیق نپذیرفت) ، از تنص قراهای شوروی و انقلاب که توسط نمایندگان شوروی در جنگل

ارزش رسمی ماشین آلات و افزاره
دارداتی لریش از شوروی، آلمان، انگلیس، و چکوسلواکی

جدول شماره ۱۱

واحد: هزار ریال

سال	شوروی	آلمان	انگلیر	چکوسلواکی
۱۳۰۰=۱۹۲۱-۲۲				
۸۳۱۳۰۱=۱۹۲۲-۲۳			۱۰۴۸۲	
۱۵۱۱۳۰۲=۱۹۲۳-۲۴		۱۹	۶۲۶۰	
۴۵۸۱۳۰۳=۱۹۲۴-۲۵		۱۷۴۴	۱۱۴۰۶	
۲۲۸۲۱۳۰۴=۱۹۲۵-۲۶		۲۵۹۷	۸۶۶۲	
۴۲۰۱۳۰۵=۱۹۲۶-۲۷		۲۴۸۰	۱۸۴۶۰	
۶۵۰۱۳۰۶=۱۹۲۷-۲۸		۲۳۳۰	۱۷۴۱۰	
۱۰۳۲۱۳۰۷=۱۹۲۸-۲۹		۴۷۷۰	۱۴۲۰۰	
۲۵۰۹۱۳۰۸=۱۹۲۹-۳۰		۴۴۴۵	۱۱۶۹	
۲۳۸۰۱۳۰۹=۱۹۳۰-۳۱		۲۸۴۱	۱۲۵۳	
۳۶۲۰۱۳۱۰=۱۹۳۱-۳۲		۱۳۱۷۷	۲۱۳۶	۳۳۹۷
۳۱۲۱۱۳۱۱=۱۹۳۲-۳۳		۱۱۷۳۷	۷۱۵۴	۷۶۶
۱۱۴۰۱۳۱۲=۱۹۳۳-۳۴		۱۷۸۸۰	۶۰۵۰	۱۱۳۹۰
۱۶۲۰۱۳۱۳=۱۹۳۴-۳۵		۱۴۰۰۰	۸۶۴۰	۱۴۷۰۰
۴۱۸۰۱۳۱۴=۱۹۳۵-۳۶		۳۰۳۵۰	۱۷۶۰۰	۱۱۲۵۰
۴۱۲۸۱۳۱۵=۱۹۳۶-۳۷		۴۴۶۷۵	۶۱۵۳	۲۱۸۸
۱۴۰۷۷۱۳۱۶=۱۹۳۷-۳۸		۱۶۲۳۲۷	۶۷۰۱	۷۳۹۳
۶۳۱۰۱۳۱۷=۱۹۳۸-۳۹		۲۹۱۰۱	۴۳۲۶	۱۳۵۶
۷۱۹۱۳۱۸=۱۹۳۹-۴۰		۱۴۷۷۴	۱۴۰۲	۶۵۸
۳۷۶۳۱۳۱۹=۱۹۴۰-۴۱		۲۶۳۱۵	۱۰۷۵	۹۳
۳۲۳۰۱۴۲۰=۱۹۴۱-۴۲		۲۷۷۱۱	۴۱۰۰	۱۷۶۹
جمع	۵۵۸۷۳	۳۱۳۲۸۳	۱۵۴۶۶۹	۵۱۹۶۰

انجام شده بود و انجام می شد، شکایت کنند و ضمناً توجه جدی و مساعد دولت شوروی را اختصاصاً به انقلاب ایران معطوف دارند .

اما این هیأت در خلال همان ایامی که در مسکو بود، نامه ای برای آقای چیچرین کمیسر امور خارجه شوروی می فرستد که در آن گشایش باب روابط بازرگانی و تجارتی را بین شوروی و دولت انقلابی، رسماً خواستار می شود .

این اقدام که به سهم خود نمودار روشنی از هوشیاری عمومی جنگل می باشد، علاوه بر این که خود به خود مؤید آن است که جنگل متوجه لب و لوجه آب افتاده شوروی برای ارزش های تجارتی شده است و لذا فوراً از خود انعکاسی مناسب نشان داده است، در عین حال سندی است که در حد خود رسواگر ماهیت پلید سیاست شوروی نیز هست. سندی که از روی آن می توان فهمید که اگر شوروی به يك سازش جهانی بایرینانیا دست نرده بود، تا در خلال آن موضوع ایران را نیز حل و فصل کرده باشند، می توانست همان مقدار، وجهه بسیار آن مبالغه را که از روابط بازرگانی با دولت منحل ایران عایدش می شد، از طریق ارتباطات تجارتی با حکومت انقلابی جنگل تحصیل کند .

مقابل نوع و نسبت کالاهای عمده صادراتی و وارداتی شوروی و ایران را در خلال سال های ۱۳۰۰ الی ۱۳۲۰ مطالعه کردیم و اینک لازم است که نوع کالاها و چگونگی تقاضای جنگل را درباره روابط تجارتی بین انقلاب و شوروی نیز مطالعه کنیم .

این است نامه هیأت اعزامی جنگل به چیچرین کمیسر امور خارجه شوروی، در باره چگونگی روابط بازرگانی و نوع کالاها و اجناس مورد معامله:

مسکو

۱۲ اوت ۱۹۲۰

از طرف شورای کمیسرهای جمهوری سوسیالیستی ایران، با داشتن اختیارات تام، مایلیم راجع به مسائل زیر با شورای کمیسرهای دولت سوسیالیستی شوروی وارد مذاکره شویم :

۱- مبادله مواد اولیه برنج - پنبه - میوه جات - خشکبار - پوست - در مقابل پول نقد (قران) - پول مزبور برای ترویج قشون سرخ ایران به مصرف خواهد رسید.

۲- طلبه برای چاپ اسکناس و اسناد بهداشتی.

۳- تأسیس کارخانه پارچه بافی در رشت.

۴- راجع به تأسیس يك کارخانه قندوشکر .

۵- تأسیس کارخانه اسلحه سازی در کابلان .

- ۶- احداث خط آهن تا تهران.
 - ۷- حل مسأله مربوط به مبادله کالا.
 - ۸- ترانزیت کالای ایران به خارجه و اجناس خارجه برای ایران ، مانند دواجات و ماشین آلات و غیره.
 - ۹- ماشین زراعتی.
 - ۱۰- کارشناس مالی و ذاعتی و معرفه الرضی .
 - ۱۱- تهیه لوازم نظامی برای احتیاجات قشون ایران .
- چنانچه قیمت اجناس با نقره باطلای غیر مسکوک پرداخته شود ، در این صورت باید ماشین سکه زدن پول نیز اضافه شود.

بد نیست یاد آور شویم که محتوی ردیف ۸ همان حرفی است که مسیو روتشتین به نام «ارتباط ایران با تمام دنیای خارجه» از آن یاد فرمودند.

ملاحظه می شود که چگونه اولین طرح مورد مذاکره درباره معاملات بازرگانی که از طرف انقلاب با شوروی در میان گذاشته شد ، تا چه حد نسبت به روابط تجارتی شوروی با دولت قاسم ایران ، انقلابی و مترقی بوده است. مهمان دولت سازش کار شوروی از چنین طرحی استقبال نکرد و در عوض به خاطر سازش جهانیش با انگلیس ، دست خونین دولت ایران را قشرد.

به نظر دولت شوروی يك چنین رابطه ای گویا «درجه ای که برای حیات ایران لازم»

باشد ، محسوب نمی شد.

مسیو روتشتین نامه تباہ کننده و ضد انقلابی خود را این طور ادامه

ادامه دهیم

می دهند:

اگر تقاضا نامه (تقاضا نامه میرزا) به همان فرمی که نوشته شده بود و رفیق کلاشراف به من رسانیده باقی می ماند، گمان می کنم تا يك اندازه ای قابل قبول بود ، چه از نظر دولت و چه از نظر من. البته شما ملتفید که تقاضای شما به همان ترتیب (هم) که توسط کلاشراف پیشنهاد کرده بودید، در ظرف يك شب انجام پذیر نیست و مدت و کشمکش می خواهد. یقیناً شما (هم) منتظر اجرای کامل آن ها پیش از دست کشیدن از عملیات و تخلیه راه رشت نبودید . به همین جهت از من هم منتظر اجرای

فوری آنها نباشید. زیرا بدون عقده و بدون مراجعه به مقامات دولتی قابل تحسین نیست.

من گمان می‌کردم در زمینه درخواست‌های ارسالی به وسیله کلاشراف، امکان توافق نظر هست. اما پیشنهادات دیگری به وسیله رفیق سمدانه درویش فرستاده‌اید که اجراشان مشکل‌تر است.

همان‌طور که قبلاً بیان شد، متأسفانه ما از محتوی پیشنهادات میرزا که توسط جناب کلاشراف ارسال شده بود، اطلاعی نداریم و لذا مجبوریم بررسی خود را از بالای سر این قسمت ادامه دهیم.

آنچه خود سوار که کلفت توطئه را نشان می‌دهد این است که مسیو با زهم اما می‌آورند تازه پیشنهاداتی را هم که توسط جناب کلاشراف فرستاده شده بود و گویا مورد توجه آن حضرت نیز واقع شده بود، نه به سورتی مساوی، بلکه در تحت شرایطی کاملاً نامساوی قابل قبول و انجام پذیر اعلام می‌دارند. شرایط نامساوی‌ای که نتیجه آن نه انجام پیشنهادات، بلکه به آتش انداختن پیشنهاد دهندگان بود.

مسیو من ردیگ پارچه و کامل پیشنهاداتی که توسط سمدانه خان درویش ارسال شده بود، تبه‌کارانه موافقت خود را با پیشنهاداتی که توسط جناب کلاشراف رسیده بود اعلام می‌دارند و تازه در این باره نیز اضافه می‌فرمایند که: «گمان می‌کنم که تا یک اندازه قابل قبول بود». و همان دم نیز می‌افزایند که بدیهی است تحقق یافتن همان «یک اندازه‌ای» هم که نسبت به آن «گمان» احتمالی دور می‌رود، کار «یک شب» نیست، بلکه «مدت و کشمکش»ها لازم دارد. ولی از آن جا که به هر حال نمی‌توان اوضاع را به همین منوال که هست رها کرد و طرفین مختاصه را در خلوت خود به سکون فراخواند تا این «مدت و کشمکش» بگذرد و نتایج خود را عرضه بدارد، لذا ضرورت دارد که پیشاپیش انقلاب شرایط ضد انقلاب را عملی کند، تا بعدها سرفروست آن «یک اندازه» احتمالی را شاید بتوان محقق گردانید. اما شرایط ضد انقلاب کدام است؟ ۱- تخلیه راه رشت. ۲- دست کشیدن از عملیات انقلابی. ۳- دخالع سلاح، نیروهای انقلاب. ۴- کنار کشیدن به نقطه‌ای از جنگل.

مفهوم نظامی - سیاسی این کلمات چیست؟ این است که ابتدا معنی پوست‌کنده وضع قوا در تمام زمینه‌ها به ضرر، به ضرر، و به ضرر کشنده

انقلاب تغییر یابد ، شد انقلاب ستون فقرات و قلب انقلاب را تصاحب کند و آن وقت پس از « مدت ها کشمکش » و چك و چانه زدن مسیو سفیر سراپا حسن نیت شوروی (البته نسبت به انقلاب) پیشنهادات انقلاب از طرف ضدانقلاب و تا يك اندازه ای ، و آن هم با احتمال دوگمانه ، مورد قبول واقع گردد ؛

برای پاسخ به يك چنین سخنانی در محله های ما اگر بخواهند خیلی اطو کشید ، و با قاشق و چنگال جواب دهند ، می دانید چه می گویند ؟ می گویند : برو نآمد ؛

آخر فقط يك ضد انقلاب خر لازم است که پس از خلع سلاح ، انقلاب ، پس از دست کشیدن ، انقلابیون ، عملیات ، انقلابی ، و پس از « تخلیه راه ، و جاده اصلی و استراتژیکی نهضت ، تازه بیاید و درباره پیشنهادات دوران کیا بیای انقلاب حتی حرف هم بزند .

آخر وقتی که انقلاب دندان ها و ناخن های خود را از دست داد ، دیگر زمینه ای باقی نخواهد ماند تا ضد انقلاب به حساب آن مجبور شود که با انقلاب از در ماشات وارد شود . بدیهی است در چنین سورتی ، یا آنآ انقلاب را در سلاخ خانه استعمار - ارتجاع پوست می کنند و به دروازه های تأدیب خلق آویزان می کنند و یا هم چون شیران به دام افتاده ، در قفس می اندازند و نمایش می دهند ، تا هر طفل رقیق ماسی و اقلیجی هم بتواند به طرف آن پوست گردو و سنگ پرتاب کند . در این حالت است که انقلاب را نیز هم چون « بوکاجف » در قفسی آهین به نمایش خواهند گذاشت ، تا هر افسر قرطی و نثری بتواند استخوان های پس مانده غذای خود را در جلوی او اندازد و آشغال به سر و رو ، و پوزمایش بمالد ؛

وقتی که انقلاب خط اصلی و ارتباطات خود را تحویل ضد انقلاب داد ؛ وقتی که انقلاب نیروهای ضدانقلاب را تا به اعماق سینه خود ریل کشی کرد ؛ و وقتی که انقلاب سلاح های خود را دودستی تقدیم ضد انقلاب کرد ، در این صورت دیگر ادامه مذاکره و یا آغاز مذاکره از طرف ضد انقلاب ، حماقتی است که هرگز سورت نخواهد گرفت .

حرمت عهد نامه ها احترام به قول و قرارها حد اکثر فقط در تحت شرایطی مساوی ، شرایط مساوی نیروها و قدرت آتش و غیره است که امکان پذیر می باشد . و گرنه ازوجوه يك تضاد ، هرگز وجه نیرومند و مقتدر آن حرمتی برای امضای خود قائل نخواهد شد ، تا چه رسد به اقوال شفاهیش ، و خصوصاً تا چه رسد به این که اصولاً نه قولی و نه قراری ، هیچ کدام سورت نگرفته باشد و فقط قرار شده باشد که بعدها قول و قراری را بهم بگذارند ، و تازه این قرار برای قول و قرار را هم یکی دیگر از قول وی گذاشته باشد .

۱- برداشتی است از فہام « توفان » که در تهران به نمایش گذاشته شده بود .

پس از هر گونه قرارداد و عهدنامه‌ای پس از هر گونه امضاء و پیمانی، هنگامی که متادول قوا به شکلی تعیین کننده به هم بخورد، این تنها طرف ضعیف است که به پیمان پوسیده موافقت نامه‌ها و قراردادها متوسل می‌شود و آء وزاری راه می‌اندازد، و گرفته طرف قوی با ریس یا گذاشتن همه امضاءها و پیمان‌ها، رقیب را همانند خاک رویه و زباله از سر راه خود جاروب می‌کند و همه امکانات را در انحصار خویش درمی‌آورد. تضاد چیزی نیست که به قول و قرار بتوان آن را حل کرد.

قدرت عهدنامه‌ها را به اجرا می‌کشاند، نه ضعف

دشمن تنها در صورتی که کارد حریف را بر حلقوم خویش ببیند و تنها در صورتی که قدرت روحانی آنی از چنین مهلکه‌ای را نداشته باشد، حاضر به دادن پاره‌ای امتیازات می‌شود. و آن هم فقط بدین حساب که بتواند فعلاً از هر که خود جلو گیری کند. کارد را از گردن خویش دور سازد، تا به‌دها بتواند با تقویت بنیه و موقعیت خویش، نه تنها دشمن را از پنجه حریف بیرون بکشد، بلکه زمینه‌ای بچیند که خود پنجه را نیز قطع سازد. و بی‌شبهه وقتی که دیگر نه تنها کاردی، بلکه همچنین پنجه‌ای و دسئی برای گرفتن خنجر در بین نبود، دگمانه ابلهانه و یا خائنه‌ای است که طرف هم چنان امتیازی خواهد داد. دیگر زمانی رسیده است که خرخره این یکی به دست آن یکی بیفتد و کارد بر بالای آن پرر زند.

حدود امتیاز

اصولاً انقلاب هرگز نمی‌تواند با دادن امتیازاتی اساسی، عمده، و تعیین کننده، پیروزی را به دست آورد. و به عکس، انقلاب با گرفتن این گونه امتیازات است که می‌تواند به طرف پیروزی گام بردارد و آن را تصاحب کند. ضرورت‌هایی که اغلب انقلاب در آن گرفتار می‌شود، تنها باعث می‌گردد که انقلاب نه با مذاکره درباره دادن مواضع اصلی و فرعی و سلسله پی و اعصاب خویش به دست دشمن، بلکه با مذاکره در باره قبول آتش بس، استقرار تقریباً در همان محل‌هایی را که طرفین در آن اردو زده‌اند موافقت به عمل آورد و خود را از بحران‌های داخلی و عمومی موجود نجات بخشد و یا نقشه‌ها و برنامه‌های مورد نظر خویش را پیاده کند. روشن است که در این صورت انقلاب چندان چیزی از دست نداده است، بلکه تقریباً چیزی به دست نیاورده است. ولی وقتی که انقلاب حاضر شود که خطوط اصلی و جریان‌های جغرافیائی و اقتصادی و استراتژیکی خود را به عنوان امتیاز به ضد انقلاب پیشکش کند و علاوه بر آن حاضر شود که سلاح‌هایش

را تحویل دهد و نفرائش را مرخص سازد ، مفهومش این است که دیگر كرك انقلاب به يك باره ریخته است . و وقتی كه كرك انقلاب ریخت ، بكسرمای ساده آن را خشك خواهد كرد ، و بدنبال آن یخبندان خلق در كنار اهیپ مردامه ، ارتجاع - استثمار آغاز خواهد شد .

پیشنهادهای جنگل ضمن توجه به این اصول تنظیم شده بودند . ولی مسیو روتشتین وظیفه دیگری داشتند . تصادفی نیست كه جناب نام برده دائماً ، و حتی قبل از هر گونه مذاکره و قراردادی دست كشیدن از عملیات و تخلیه راه رشت ، را خواستار می شدند .

جنگل انقلاب ، و شوروی ضد انقلاب را می خواست . این دونوع هدف و دو نوع سیاست بود . و شكست نیست كه شوروی به يك باره بر روی همه پیشنهادهای جنگل ضربدر سرخ كشید . حتی بردوی پیشنهاداتی كه گویا « گمان » می كرد ، تا بك اندازه ای قابل قبوله باشد .

شوروی و همیزهای خیانتش انگلیس - ارتجاع ، به درستی به

ادامه دهیم

جان پیشنهادات جنگل پی برده بودند . بیهوده نیست كه جمعا

نیز از حتی صحبت كردن در حوالی آن ابا داشتند . به همین دلیل است كه مسیوروتشتین با حالتی تمجب آلود ، به طوری كه گویی می خواهد به میرزا بكوید كه انسان از این پیشنهادات غیر منطقی و مسخره تو شاخ در می آورده در باره طرح پیشنهادی انقلاب این سان جمله سازی می كنند :

شما می خواهید قزاق های ایرانی عیب بنشینند و ایادت گیلان را بالتمام

در دست شما باقی بگذارند ، می خواهید كه حكومت گیلان در دست یکی

از دوستان نزدیکتان باشد و به او حكومت بالاستقلال این ایالت داده

شود ، همچنین می خواهید منافع این ایالت مطلقاً راجع به شما باشد . الخ .

گذشته از این كه همچوا شدن ایالتی مانند گیلان چه اندازه برای

آزادی و ترقی این ملت نافع یا مضر است ، می خواهم اشاره كنم كه

قبول يك چنین تقاضا ، از برای هیچ دولتی میسر نیست . وقتی

كه دولت شوروی در سال ۱۹۱۹ حاضر شد كه سازش كارانه جنوب را به دنیكین ،

و سیری را به دكلچاكه واگذار كند ، از روی لاعلاجی بود و مسائل مهمی

اورا به این كار وادار می كرد ، آیا می توان امید داشت كه دولت ایران با وجود

این كه از شما شكست نخورده حاضر شود كه مملكت و قدرت دولتی

را این طور تقسیم كند ؟ من وقتی يك هم چو معامله ای را به نخست

وزیر فعلی (قوام السلطنه) پیشنهاد كردم ، به كلی آن را رد كرد .

در این صورت از برای من واضح است که بایک چنین شرایطی اگر در
اجرایش مصر باشید ، صلح در میان شما و دولت امکان پذیر نیست .
این را هم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیویزیون قزاق ، رضا خان
سردار سپه ، چندین بار از من اجازه خواست که این مسئله را به دستور
قوام السلطنه به زور اسلحه پایان دهد ، هر بار من از او جلوگیری کردم
و وعده دادم مسئله گیلان را بدون خونریزی حل نمایم . چنانچه
حالیه بعد از رد قطعی پیشنهادات شما از طرف دولت ، من خود را کنار
کشیده اعلامی نمودم که در کارهای داخلی ایران مداخله ای ندارم ، یورش
قزاقها به فرونت شما حتمی بود . و گیلان مبدل به يك صحنه جنگ داخلی
و خونریزی ملی می شد . اما من این کار را نمی توانم بکنم . به علت احساساتی
که چه نسبت به شما و چه نسبت به ملت ایران دارم ، همان وقت من به نخست
وزیر پیشنهاد کردم آخرین اقدام را که متضمن يك تخفیفی هم نسبت به شما
باشد ، به عمل آورد . این است که این نامه را می نویسم . پیشنهاد به قرار زیر
است :

به طوری که ملاحظه می شود در سطور اول این قسمت از نامه ،
شگفتی ای آهر بمنافه !
مسئور و متعین مقاصد و نظریات پیشنهادی میرزا را به وضعی سرشار
از شکنتی و تعجب تکرار می فرمایند و سرانجام از همه آنها این طور نتیجه می گیرند که
اولا این پیشنهادات اصولا پیشنهاداتی تجزیه طلبانه اند و به همین دلیل ، ثانیا هیچ دولتی
زیر بار آن نخواهد رفت .

تجزیه و وحدت
منفور و مقدس

۹- درباره اولای ، بی آن که بخواهیم بادی از سالهای ۲۵-۱۳۲۴
بکنیم ، لازم است همین قدر یادآور شویم که وحدت و تجزیه
قسیه ای نیست که پیوسته حالت وحدت مقدس و حالت تجزیه
منفور باشد .

بین جدانشدن قطعه ای از پیکر يك کشور به وسیله استعمار و قوای ضد انقلابی ، با جدا
شدن يك قسمت از کالبد يك مملکت به وسیله قوای انقلابی ، از ریشه فرق است . اولی مطرود
و دومی مقدس است . در حالت دوم این دیگر و وحدت ملی ، نیست که مورد تهدید قرار

می گیرد، بلکه به عکس، این وحدت ملی است که آغاز می شود و متقابلاً این وحدت استعمار را ترجیح است که مورد تجزیه واقع می گردد.

انقلاب نمی تواند مناطق استقرار خود را در کوهستان ها برگزیند و در ابرها لانه بگذارد. طبیعتاً انقلاب پیوسته گوشه ای از مملکت را دیر یا زود، به هر حال از دستبرد شد انقلاب جدا می کند و سناد جغرافیائی خویش می سازد و آهسته آهسته گسترش می یابد. آیا به يك چنین حرکتی که هر انقلابی ناگزیر از انجام آن است می توان نام تجزیه طلبی را بدون این که غرضی شد انقلابی در کنه آن نهفته باشد، داد؟

بدیهی است که انقلاب تجزیه هم می کند. ولی همین تجزیه است که بنیان وحدت واقع می شود. و مسلماً هر قدر هم شد انقلاب وحدت ایجاد کند، در واقع همان وحدت است که عین تجزیه است.

محال انجام شده ۴- و اما در باره ثانیاً، یعنی درباره این که هیچ دولتی در ایران حاضر به قبول چنین پیشنهادی نیست که ایالتی همانند گیلان، گویا تجزیه شود.

برای کشف سحت و سقم این فرمایشات پیمبرانه جناب رسول شوروی، فقط کافی است که نگاهی هر چند سطحی، به هر حال فقط نگاهی به نقشه ایران سد، سد و پنجاه سال قبل و اکنون بیندازیم تا به سادگی ببینیم که چگونه هفده شهر قفقاز، سراسر ترکستان و افغانستان و بحرین، قسمت هایی از بلوچستان و ریاز بکر و غیره، در « وحدت » جغرافیائی و وحدت ملی، ایران قرار داشتند و دولت ها و شاهان ایران، یعنی همان دولت ها و شاهانی که به زعم مسیو روتشتین محال است که زیر بار تجزیه ایران و تجزیه قدرت دولت بیروند، نه تنها تجزیه يك يك آن ها را به سادگی تحمل کردند، بلکه هم چنین در محدوده باقی مانده نیز استعمار را دعوت کردند که هر چه منابع و ذخائر با سرغ وجود دارد، به یغما ببرد. از این رو دیگر شرافت و عاطفه ای ملی در دولت ها و فرمانروایان ایران دیده نمی شود که نسبت به این یا آن قسمت از خاک کشور دارای احساساتی ملی باشند. و اگر هم بهش هائی وجود داشته باشد، این احساسات درست ضد ملی و خائنانه خواهند بود.

مسیو علت عدم استقبال دولت ایران را از پیشنهادات میرزا این شکست ! موضوع اعلام می دارند که دولت ایران از انقلاب شکست نخورده

است . ولی چقدر خوب بود که حضرت ایشان ضمناً معنی شکست را هم بیان می فرمودند . مگر تنها وقتی که یکی از طرفین کشمکش به کلی محو و نابود شود ، تازه آن گاه است که شکست خورده است ؟

شکست هم نسبی است . همین که انقلاب ایران با حرکت انفرادی میرزا آغاز و اکنون رشت در تیسرف نیروهای جنگل است ، خود هم دلیل شکست است و هم دلیل پیروزی . شکست شد انقلاب و پیروزی انقلاب .

بدیهی است که شد انقلاب هنوز از انقلاب شکستی تعیین کننده و فانی نخورده بود . ولی در عوض اگر ارتجاع - استعمار چنان شکست نابی خورده بود که به کلی نابود و منحل شده بود که اصولاً دیگر طرح چنین پیشنهاداتی زمینه نداشت و مطلقاً ایلها نه می نمود .

جناب سفیر چیز دیگری می خواهند بگویند که گویا رویشان نمی شود . می خواهند بگویند که با شرایط جدیدی که پیش آمده است ، یعنی شرایطی که از یک طرف حاکی از تسکین و ضعف گذشته قوای انقلاب و از طرفی دیگر نتیجه وحدت شوروی - ارتجاع - انگلیس است ، دیگر « دولت ایران » مطمئن شده است که می تواند بدون دادن کمترین امتیازی همه چیز را به دست آورد و در نتیجه به هیچ وجه به زیر بار پیشنهادات جنگل نخواهد رفت . این حرف منطقی و درستی است ، ولی مسیوی نام برده این اصل درست را بدان صورت مضحک و مسخره عرضه می کنند . چه می شود کرد ، طغیانی دیپلمات نیست !

پس دولت چه می بایستی می کرد ؟ البته اگر شوروی نه به عنوان وکیل مدافع دولت ضد ملی ایران ، بلکه به صورت دوست و یار وفادار انقلاب ایران ، دیپلماتی خویش را پی دیزی و اجرا می کرد و به جای این که از تمام قدرت و نفوذ مادی و معنوی خویش به ضرر انقلاب استفاده کند ، این امکانات و نیروها را در جهت منافع ملت ما به کار می انداخت و بریتانیا و دولت فاسد ایران را به سهم خویش به قبول پیشنهادات جنگل وادار می کرد ، دیگر ضرورت نداشت که نماینده مختارش با مسخرگی بنویسند : « من وقتی يك هم چو معامله ای را به نخست وزیر فلی (قوام السلطنه) پیشنهاد کردم ، به کلی آن را رد کرد » . مگر قرار بود که با اشتیاق و شوروی فوق العاده در راه استقبال آن سر و دست بشکند ؟

اما باید پرسید چگونه است « معامله ای را » که حضرت اشرف قوام السلطنه برادر خلف و ثقیل الدوله عاقد قرارداد ایران فروشانه

وحدت عمل

۱۹۱۹ « به کلی رد » می کنند ، شوروی نیز « به کلی » مردود می داند ؟ آیا جز این است که آب شوروی و رژیم خائن ایران و امپراطوری بریتانیا ، علیرغم منافع و حقوق مردم ما و علیرغم زندگی و هدف انقلاب ضد استعماری ایران ، در يك جوی حرکت می کرده است ؟ سؤالی است که تاریخ برای پاسخ به آن فقط يك کلمه را ذخیره کرده است : نه ! نه ، جز این نیست !

صلح !
جالب این جاست که « صلح » بینوا نیز در این دسیسه چینی ها پایش هم چون سایر توطئه ها به میان کشیده می شود . مسیو سفیر اعلام می فرمایند : « در این صورت » که « نخست وزیر فعلی (قوام السلطنه) پیشنهاد انقلاب را « به کلی رد » کرده اند ، دیگر برای من (جناب روتشتین) « واضح می باشد که با يك چنین شرایطی اگر در اجرای پیشنهادات خود مصر باشد ، صلح در میان شما و دولت امکان پذیر نیست ».

مسلماً برای قیام مسلحانه مردم ایران ، « صلح » بین انقلاب ملی و دولت ضد ملی قابل تقدیس و احترام نیست . و جنگل نه به خاطر « صلح » بادستگاه فاسد ایران و امپریالیسم حامیش ، بلکه برای جنگ با این رژیم منحط ملت فروش آغاز شده بود و می توانست ادامه یابد . صلح بین آن که غارت شده است و آن که غارت کرده است ، سلحی است که هرگز مورد تقدیس طرف غارت شده واقع نخواهد شد . فقط جنگ و تنها جنگ است که می تواند دائماً فکر آن که را که حقش را به زور غصب کرده اند ، به خود جلب کند . خدای را که شتم دیده در ممبد زندگی خویش مورد تکریم و ستایش قرار می دهد ، خدای جنگ و انقلاب است ، نه صلح و آرامش . و لذا برای انقلابیون ایران « صلح » با دولتی که قبان داری فروش هستی ملت را عهده دار می باشد ، نمی تواند « مورد تمجید و تقدیس قرار گیرد . به اضافه اصولا انقلاب به این دلیل راه نپخته بود که با دولت خائن ایران « صلح » کند ، بلکه ملت بدین دلیل به زیر اسلحه رفته بود که با خائنین بهجتکد ، با این همه ضرورت های سیاسی ، تشکیلاتی ، نظامی و غیره باعث شده بود که انقلاب يك دوره صلح و آرامش را در مرزهای جغرافیائی خویش برای رسیدگی و درمان امراض ددونی نهشت طلب کند . امراضی که هر گونه عملیات انقلابی سود بخش و تمیین کننده ای را از انقلاب سلب کرده بود . این ها عواملی بودند که « صلح » با اهریمن را برای اهورامزدا واجب و ضروری ساخته بود . و خصوصاً همین ضرورت و « لاعلاجی » بود که به دست شوروی که خود نیز یکی از همان عوامل جدی مریش کشنده انقلاب بود ، فرست داد تا به انقلاب فشار وارد کند و جداً تهدید کند که با ارائه این گونه

پیشنهادات از طرف جنگل وعدم قبول در بست پیشنهادات شوروی توسط انقلاب، امید داشتن به این که بازم صلح در میان نهضت ملی و دولت شد ملی ایران، حتی برای لحظه‌ای امکان پذیر است، امیدی عبث و ناشی از ساده لوحی می باشد.

مسیو روتشتین برای این که خصوصاً نشان دهند که چگونه چنین صلحی دائماً مورد تهدید می باشد و چگونه چنین صلحی برای چندین سال که پیشکش، حتی برای چشند هفته و چند روز هم دوام نخواهد داشت، بدون مغربی بدین ترتیب اصحاب انقلاب را در فشار می گذارند:

این راهم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیوبزیون قزاق رضا خان سردار سپه چندین بار از من اجازه خواست که این مسأله را به دستور قوام سلطنته، به زور اسلحه پایان دهد. هر بار من اذوا جلوگیری کردم و وعده دادم مسأله کیلان را بدون خون ریزی حل نمایم.

بسیار متأسفیم که به خاطر محظورات زمانی نمی توانیم در این شوروی متعهد میشویم که به جای شمشیر خاوق المعاده ای پیش آمده بود که دریمی که چند ماه پیش حتی حاضر با پنبه سر ببرد. به رسمیت شناختن دولت شوروی نبود واجباتاً نمایندگان آن را نیز سر به نیست می کرد، اکنون تا بدان حد خود را با شوروی ایتیم و یک کاسه می یابد که حتی اردو کشی های نظامی خود را با اجازه آن دولت انجام می دهد، و با به عکس، انجام نمی دهد؟

به اضافه توجه به این نکته آموزنده است که جناب نماینده مختار شوروی رسماً اعلام می دارند و وعده دادم، همان کاری را که نیروهای قزاق، می خواستند و به دستور قوام السلطنته و علیه انقلاب ایران و از طریق زور اسلحه، انجام دهند، من «بدون خون ریزی» عملی کنم.

پس از تمام این گرافها و دسیسه هاست که مسیو روتشتین در بیجه خون ریزی ملی! قلب حساس و عارفانه خویش را می گشایند و از احساسات رفیق مسیحانه ای دم می زنند که شاید بودا و گاندی نیز مجبور به تعظیم در برابر عظمت ثنائت آن قلب و خواهان سعادت ایران، شوند!

مسیو یادآور می‌شوند که چگونه اگر در يك چنین موقعیتی خود را از میان دولت خائن ایران و انقلاب مردم ماکتار می‌کشیدند، جنگ و خون‌ریزی آغاز، و گیلان مبدل به يك صحنه جنگ داخلی و خون‌ریزی‌های می‌شد.

ای فرشتۀ رؤف!

ای الهه صلح و دوستی!

آموزنده است که مسیو، جنگ بین انقلاب و ضد انقلاب را تحت عنوان «خون‌ریزی ملی» نام‌گذاری می‌فرمایند و لذا آن را مسموم اعلام می‌دارند.

«خون‌ریزی ملی»؛ «خون‌ریزی ملی» یعنی این که هم رژیم و منافسات ایران که با انقلاب دشمن است ملی است، و هم انقلاب که دولت ایران را داپسته به استعمار - ارتجاع می‌داند ملی می‌باشد. و در نتیجه جنگ بین این دو، جز يك فاجعه داخلی، و يك «خون‌ریزی ملی» چیز دیگری نخواهد بود.

تئوری جدیدی است در باره جنگ و انقلاب! تئوری و فلسفه‌ای که خائنین حراف پیوسته در زیر پیشانی و زبان خود ذخیره دارند.

چرا شوروی مایل نبود جنگ سهمناک و پر دوامی بین انقلاب و ضد انقلاب برقرار شود؟ آیا واقعا شوروی چنین محابلی را نداشت؟ آری نداشت. چرا؟ زیرا آغاز يك برخورد نظامی پر دوام و خونین باعث می‌شد که شوروی نتواند هاله دفاع و حمایت از انقلابات جهانی را به گرد سیمای خود تابان نگاه دارد. جنگ وسیع و همه جانبه انقلاب و ضد انقلاب باعث می‌شد که شوروی

چرا شوروی مایل نبود جنگ سهمناک و پردوامی بین انقلاب و ضد انقلاب برقرار شود؟

در برابر چشمان گشوده جهان موضع خود را روشن کند. و چون شوروی می‌خواست که با بریتانیا و دولت فاسد ایران بلاسد، این است که ممنوعیتی را که از اکتبر در زیر بغل گرفته بود به شدت از دست می‌داد. از این رو به شدت کوشش می‌کرد که «تصفیه مسأله گیلان» را بدون «خون‌ریزی» عملی کند. زیرا جنگ انقلابی دارای ندای جهان گیر و پرنفوذی است، که هرگز هیچ سیاستی نمی‌تواند با آن به مخاصمه برخیزد و در عین حال در میان ملل و توده‌های جهان حرمت و احترامی نیز داشته باشد. و شوروی می‌کوشید که وضع بدین مرحله نرسد. شوروی دائما جنگ را عقب می‌انداخت، تا تمام دسیسه های انقلاب شکست مانند تسلیم شدن خالو قریان به دولت مرکزی، و عزیمت احسان‌الله خان به شوروی به نمر برسند، و آن‌گاه اگر هم میرزا حاضر به تمکین نشد، سر او را بدون سر و صدا زیر آب کند.

این برنامه مو به مو اجرا شد. و به همین مناسبت نیز پنجاه جنگل توانست همان دم نقاب تزویر شوروی را بردارد.

« تخفیف »

بزرگوارانه!

پهلوئه نیست که جناب سفیر « سرخ » به کبوتر « سفید » سلج و برادری، استحال می یابد و به خاطر رسالت ملکوتی و آسمانی ای که به همراه خویش آورده اند ، بشارت می دهند : « به علت احساساتی که چه نسبت به شما (میرزا) و چه نسبت به ملت ایران (۲۱) » دارند هرگز نتوانسته اند خود را رامی کنند که از میان دو صف متخاصم انقلاب و ضد انقلاب کنار بروند و در نتیجه ناظر خون ریزی و جنگی ملی گردند. بلکه به نخست وزیر پیشنهاد کرده اند که دست به اقدامی بزنند که « تخفیفی هم نسبت » به رهبر انقلاب ، یعنی شخص میرزا کوچک جنگلی در آن بوده باشد .

و بدین ترتیب يك بار دیگر ترجیع بند پلیدانه ای که عبارت از جدا کردن میرزا از یارانش و انقلاب ، به علت پارهای تضمین ها درباره حیات شخص خودش باشد ، تکرار می کنند. و این قنیه را هم طوری جلو می دهند که گویی همین « تخفیف » نیز ناشی از محبت بی پایان ایشان و دستگاه فاسد ایران است که به صورت صدقه سری به رهبر انقلاب داده می شود . ای میرزا بهشتاب ! شوروی پارتی تو شده تا از ارتجاع - استعمار برای « تخفیف » بگیرد . « تخفیف » جنایت هایی که انجام داده ای . « تخفیف » جنایاتی که مرتکب شده ای . « تخفیف » ضرباتی که « به وحدت ملی » وارد ساخته ای ... پس بهشتاب ، ای مرد جنگلی ! به شتاب و اظهار ندامت کن ! و تا فرست باقی است از این بزرگواری و گذشتی که ثارت می شود مستقیض شو!

پس از تمام این « احساسات » و الطاف گویا اترنا سبولستی پیشنهادات خیانت

است که مسیو روتنن برای اینکه از تایید کلیه فعالیت های خویش پرده برداری کنند، برای این که مقصود خود را از این « تخفیف » گیری روشن سازند ، و بالاخره برای اینکه رسالت آسمانی خویش را در مقام الهه سلج و آتش نشان دهند، پیشنهادات زیر را برای انقلاب و ضد انقلاب که به زعم این فرشته « امنیت » و « صلح » هر دو نیز ملی می باشند ، تنظیم می فرمایند و به جنگل ارائه می دهند :

۱ - قزاق ها عقب بنشینند به طرف تزوین و شما اقواء خود را به جنگل عقب ببرید. به شما اطمینان می دهیم که قزاق ها مجدداً پیش نیایند. همچنین از طرف شما به دولت اطمینان خواهم داد .

۲ - حکومت رشت با توافق ما هر سه خواهد بود. قنصل من در رشت ملتفت خواهد شد که از طرف دولت به شما تجاوداتی نشود. به حکومت از برای حفظ امنیت ، يك قوه جزائی و ژاندارم ، داده خواهد شد .

۳ - همچنین قواء شما باید يك عدد معین باشد که از طرف آن ها برای دولت یا حکومت خطری متصور نباشد. ولیکن آن عده باید برای محافظت شما کافی باشد . معلوم است که نه از برای شما و نه از برای حکومت نباید از خارج کمکی برسد.

۴ - بالاخره به شما و عدد يك مبلغی داده می شود که بتوانید با آن مخارج خود و قواء خود را عهده دار شوید. این مبلغ از تمام ولایات به طور سر شکن جمع آوری می شود. و یا عبارت خواهد بود از این که يك قسمت از مالیات ها را به آن اختصاص دهند .

من يك هم جو پیشنهادی را از هر دو طرف قابل قبول می دانم و با اقتضایات و مقتضیات هر دو طرف موافق می بینم. نه دولت از شما و نه شما از دولت به هیچ وجه و اعمه ای نخواهید داشت . گذشته از این شما دارای قوائی خواهید بود از برای موقعی که دولت ایران به طور قطع خود را به بیگانه بفروشد

روشن است که کلیه آن مقدمات ، تمام آن دوز و کلک ها ، همگی آن تهدید و تسلیم ها و جعلی آن زهد و تنوهای گویا اتر ناسیونالیستی که نماینده مختار شوروی بروزمی دادند، همراه همه گروگذاری های حیثیت انقلاب اکثر و اصول سوسیالیزم و اتر ناسیولیزم فقط برای این امر بوده است که سرانجام پیشنهادات فوق را ارائه دهند و آن ها را به نهضت انقلابی جنگل بقبولانند.

این پیشنهادات که ما قسمت سوم آن را قبلا قدری ارزیابی کردیم، در واقع می بایستی جان تمام اقداماتی باشند که شوروی می گوشتد پس از آن که تیرش از طریق دسیسه کودتای رشت به سنگ خورد ، در کالبد روابط جنش مسلحانه مردم ما و دولت شد ملی حاکم بر ایران و همچنین استعمار انگلیس بدمد .

بدیهی است مادام که تا حدود امکان به بررسی وزیر و رو کردن مواد پیشنهادی شوروی نپردازیم و مادام که حیل ها، ریزه کاری ها ، ابهام ها و بالاخره ماهیت اصلی این پیشنهادات را آفتابی نکنیم، پی بردن به این که شوروی تاجه حد برای قلع کردن و انهدام نهضت انقلابی

۱ - شماره گذاری پیشنهادات در متن نیست . ما برای سهولت بررسی خویش آن ها را شماره بندی کرده ایم.

جنگل بازی گری ها و کوشش های مختلف به سرچ می داد، میسر نخواهد بود. مادام که دانسته نشود درکنه این پیشنهاداتی که علی الظاهر چه بسا منصفانه و لذا قابل انکاء نیز می رسد، چه دنیائی از مکر و پلیدی علیه انقلاب مردم ما نهفته است، هرگز نخواهیم دانست که نقش شوروی در این جریان چگونه بوده است. خصوصاً باین بردن به اعماق این پیشنهادات و رسیدن به ریشه های عمیق و پنهانی آن هاست که می توانیم به خوبی متوجه شویم که این حرف مسیو روتشتین تاجه حد سیمبانه بود که گفت: من به نخست وزیر ایران قوام السلطنه، و به سردار سپه آن، قول دادم همان کاری را که آن ها می خواهند به زور اسلحه انجام دهند، من با مسالمت و دیپلماسی عملی سازم. و خصوصاً در چنین سورتی است که کاملاً متوجه خواهیم شد که تاجه انداز دیپلماسی شوروی در سخنان خود صداقت داشت که از زبان نماینده مختارش در جشن تاج گذاری سلطان احمد شاه، به نام برده قول داد که از هیچ گونه تلاشی برای تسفیه و انهدام انقلاب ایران کوتاهی نکند. و نیز خصوصاً در چنین سورتی است که دقیقاً آگاه خواهیم شد که تاجه میزان سیاست شوروی در اجرای برنامه ای که خود به آن نام راحت کردن دولت ضد ملی ایران از انقلابیون و عملیات آن ها را داد، راستی و درستی برون داده است.

بررسی کنیم:

شبهاتی ظاهری و اختلافی ریشه ای

قسمت اول پیشنهادات شوروی علی الظاهر آن چنان شباهتی با پیشنهاد خود میرزا دارد که انسان پیش از آن که به ته و توی آن راه بیرد، دچار این ابهام می شود که این ماده کپی نزدیک به اصل همان پیشنهاد جنگل است. زیرا محتوی یکی از اصول پیشنهادی میرزا نیز این بود که قوای دولت از فروتن ها به قزوین عقب نشینی کنند، و در پیشنهاد مسیوروتشتین به میرزا نیز مثلاً عین همان نقطه نظر تکرار شده است: «د قزاق ها عقب بنشینند به طرف قزوین». گذشته از این که از لحاظ عملی و سیاسی مابین «به طرف قزوین» با «به قزوین» تفاوت و اختلافی جدی و قابل کشمکش وجود دارد، معیناً کاردی که قاطعانه این دو پیشنهاد را از هم قاج می کند، همین خنجر نیست، بلکه این است که در پیشنهاد ارسالی از طرف جنگل حفظ همه مواضع انقلاب تا آن حدودی که در زمان ارسال نامه وجود دارد، خواستار شده و ضروری تشخیص داده شده است، و حال آن که پیشنهاد مسیوی نام برده، بیخشد، نماینده مختار شوروی، همان طور که از قبل زمینه چینی کرده بودند بر این ستون متکی است که استقرار انقلاب در مواضع تحت تصرفش تجزیه طلبی محسوب می شود و از آن جا که

چنین عملی گویا مفایر وحدت ملی ایران است ، پس گویا علیه منافع ملی کشور نیز خواهد بود و لذا تخلیه فوری فرونت‌های انقلاب را از نیروهای انقلابی ، به مثابه کمکی گویا به وحدت ملی از يك طرف و قطع نفوذ گویا بریتانیا از طرف دیگر ، طلب می‌کنند . و چنین طلبی را خصوصاً از این بابت نیز جاشنی می‌زنند که دولت قوام السلطنه پیشنهاد جنگ را با قاطعیت رد فرموده‌اند .

پیشنهاد شوروی هر چند به شکلی مکارانه يك قسمت از پیشنهاد جنگ را که عبارت از عقب‌نشینی قوای دولتی به قزوین باشد ، شامل است ، مع هذا در آن واحد شرایطی را به آن اضافه می‌کند که کاملاً جان پیشنهاد انقلاب را می‌گیرد و آن را به يك چوب خشک و پوسیده مبدل می‌سازد . اضافاتی که محتوی آن از دست دادن ستون فقرات انقلاب بوده است .

بدیهی است هرگز آب و رنگ فراموش نمی‌شود : مسیو روتشتین
اطمینان
شخصاً از طرف انقلاب به ضد انقلاب ، و از طرف ضد انقلاب به انقلاب ، می‌دهند که هیچ کدام مجدداً پیش نیایند . یعنی قوای انقلاب از فرست تخلیه فرونت‌های ضد انقلاب استفاده نکند و مواضع بیشتری را اشغال نماید و در عوض قوای قزاق و ضد انقلاب نیز از خالی بودن مواضع انقلاب بهره‌برداری نکند و منافعی را متصرف نشود .
البته که « اطمینان » شخص مسیو روتشتین ضمانت اجرای جهانی دارد :

امتیازات يك جانبه
اما قضیه به همین جا خاتمه نمی‌یابد . به نظر مسیو سفیر که با نظریات دولت شوروی نیز منطبق است ، تقریباً همین مقدار تخفیف و گذشت از طرف قوای ضد انقلابی و دولت ارتجاعی - وابسته ایران کافی است ، ولی هم‌چنان لازم می‌آید که انقلاب شرایط دیگری را به شکلی کاملاً يك جانبه بپذیرد . بدین معنی که انقلاب می‌بایستی در ازاء همین حرکت قوای قزاق ، امتیازات دیگری را به شکلی کاملاً يك جانبه از دست بدهد . آن امتیازات چه‌ها هستند ؟ سومین قره از پیشنهادات جناب سفیر کبیر دولت شوروی آن‌ها را مشخص می‌کند : قوای انقلابی بایستی تقلیل یابد . تا چه حد ؟ تا به آن حد که از وجود آن قوا برای « حکومت » هیچ گونه خطری « متصور » نباشد .

دولت

و

حکومت

همین‌جا يك نکته را روشن سازیم :

حضرت نماینده گویا بسیار محترم سیاست گویا انترناسیونالیستی

اتحاد شوروی، برای تفهیم قوای حاکمه بومی ایران ، دو کلمه

را با دقت انتخاب کرده اند و به کار برده اند . یکی کلمه « دولت »

و دیگری کلمه « حکومت » است . از جهاتی مقصود مسیو روتشتین از مصرف کردن هر دوی

این کلمات منعکس کردن مفاهیمی کاملاً مساوی نیست ، بلکه خصوصاً از هر کدام آن‌ها مقصود

جدا گانه‌ای را دنبال می‌فرمایند .

مسیو ، کلمه « دولت » را برای تشکیلات و حاکمیت مرکزی کشور به کار می‌برند و

لذا هر گاه که می‌خواهند از سازمان و قدرت مرکزی مملکت سخنی به میان آورند ، لفظ

« دولت » را استعمال می‌کنند . و در عوض کلمه « حکومت » را برای آن ارگان و نیروئی

برمی‌گزینند که گویا فقط حفظ امنیت ، گیلان را عهده دار خواهد شد ، مثلاً وقتی که می‌نویسند

« به حکومت از برای حفظ امنیت يك قوه جزئی ژاندارم داده خواهد شد » ، مقصودشان از

« حکومت » همان « حکومت رشت » است که گویا « با توافق ... » ، عامل ، یعنی شوروی ...

انقلاب - دولت ایران تشکیل خواهد شد . و هنگامی که می‌نویسند : « هم چنین از طرف

شما به دولت اطمینان خواهم داد » ، مقصودشان از دولت همان رژیم ارتجاعی - وابسته‌ای

است که حلقه اصلی شبکه بندی آن در پایتخت قرار دارد .

کلمه در استخدام

خیانت

بازی با این دو کلمه ، پیشنهادات آقا روتشتین را با شدت بیشتری

در حالت ابهام و ریاکاری فرو می‌برد . و همین گنگی‌ها و ابهامات

است که بیش از پیش به زیان نهضت انقلابی ایران شکل می‌پذیرد .

چگونه ؟ وقتی که جناب از سپردن ضمانت‌هم پیش روی قوای انقلاب بودند انقلاب در مواضع

يك دیگر (قسمت اول) سخن به میان می‌آورند ، این ضمانت‌ها تنها بین قوای دولتی ، یعنی

نیروهای مرکزی و کلیه قوای انقلاب معتبر می‌دانند . در این‌جا از کلمه دولت استفاده

می‌کنند .

و نیز زمانی که التفات قنصول خویش را در رشت ، نسبت به گویا بقایای غیر قابل

تحرك انقلاب سرازیر می‌سازند ، باز هم کلمه دولت را استعمال می‌فرمایند . بدین معنی که

جناب قنصول حضرت سفیر اتحاد شوروی ملتفت خواهند شد که از طرف دولت ، یعنی نیروی

مرکزی به انقلاب تجاوزی نشود . (حال اگر شد چه خواهند کرد ، پیشکش ، بسانند)

و بدیهی است که این التفات به هیچ وجه ارتباطی به این که قوای حکومت ، یعنی قوای

و ژاندارم ، رشت ، با باقی مانند قوای انقلاب چه معامله ای خواهند کرد ، ندارد . در این جا باز هم کلمه دولت به کار می رود .

و در عوض هنگامی که سخن بر سر « حکومت » رشت می باشد ، اعلام می دارند که به این « حکومت برای حفظ امنیت يك قوه جزئی ژاندارم داده خواهد شد ، در این جا کلمه حکومت مورد استعمال قرار می گیرد .

و نیز در عوض آن گاه که می خواهند میزان ، کمیت ، و کیفیت قوای باقی مانند انقلاب را مشخص سازند ، می گویند : قوای جنگل و نیروهای انقلاب می بایستی آنقدر خلع سلاح شود ، آنقدر تقلیل یابد ، و آنقدر مجاله شود که از طرف آن ها به تنها برای دولت خائن مرکزی و تصور ، هیچ گونه خطری را ایجاد نکند ، بلکه در واقع می بایستی تا به آن حد کوچک و جبر شود که برای « حکومت » رشت نیز شبهه خطری را باقی نگذارد . حکومتی که تنها داشتن « يك قوه جزئی ژاندارم » برای آن مجاز می باشد . در این جا بر روی کلمه حکومت نیز تکیه می شود .

و لذا ، آن جا که می توان فهمید بنابه پیشنهاد جناب سفیر مختار دولت شوروی ، قوای انقلاب ایران می بایستی تا چه اندازه خلع سلاح ، پراکنده ، و حقیر شوند ، این جاست . این قوه نباید حتی از آن چنان هیبتی برخوردار باشد که « تصور » خطر برای يك قوه جزئی ژاندارم نیز بکند .

« شیر بی بال و دم و اشکم که دید ؟ »

يك چنین شیری مسکوف آفرید .

این است مفهوم سیاست اترناسیولیستی حکومتی که به پلیدانه ترین وجهی خود را اترناسیولیست جا می زند .

باز هم رذالت

البته مسیو روتشتین بنا به مأموریتی که داشته اند ، از هیچ گونه فریب کاری رذیلانه ای نسبت به انقلاب ایران کوتاهی نفرموده اند . و لذا کوشیده اند تا این جان پلید طرح خویش را با البسه و روبان های گوناگون ، و با ماتیك و سرخاب های مختلف از علنی بودن دور دارند و با این پنهان کاری های خائنه ، دوا نحراف نهضت هیچ گونه « تعفینی » ندهند .

این البسه رنگا رنگ و این بود وادکلن های گوناگون که برای جلوگیری از پخش بوی عفن این جان پلید به کار رفته اند ، عبارت از آن قسمت هایی از طرح خیانت بارانه مزبور است که اشعار می دارد : ولیکن آن عده باید برای محافظت شما (شخص میرزا) کافی باشد .

و فوراً هم ادامه می‌دهند : « معلوم است که نه از برای شما و نه از برای حکومت (یعنی حکومت رشت) نباید از خارج کمک‌ی برسد .

ما چون بعداً در این مورد بحثی را به میان خواهیم کشید ، لذا مجدداً همین اندازه توضیح می‌دهیم که جناب بازم می‌گوشتند تا از مواضع ضعف آدمی به زبان انقلاب تاریخی خلق بهره‌برداری کنند . بدین معنی که پیوسته تلاش می‌کنند که شخص میرزا را به جای انقلاب مردم بنشانند و لذا هرگونه تأمین و تضمینی هم که داده می‌شود ، نه برای بقاء انقلاب ، بلکه حد اکثر برای زنده نگاه داشتن شخص میرزا است .

تصویری ابلهانه به نظر می‌رسد تصور احمقانه‌ای که جناب سفیر شوروی و مأموریت دهندگان از شرافت و عمق خصائل انقلابی و روحیات فدا

کارانه میرزا داشته‌اند ، باعث شده است که پیوسته بر روی این اصل تکیه کنند : که میرزا نیز همانند بسیاری دیگر ، از زاویه بزرگ نمائی ، خود پسندی ، و ماجراجویی به ملت خود ، به انقلاب ، و به آزادی و استقلال کشورش نگاه می‌کرده است . و لذا دچار این ابهام شده‌اند که می‌توانند با تحریک جب‌جان و زندگیش که بشدت به تنگنا افتاده بود ، او را نیز به موزه تسلیم شدگان و « محاسبان » تاریخ بپارند .

این خیال وقتی با قاطعیت واقعی بودنش به اثبات رسید ، که میرزا با جان خویش شرافت انقلابی و عشق خود را به مردم مفلوک و اسیر ایران ، علیرغم همه توهمات دولت سفیر شوروی نشان داد .

مردی که تا آخرین ، آخرین ، و آخرین ضربان قلبش ، طبعی از وفاداری ، فداکاری ، و شیفگی خویش به آزادی و انسانیتی که برای آن يك تنه قیام کرده بود ، عدول نکرد و با خون دل خوردن‌ها و پایداری‌های مردانه نهستی را علیه استعمار - ارتجاع به جنبش درآورده بود ، هرچند به هدف‌های خویش نرسید و هرچند نتوانست ملت گرامی خود را که آن‌قدر به آن عشق می‌ورزید ، به آزادی‌های دموکراتیک و زندگانی فاقد اسارت استعمار ییکانگن برساند ، مع هذا با مرگ قهرمانه خود بر حماقت پلیدانه دولت ، سیاست ، و سفیر شوروی فسفری پاشید که شبها و روزها ، قرن‌ها و قرن‌ها ، و تا ابدیت پایان ناپذیر خواهد درخشید .

سپاس تو را ، سپاس تو را ، ای دوست گرانمایه من ،

برای درسی که به ما آموخته‌ای !

همین گونه ، در کوره شعله‌ور زندگی

سعادت ما پرداخته می‌شود ،

همین گونه ، هر کردار و اندیشه تافته‌ای
بر سندان ملّین افکن زندگی ، سورت وجود می‌پذیرد.^۱
هنری لانگ فلو

به دنبال همه این فریب‌کاری‌های سرشار از پلیدی و خیانت است
افتخادات طرفین! که سرانجام جناب نماینده مختار شوروی نتیجه‌گیری می‌فرمایند:

من هم چو پیشنهادی را از دو طرف قابل قبول می‌دانم و با
افتخارات و منتضیات هر دو طرف موافق می‌بینم . نه دولت از شما و نه شما
از دولت ، به هیچ وجه و اهمه‌ای نخواهید داشت . گذشته از این شما دارای
قوای نخواهید بود از برای موقعی که دولت ایران به‌طور قطع خود را
به بیگانه بفروشد .

مخرگی بیشتر این جاست که پس از این همه پیشنهادات و
اقدامات انقلاب‌گشانه ؛ پس از این که دیپلماسی شوروی می‌رود
که به یک باره نهضت انقلابی ایران را حداکثر به یک مشت افراد
فائد اعتبارات عملی انقلاب مبدل کند ؛ و پس از این که رسماً
قابلیت اکتیو قیام را از وی مجزا می‌سازد آنرا هم چون بره
پوست دریده‌ای در محاسره گرگان قرار می‌دهد ، تازه می‌گوید بدین ترتیب ، نه دولت از
شما و نه شما از دولت ، به هیچ وجه و اهمه‌ای نخواهید داشت . « چرا ؛ چرا انقلاب
که به یک باره همه مواضع خود را از دست داده ، همه قوای خود را خلع سلاح کرده ، و
همه نفرات خود را مرخص کرده است ، از دولتی که دارای کلیه قوای شد انقلابی
لازم می‌باشد ، از دولتی که مسئولی بر کلیه مواضع انقلاب شده است ، و از دولتی که قدرتی
منظم ، ارتشی آرایش دیده ، و متقینی هم‌چون شوروی را در کنار خود دارد ، به هیچ وجه
واهمه‌ای ، نخواهد داشت ، ظاهراً به این دلیل که بین این قوای دولتی در حال تراید ، و
آن قوای انقلابی رو به نابودی ، عایقی به نام « حکومت رشت » قرار دارد که از قوای
« جزئی زاندارم برای حفظ امنیت » بهره‌مند می‌باشد . و هم‌چنین ظاهراً به این دلیل که
بین این قوای انقلابی متلاشی شده بی‌اسلحه مواضع از دست داده ، و آن قوای شد انقلابی

۱ - بهترین اشعار هنری لانگ فلو ص ۲۸

مجهز رو به گسترش سنگر به دست آورده ، کاغذ پاره‌ای به نام قرارداد رد و بدل شده است (که البته نشده است .) و نیز ظاهراً به این دلیل که جناب قنصل حضرت سفیر شوروی که خود يك چنین آتش پر نمنا داغی را برای نهضت طبیح فرموده‌اند ، ملتفت خواهند بود که از طرف دولت به عدهٔ درب داغون گوشه نشین انقلاب ایران ، تجاوزاتی نشود .

اما همهٔ این‌ها که از ارزش يك حباب ناپایدار و توخالی دل‌زدان سابون‌هم بر بستر دریائی مظلوم و دیوانه ، بی‌اهمیت‌ترند . چرا؟

استدلال در بارهٔ این که اگر بین دو قدرت ، یکی نیرومند و دیگری ضعیف برای تشکیل حکومتی توافق حاصل شود ، تا چه حد حکومت حاصل ، از جانب آن که قوی‌تر است بر خواهد شد ، ضروری به نظر نمی‌رسد . اما اگر فرض هم کنیم که در وهلهٔ اول هر يك سهمی مساوی در این میان خواهند داشت ، مع هذا برای آینده نمی‌توانیم حتی همین فرض را نیز تکرار کنیم . و در نتیجه ناگفته روشن است که توافق انقلاب خلق سلاح شده با ضد انقلاب مسلح در حال تقویت بر روی حکومتی که وضع میانه را در این وسط آن چنان نگاه دارد که نه به طرف این و نه به طرف آن جذب شود ، توافقی است که اتکاء بدان لااقل از ساده لوحی سرچشمه می‌گیرد . زیرا به علت ضعف قوای انقلابی ، حکومت مزبور به طرف قدرت شد انقلاب جذب می‌شود و دیر یا زود آستینی را هم که از انقلاب به فرنجش دوخته شده بود ، می‌کند و لباس يك دست ضد انقلاب را به تن می‌کند .

از این جهت حکومت احتمالی رشت به هیچ وجه قادر نخواهد بود وظیفهٔ پنبه را در میان دو شیشه حتی برای مدتی قابل اتکاء برای انقلاب ، بازی کند .

وظیفهٔ قنصل جناب سفیر

البته جناب سفیر شوروی در این باره برای قنصل خویش در رشت مسئولیت سنگینی تمین فرموده‌اند : قنصل ایشان می‌بایستی ملتفت باشند که از طرف دولت مرکزی ایران به بقایای

زاویه گرفتهٔ انقلاب تجاوزاتی می‌شود یا نه . و بدیهی است ضمناً آقای قنصل موظف نشده‌اند که ببینند آیا از طرف حکومت رشت هم به این نیروهای بدون قابلیت انتقامی تجاوزاتی می‌شود یا نه . و چون نه دولت شوروی ، نه حضرت سفیر کبیر ، و نه قنصل ایشان ، هیچ کدام چنین تمهیدات اخلاقی البته نیرومندی را به انقلاب ایران نسپرده‌اند ، پس هر آینه حکومت رشت به بهانهٔ حفظ دامتیت ، که در زمرهٔ وظائف محسوب می‌شود ، بر آن قوهٔ جزئی (۹۱) ژاندارم خود بیفزاید ، بیفزاید و آن قدر بیفزاید که دمار از روزگار انقلاب درآورد در این میان هیچ کس ضامن نیست . و اصلاً این خود بر طبق مفاد قرارداد می‌باشد . قراول

دادی که مسئولیت حفظ و ایجاد امنیت را در گیلان به این حکومت محول کرده است.

کمیت‌های نامعلوم چنان که می‌دانیم نه مقدار (جزئی) بودن قوای «ژاندارم»
حکومت در دست مستقیماً تعیین شده و نه «عدد» معین، قوای حاضر
شخص می‌راند که می‌بایستی در گوشه جنگل سه تن همی کند رسماً
مشخص شده است. اما هر چند که کمیت این دو قدرت به شکل واضحی معین نشده، در عوض
کیفیت آن‌ها چنان تعیین شده است که «نه هیچ‌گونه نجات و بقا را برای انقلاب اسلامی
نمی‌گذارد».

حساب‌سپو کلمه کن دار و نامشخص، امنیت را برای تعیین وسیفه آن مقدار جزئی قوای
ژاندارم حکومت در دست بر گزیده اند. اما اگر و امنیت را لااقل برای حفظ خود حکومت بگوریم می-
توان برای آن قوای نامحدود و وارث نام پذیر تعیین کرد به طوری که این «جزئی» بتواند حداقل لزوم
به قدرتی انسانی هم چون قدرت امر و زوری و ایالات متحده تبدیل شود. در امر دوی
این دول نیز قوای جهشی خود را تحت عنوان «امنیت» و دفاع از «حقوق خویش» تجهیز
و نگاهداری کرده اند و در راه تقویت آن می‌کوشند. و از آن-که مفهوم «امنیت» عملاً در فرهنگ
سیاست بین المللی مشخص نیست (بگذریم از این که اگر هم مشخص بود، تازه با مستلزمات
موجود در جهان، ارزش اجرایی آن ناممکن است) بود. لذا هر کس و با هر قدرت و طبقه‌ای
برای خود امنیت را به مفهوم و مقصودی می‌گیرد و به انتقاء همان منابع و منافع، دست به
تدارک و اقدام لازم می‌زند. با توجه به این اصول، روشن است که حکومت رشت، نیز می‌تواند از
بهبادهایی که پیوسته دیبای سیاست و روابط نظامی را انباشته اند، هر لحظه استفاده کند و به
حساب این که مثلاً میرزا باقرخان رفیق عهد انقلاب، که فعلاً هم خلع سلاح شده، و ملاقاتی
بودار کرده است، و یا بهمان انقلابی دیروز، و به همسایه بغل خیمه اش گفته است که میرزا در
حال تدارک جدیدی است، و با «نامه‌ای از این جنگلی» از رسته به آب «حکال» تسلیم شده کشف
شده که از روی توطئه‌ای پرده بر می‌دارد، و ده ها وسیله ها و هزارها و بیابون ها و جنگل ها و میلیاردها
نمونه دیگر از این قبیل به آنها، تهیه بینند و حساب به حفظ امنیت و از یک طرف بر قوای خود
بیفزاید و از طرف دیگر انقلابیون خلع سلاح شده را از گوشه و کنار جمع و جمع کند و سر توشی
برایشان بنویسد تا عنداللزوم بتوانند به قوای انقلاب پیوندند.

و یاحقی به جای تسلک به یک چنین «بانه‌هایی»، یاغی‌ای، طاشی‌ای، نارت‌گری، دزدی
چینی را علم کنند و به حساب مبارزه با آن‌ها، بر آن «قوة» «حرشی»، ژاندارم تاجد یک «قوة» کلی،
و تاجد یک «نروی» «دریغی» بیفزایند.

و با اصولاً به خاطر این که هدف را از جاده دیگری در محاصره بیندازند و به آن شبیخون بزنند، مثلاً حکومت رشت بسته به توافق‌ها و وسیع‌های قبلی دولت ایران را محکوم به اخلاص و تجاوز به امنیت و حاکمیت خود کند و آن گاه بر همین بنیاد شروع به تجهیز قوا برای حفظ امنیت و جلوگیری از تجاوز دولت نماید و در نتیجه مجدداً به همان مقصودی برسد که می‌بایستی برسد.

و از آن جا هم که همان طوری که بیان شد هیچ کس مسئولیتی و تعینینی در قبال یورش و عدم یورش قوای رشت به انقلابیون پوست تخت نشین عهده دار نشده است، پس در این کشمکش که با محاسبات کافی به عمل خواهد آمد، تلفات غالیه و ملکوتی جناب قنصل حضرت سفیر شوروی نیز متوجه حال انقلابیون نخواهد بود. و بدین ترتیب شوروی نیز حیثیت کذائی خود را حفظ خواهد کرد.

اما در برابر تمام این راه‌های رستگاری ضد انقلاب، کلیه جاده‌های نجات انقلاب سنگ باران شده است، به طوری که هر گونه عبور و مرور از آن برای انقلاب عملی نیست. بدین معنی که در مقابل تمام ابهاماتی که به نفع ضد انقلاب در این طرح پیشنهادی شوروی حاکم است، در عوض آن جا که پای تهیدات انقلاب به میان می‌آید طرح مزبور عملاروشن و سرریح می‌باشد. البته باز هم این روشنی و سرحات به زیان انقلاب و به سود ضد انقلاب روح گرفته است. زیرا چنان که می‌دانیم هر چند حکومت رشت می‌تواند در پناه «امنیت» قوای هولناک و مخوفی را تدارک ببیند، در عوض کیفیت و کمیت قوای انقلاب به هر صورت نباید انگیزه هیچ گونه تصور خطری، برای این حکومت نیز بشود.

اما چه کسی می‌بایستی این تصور را بکند؟ خود انقلابیون؟ سفیر شوروی؟ دولت بریتانیا؟ دولت ایران؟ حکومت رشت؟ اجنه؟ ملائک؟ جانوران جنگلی؟ مرجان‌ها؟ چه کسی؟

این ابهام را نیز قطع قدرت است که می‌تواند روشن سازد. و خود این ابهام می‌تواند به موقع خود زمینه مساعد و بسیار مساعدی به دست حکومت رشت و قوای دولتی بدهد، تا از آن برای وارد آوردن ضربت نهائی بر بقایای قوای انقلاب به خوبی استفاده مناسبی بکند.

از همه این مطلب ها گذشته، تازه آن قسمت از پیشنهاد هم که مربوط به تلفات جناب قنصل در باره تجاوز دولت به انقلاب

سؤال

می باشد، به هیچ وجه سرپیچ و آشکار نیست. زیرا معلوم نیست که اگر چنین اتفاقی افتاد و جناب قنصل هم «ملفت» شدند و قضیه را هم به حضرت سفیر اطلاع دادند، تازه آن گاه حضرات چه خواهند کرد و قضیه به چه صورتی درخواهد آمد. تقبیح خواهند کرد؟ به شدت محکوم خواهند ساخت؟ مسئولیت آن را به گردن دولت خواهند انداخت؟ در نماز میت انقلاب شرکت خواهند کرد؟ هیاهوی صد تا یک غار رادیویی برپا خواهند داشت؟ نیرو پیاده خواهند کرد؟ از جبار قوی دولت شوروی را به اطلاع دولت ایران خواهند رسانید؟ چه خواهند کرد؟ معلوم نیست! البته که حداکثر همان شعار گرد گرفته «تقبیح» و «محکومیت» را از آرشو سازش-کاری های محرمانه کرملین بیرون خواهند کشید و مجدداً تکرار خواهند کرد: «به شدت محکوم می کنیم.» «باعثه قوا تقبیح می کنیم»....

ضمناً می دانیم که بنا به قرارداد گویا افتخار آمیز ۱۹۲۶، دولت شوروی حق هیچ گونه مداخله ای را در امور داخلی ایران ندارد. ولذا هر حادثه ای که در درون مرزهای ایران اتفاق بیفتد بنسبانه همین قرارداد، به شوروی ارتباطی ندارد. و سی، مثله شدن انقلاب به دست ضدانقلاب، می توانست بنا به قرارداد کذا و کذا، از نظر شوروی نیز موجه تلقی شود و او را اذ دخالت حمایت آمیز از انقلاب بازدارد، به طوری که ظاهراً هیچ گونه سرزنشی متوجه سیاست گویا اقترا سیمونالیستی آن کشور نیز نکند. زیرا البته می دانیم که انقلاب کالامی ساداتی نیست، بلکه ضدانقلاب است که کالای پر سود و پر مصرفی برای سادگر دن می باشد.

سنگر گرفتن
در پشت کاغذ عهدنامه
۱۹۲۶

باز هم پی شرعی ناب مسخرگی و افتخار جانبانه این مکاتبه آن جا علناً به شدت اوج می گیرد که حضرت سفیر کبیر شوروی یاد آور می شوند:

گذشته از این شما دارای قوای خواهید بود، از برای موقعی که دولت ایران به طور قطع خود را به بیگانه بفروشد.

گذشته از این که بدین ترتیب شناسنامه ای ملی نیز برای دولت حضرت اشرف قوام-السلطنه با مهر حکومت شوروی صادر می شود، بی حیائی این جاست که تازه با این شرایط و کیفیات ناشی از آن ها، به انقلاب ایران رؤیای قوای را برای روزمبادا تلقین می کنند. و حال آن که با خلع سلاح، پراکنده شدن، و گوشه گیری انقلاب، نه تنها دیگر قوای قابل تحرکی برای ملت به جای نخواهد ماند، بلکه همان طور که بیان شد اصولاً بریتانیا و دولت

ارتجاعی. وابسته ایران همان مقدار قلیل راهم امکان ادامه حیات نخواهند داد و به هر صورتی که شده ترتیب کفن و دفن آن را هم فراهم خواهند ساخت .

بودجه قوای انقلاب تازه بنایه سومین قسمه از پیشنهادات مسوور و تشوین ، تهیه بودجه لازم جهت تأمین مخارج این گویا قوای باقی مانده انقلاب که گویا می بایستی بتواند جان شخص میرزا کوچک جنگلی را محفوظ دارد ، به دست دولت ایران سپرده می شود. یعنی این دولت ایران است که به یکی از طرق ذیل سرشکن کردن این مخارج از مالیات همه ایالات و یا اختصاص يك قسمت از مالیات های کشور برای قوای انقلاب می بایستی برای جنگل بودجه بفرستد . که البته دولت ایران هم با نهایت نجات و امانت این فریضه انسانی و طبقاتی خود را انجام می داد .

بیهوده نبود که میرزا در طی پیشنهادات خویش ، مالیات گیلان را برای مخارج انقلاب و حکومت انقلابی رشت عنوان ساخت. او می خواست تا بدین وسیله امکانات مالی خود را از دولت مرکزی مستقل سازد ، تا طوری نشود که قوت لایموتش ، یعنی ستون مالی انقلاب به دست دشمن بوده باشد. اما درست در برابر این درخواست صحیح و اساسی ، مسویر سفیر شوروی ، حتی بودجه جزئی همان قوای معدود راهم که گویا قرار بود میرزا برای نقل و گفتگوی دوره بازنشستی به دور خود داشته باشد ، می بایستی دولت ایران بپردازد ، تا انقلاب به جیره خور ضد انقلاب مبدل شود و امکان هر گونه آزادی و شخصیتی را از دست بدهد .

پس از همه این دونه ها و خیانت هاست که حضرت نماینده مختار شوروی ادامه می دهند:

ادامه دهیم

باید رفیق محترم خود را آگاه کنیم و اطمینان بدم از این که وضع شما و مسائلی که ممکن است در آینده از برای شما اتفاق بیفتد ، تمام را من در نظر دارم. من مطمئنم که این پیشنهاد برای آینده مزبور به هیچ وجه مشر نخواهد بود، به عکس ، کما که خواهد کرد برای برقراری امنیت در شمال و سرگردش اقتصادیات کشور .

سیاست مقدم بر اقتصاد

از آن جا که در باره اقتصادباتی که گویا باعث رونق اجتماعی ایران خواهد شد، قبلاً بحث کردیم و آمارهائی نیز تقدیم داشتیم لذا دیگر در این باره مجدداً تجدید مطلع نمی کنیم و فقط خوانندگان گرامی را به اصل زیر توجه می دهیم؛

هرچند در آخرین تحلیل محرك اصلی بشر در کلیه مبارزاتش رفع نیازمندی زندگیست که اهم آن نیازمندی های اولیه اقتصادی است، می باشد، مع هذا پیوسته تحصیل مزایای اقتصادی در اجتماعات طبقاتی، برای این یا آن طبقه تنها از طریق مبارزات سیاسی و به دست آوردن حاکمیت سیاسی میسر است. مثلاً طبقه استثمارشده از طریق مبارزات اقتصادی، مانند کار بیشتر، تولید بیشتر، و یا تقاضای لقمه نانی بیشتر حتی ضمن مجتمع شدن در واحدهای سندیکائی نیست که می تواند نتایج کار و تلاش خویش را به دست آورد. بلکه همان طور که تاریخ نشان داده است، خصوصاً و تنها از طریق مبارزات سیاسی است که می تواند به مزرع اصلی مزایای انسانی و نتایج حاصل از کار و رنج خود برسد. هر طبقه ای بایه دست گرفتن و تصاحب اقرار حاکمیت سیاسی است که می تواند حاکمیت اقتصادی خود را مسلط گرداند. و بدین ترتیب اقتصاد که خود علت بود، در رابطه متقابل با سیاست معلول می شود. اقتصاد که مقدم بود، مؤخر می شود و سیاست که مؤخر بود، مقدم می گردد. بیهوده نیست که جنگ ها و انقلابات هر چند در آخرین تحلیل جنگ ها و انقلابات اقتصادی ناشی از دو نوع زندگی می یافتند، مع هذا پیوسته تا با اشغال مواضع سیاسی حریف به مثابه اشغال مناطق تعیین کنند؛ سر نوشت انقلاب، پیروزی خود را محرک کنند. زیرا قبل از قبل از هر چیز با به دست آوردن همین موضع، یعنی حکومت است که يك طبقه می تواند حاکمیت اقتصادی خود را قاطعانه برقرار و تثبیت می کند. طبقات برای حاکمیت اقتصادی همانند آن مستخدم امرسون برای بردن بز به طولیله، پیوسته او را از ته وارد آغل می کنند. زیرا در غیر این صورت بز به آغل نخواهد رفت.

به اقتصاد که هدف است، ابتدا نه از طریق خودش، بلکه از طریق سیاست است که می توان دست یافت. این است قانون مبارزه در اجتماعات طبقاتی. ولی نماینده مختار شوروی چه می گویند؟ ایشان می فرمایند که انقلاب خود و سیاست راندای اقتصادبات کشوره کند. اقتصادبات کشوری که حاکمیت آن در دست ارجاع استثمار است. این است تئوری جدید مبارزات انقلابی و طبقاتی!

اما اصالت نظر، صداقت رفتار، خصلت انقلابی، و پیوند ناگسستنی حکومت شوروی با نهضت انقلابی ایران آن گاه روشن تر خواهد

ادامه دهیم

شده که به این قسمت از نامه نمایندۀ مختار اتحاد شوروی نیز توجه کنیم :

از روی تجربه آموخته‌ام که ملت ایران از ضعف قوای مرکزی بهره‌مند نمی‌شود، بلکه استفاده از آن ضعف ندیب بیگانگان ستم‌گر می‌گردد. فقط يك دولت قوی مرکزی است که میتواند عملیات امپریالیستی را در ایران خنثی نماید. و چون دولت مزبور را علاج به ما بستگی خواهد داشت، این است که عقب‌نشینی و تسلیم برای وی سخت‌تر از پیش می‌شود.

حقایقی که متأسفانه فعلاً نمیتوان گفت در این که وقتی دولت مقتدر مورد نظر شوروی در ایران روی کار آمد، تاج‌محمد ملت ایران از آن قدرت بهره‌مند شد، و نیز تاج‌محمد دست بیگانگان ستم‌گر از غارت هستی ملی ما کوتاه گشت و بالاخره تاج‌محمد و علاج به‌ماء بستگی پیدا کرد، قضیه‌ای است که افشای آن در همین جا، به عللی که به‌سادگی قابل حدس‌زدن می‌باشد، مقدور نیست. این با خود خوانندگان گرامی است که تحقیق و نتایج حاصل را به دقت ارزیابی کنند.

از طرف دیگر نیز برای تحلیلی چندجانبه از تجربیات خلافت و دقیق‌جناب سفیر شوروی، ضرورت داشت که اصولاً در این جا بحثی ریشه‌ای را به میان می‌کشیدیم که روشن‌گر مفهوم «مرکز» و «قوای مرکزی» در مقابل «چند مرکزی» و یا به اصطلاحی متداول‌تر «ملوک» الطوایفی و «فئودالی» باشد. و بیان می‌داشتیم که اصولاً مفهوم «مرکز» و «قوای مرکزی» در ایران چه بود و تنها در تحت چه شرایط و مناسباتی است که این مفاهیم جنبه‌ی واقعی و خصوصاً مترقی می‌گیرند. ولی از آنجا که يك چنین بحث تاریخی و اجتماعی‌ای ضرورتاً در این جا لازم نیست، این است که تنها به يك نکته اشاره می‌کنیم:

ضعف یا قدرت دولت مرکزی، کدام يك خوب، و کدام يك بد است؟ ضعف یا قدرت قوای مرکزی (تنها) به همان نحو که آقای سفیر مطرح کرده‌اند ما هم به میان می‌کشیم. را نمی‌توان به شکلی درست ملاک سنجشی برای بهره‌برداری ملت و یا دشمنان آن به حساب آورد. زیرا اگر مقصود از ملت تنها طبقه حاکمه نباشد (که امیدواریم حضرت سفیر شوروی لااقل چنین ادعائی نداشته باشند). بلکه همه مردم و توده‌های انبوهی باشد که در سراسر مملکت زندگی می‌کنند، در نتیجه می‌بایستی ابتدا توجه کنیم که این قدرت مرکز ملهم از کدامین طبقه است. و به‌اضافه

توجه کنیم که این قدرت، جماعت و اسلحه چه کسی، فقط نیروها و طبقات داخلی، و یا هم چنین استعمارگران خارجی نیز هست. چگونگی پاسخ به این اصول است که می تواند نشان دهد که نیروی مقتدر مرکزی تاجه‌حد برای انقلاب و ضد انقلاب، بیگانگان ستم گر و ضد بیگانگان ستم گر، طبقات مترقی و طبقات ارتجاعی، تاجه‌حد و برای کدام يك منفید و یا مضرات. و لذا به عنوان يك معیار سنجش تاریخ برای این یا آن ملت و مردم، نمی توان و نمی باید تنها ضعف یا قدرت مرکزی، یکی از این دو را معرفی کرد و برای موجه جلوه دادن این ریاکاری علمی و تاریخی، بهانه ریاکارانه تر و پلیدانه تر و تجربیات شخصی، و آموزش های تجربی را علم کرد. يك چنین شیوه رذیله های نه تنها خیانتی است به انقلاب و جنبش های تکامل خواهانه ملل و طبقات مترقی و انقلابی، بلکه هم چنین خیانتی است به دانش و علم مبارزه، تاریخ، فلسفه، و اجتماع.

بیان درست ضعف و یا قدرت مرکزی برای بهره مندی و عدم بهره مندی ملی و یا ضد ملی، به همان اندازه صحیح است که اعلان سود و زیان اکسیژن (به صورتی مطلق) برای آدمی، بی آن که به کمیت و کیفیت آن، بی آن که به وضع و موقعیت آن، و بی آن که به ارتباط آن با این یا آن عنصر دیگر، و هم چنین بی آن که به شرایط خود انسان توجهی شده باشد.

برای تعیین ارزش ملی و یا ضد ملی يك قدرت مرکزی، و هم چنین برای تعیین اعتبار بهره بخشی يك قدرت مرکزی به خلق و طبقات مترقی و محروم اجتماعی، پایه استعمار و طبقات ارتجاعی، می بایستی قبل از هر چیز به ماهیت و اعمال آن قدرت توجه کرد، نه فقط به وجود صرف آن. می بایستی قبل از هر چیز توجه داشت که يك چنین قدرتی مبعوث از کجاست؟ از درون اجتماع و یا هم چنین از بیرون آن؟ مبعوث چه کسی است؟ نیروهای رشد یابنده و یا طبقات مضحل شونده؟ کدام يك؟ و آن گاه با چنین معیارهایی است که می توان قدرت و یا ضعف مرکزی را برای ملت ارزش گذاری کرد.

بدیهی است اگر قراست قوای مرکزی نه ناشی از توده، بلکه ناشی از دشمنان خلق باشد، این قوا هر قدر ضعیف تر و هر اندازه پراکنده تر و هر مقدار پیزی تر باشند به سود، به سود، و به سود انقلاب خواهد بود. این ضعف و پراکندگی قوای دشمن است که به عنوان يك عامل بسیار مساعد و مفید و پر پیروزی لشکر دوست انجام وظیفه می کند.

باقبول قوای خائنه و خیانتانه نماینده مختار شوروی، انجام هر گونه انقلاب و قیامی از طرف ملت، ولو علیه بیگانگان ستم گر، چون جبراً به ضعف قوای مرکزی نیز می انجامد، نمی خواهد شد!

تئوری خلاقی است؛

آخر انقلاب علاوه بر نفیوت مداوم خویش از لحاظ نظامی، ضمناً با تشعیه ضد انقلاب

و خدمت قوای مرکزی است که می‌توانند به میدان بیرونی و از آن به سکوی موفقیت‌های بی‌همتای
خویش گام گذارد، نه با تقویت قوای مرکزی.

وقتی که مارکس از شهرم به منابه يك انگیزه، انقلابی، سخن می‌گوید و ماحیتی چنین
رنگی را در پهنای سیاست شوروی نمی‌بینم، آنگاه است که بیشتر و بیشتر به کیفیت و جان‌سیاست
مزبور راه می‌یابیم.

در پایان چنین نامه‌ای است که يك بار دیگر حضرت سنیر کیپر
پایان يك نامه دولت دوست و همسایه ما شوروی، عیای زهد و عرفان را بدوش
می‌اندازد و نامه مداخلاتی مورد بحث را طی جملات ذیل به پایان می‌رساند:

رفیق محترم! در تصدیق می‌دهم به این که آخرین بار است که من
در رابطه شما با دولت ایران مداخله می‌کنم. من از شما خواهم و
التماس دارم مداخله‌ام را رد نکنید. و باور شماست که از روی صمیمیت
می‌خواهم در این موقع باریك به ایران خدمت کنم. و شخص شما را که
سر دست درشید ملیون ایران می‌دانم فوق العاده محترم می‌شمارم.
اگر شما پیشنهاد مرا قبول کنید و جوابش را وسیله فاسدی که
مراجعت می‌کند بفرستید، مطمئنم که هیچ وقت پشیمان نخواهید شد.
اما اگر پیشنهاد مرا رد کنید، من مجبورم از اقدامات خود دست کشیده، پایك
دل در دناك ناظر يك صحنه خونین و يك برادر کشی که لطمه به
آزادی ملت ایران خواهد زد باشم.

در خاتمه از صمیم قلب احترامات فائقه را تقدیم می‌دارم.
دوستان

بیرون کشیدن تروریزها و پلیدی‌های این آخرین قسمت را به يك باره به عهده خواشدگان
گرامی می‌گذاریم و از سر آن می‌گذریم، هر چند ممکن است چنین عملی نسبت به روالی که
این نوشته برای خود برگزیده است، نوعی نقص محسوب شود.

بدین سان حکومتی که می‌بایستی یار وفادار سایر انقلابات ضد
استعماری و کارگری جهان شود، به سرعت اعتبارات
اترناسیونالیستی خود را به بازار مکاره جهان استعماری آورد. سازش‌کاری جانشین انقلابی—

گری شد. حمایت از انقلابات خلق‌ها به جنایت به انقلابات خلق‌ها استحاله یافت. سیاست‌بازی بر اصول حاکم گشت. بندوبست برادرانکۀ اصول نشست. این‌که سیاست حساب دودوتا چهارتا نیست، به این‌که دو دوتا می‌شود سیزده تا مبدل شد. تنگنۀ نظری‌های خفت‌آور بر وسعت دید انقلابی و اتوریسم و نالیستی قالب‌شد. جنجال بازی و هوچی‌گری، منطق و سند را از کرسی به پائین کشید. انقلابیون از زبان انقلاب دم زدند. اپورتونیزم چپ حربهٔ مهلکی شد برای انهدام هر گونه خط‌مشی اصولی. اپورتونیزم راست در پناه اپورتونیزم چپ قرار گرفت. سخن کوتاه: بدین‌سال حکومتی که با انقلابی عظیم و یک‌گام به پیش، گذاشت، با سازش‌کاری تنگپنی که لوٹ‌کنندهٔ همان انقلاب بود، دو گام به پس، نهاد.

www.iran-archive.com

آیا ما پیروزی را بزرگ انگاشتیم ؟
آری ، چنین نیز هست .
اما اکنون چنین می بینیم که شکست هم سر از آن گریزی نباشد ، بزرگ است ،
و مرگه و بیم نیز بزرگند .^۱
والت ویتمن

معصومیت و قهرمانی

بهترین شیوه در مرحله شکست قطعی

معصومیت و قهرمانی در شکست

گره کوری از تاریخ پیش آمده بود. انقلاب به پیچیده ترین شرایط مبارزاتی خود رسیده بود. مساعد بودن همه عوامل برای ضدانقلاب و نامساعد بودن کلیه عوامل برای انقلاب، این بود

موقیبتی از تاریخ که دو دشمن را سینه به سینه هم قرار داده بود.

ضعف درونی انقلاب که علاوه بر نهشت دشمن نیز دقیقاً به آن وقوف داشت از یک سو، وعدم امکان هر گونه مساعدت بیرونی برای نهشت که باز هم علاوه بر خود انقلاب، ضد انقلاب نیز دقیقاً از آن مطلع بود از سوی دوم، و قدرت تعیین کننده درونی - بیرونی ضدانقلاب که علاوه بر خود ضدانقلاب، انقلاب نیز به حد کافی به آن پی برده بود از سوی سوم، کلا عواملی بودند که پای ضدانقلاب را برای هر گونه حفره و لگدی باز می گذاشتند.

ضدانقلاب بی آن که هیچ امتیازی برای انقلاب قائل شود، همه چیز و منجمله جان انقلاب را طلب می کرد. و انقلاب نیز در وضعی قرار داشت که مجبور بود همه چیز و منجمله جان خود را از دست بدهد.

غرقاب مخوفی بود.

جائی که جبراً همه چیز فدا خواهد شد، بهترین شیوه ها معصومیت و مظلومیت است، در عین حال که قهرمانانه و بدون هر گونه رعشه ای مرگ را استقبال می کنیم.

و میرزا نیز به شکلی جانانه هردوی این ها را به هم تلفیق کرد.

میرزا ضمن استقامت، مبارزه، فساد ناپذیری خود، قهرمانی را، و ضمن قبول پیشنهادات شوروی، معصومیت را، هردو را احاطه کرد و به دست آورد.

دوگانگی

رگه های متفاوتی در دست است که نشان می دهند میرزا در همان حال که نسبت به سیاست خارجی شوروی توجهات موافقی داشت

و برای آن حرمی انقلابی قائل بود ، ضمناً در همان حال نسبت به همین سیاست دچار تردید هائی نیز بود ، به طوری که در بین آن نه خصالهای انقلابی ، بلکه خصایص ضد انقلابی را معاهده میکرد و لذا برای آن حسابهای ضدانقلابی را می‌گشود .

اگر تاریخ روابط شوروی و جنگل را به سه قسمت ، اوایل ، اواسط ، و اواخر تقسیم کنیم ، شاید روی هم رفته بتوان گفت که تقریبات موافق میرزا نسبت به شوروی در اوایل کار بیشتر ، در اواسط کار کمتر و در اواخر کار بسیار کم تر و حتی نزدیک به صفر بوده است . یعنی هر چه تاریخچه این روابط از اوراق بهتری برخوردار می‌شد ، به همان نسبت نیز دفتر تردیدها و برداشتهای میرزا در عدم سیمیت انقلابی شوروی قطورتر می‌شد .

هر چند میرزا در مراحل نخستین کار شگنیهای ضدانقلابی شوروی ، همه گناهان را به پای حزب عدالت و عناسری چون شاهزاده ابوکف و جناب مدیوانی می‌نوشت و آشکارا سیاست اصلی شوروی را از این گونه پیرایه‌ها بری معرفی می‌کرد ، اما کم کم متوجه می‌شد که این تناوت ، قساقوتی مبتنی بر واقعیات نمی‌باشد . حقیقت این است که این عناصر نه خود سرانه بلکه بر مبنای فرامینی که دریافت کرده‌اند عمل می‌کنند .

مسافرت بی نتیجه نمایندگان جنگل به شوروی ، موضع گیری رسمی حکومت شوروی در مقابل آنها ، عدم امکان ملاقات آنان با لنین ، وقت گذرانیهای ضدانقلابی ، وضع کنسره شرق در برابر کودتاجیان و انقلابیون ، داستان بازرسی و آن شنبه بازیهای خجالت آور و غیره جمیع عواملی بودند که نشان می‌دادند عناسری نظیر شاهزاده ابوکف و جناب مدیوانی نه به ابتکار و سلیقه شخصی خویش ، بلکه باتکیه بر دستورات مستقیمی است که جفین و جنان می‌کردند . زیرا درست همین رفتار جنابان مدیوانی و ابوکف را نمایندگان جنگل در قلب شوروی نیز دیده بودند . پس تضادی بین اعمال و حرکات فرماندهی با مجریان فراهمین دیده نمی‌شد . هر دو در راه انهدام ، تفتت ، و پراگندگی انقلاب می‌کوشیدند . و هر دو با وقت گذرانی و کارهای بی نتیجه ، موقعیتهای انقلابی را ضایع می‌کردند . این ها همه واقعیات و عواملی بودند که نمی‌توانستند در قساقوت انقلاب بی تأثیر باشند .

اگر بدون در نظر گرفتن پارهای نکات ، مسیر مکاتبات جنگل را با شوروی تمقیب کنیم ، ضمناً متوجه می‌شویم که چگونه انقلاب قدم به قدم جملات خود را نسبت به شوروی خوشونت بخشیده

مسیری از مکاتبات
جنگل

است .

در جریان مراسلات میرزا و جناب مدیوانی ، هر چند میرزا اقدامات ضد انقلابی

شوروی را در ایران محکوم می کند ، مع هذا یاد آور می شود که وزام داران سویت روسیه ... از این حرکات متفرند . و ضمناً تکرار می کنند که هرگز دما بار ققای شما جنگ نمی کنیم ، و ممکن نیست به سمت شما تیر خالی کنیم .

طبیعی است از آن جا که این مکاتبات رسماً به دست رقیب داده می شدند و به هر حال مکاتباتی کاملاً سیاسی بودند ، در نتیجه روی هم رفته مصالح و موقعیت سیاسی نهضت را منعکس می کردند ، نه دقیقاً و کاملاً نیت و کینه نظریات انقلاب را . زیرا از همین زمان هاست که در دنیای اندیشه ها و قضاوت انقلاب سنگ های عظیم تردید نسبت به سیاست اترناسیوالیستی دولت شوروی ، با استحکام تزلزل ناپذیری ساروج می شوند . چرا ؟ به این دلیل که تقریباً یک ماه بعد از همین مکاتبات است که میرزا در نامه ای که برای دوستش یوسف ضیاء بیک می نویسد ، این درجه را که خود وزام داران سویت روسیه ، نیز ممکن است مانند ما و بریشان باشند ، باز می کند ، به طوری که احتمال و مأیوس شدن از آنها را مطرح می سازد :

چنانچه از آنها هم مأیوس شوم ، در آن صورت باید ناچار به تکلیف

ملی و وجدانی خود عمل کنم .

پس از یک چنین اظهار نظری است که میرزا در نامه ای که برای آقایان احسان الله خان و خالوقربان می نویسد ، به خاطر این که شاید بتواند مجدداً آن ها را به طرف خود جلب کند و جبهه متحدی از عناصر و قوای داخلی انقلاب در برابر شوروی ایجاد کند ، چنین جملاتی را در نامه خود می گنجاند

آقایان بالشویک ها را چه کسی دعوت کرد ؟ چه اشخاصی نقض عهد کردند ؟ ... حکومت سویت روسیه ، جمهوری ایران را به سرعت شناخت ، حتی جواب تلگراف را نیز نداد . بدون اطلاع کمیته و شورای انقلاب ، قشون روسیه وارد شد ، ... و متعاقبش ... وزام امور (را به وسیله) کودکان ، ... در دست (گرفت) و تصرف اموال مردم و تعرض به عرض و ناموس و کشتار مردمان بی طرف و حمل آذوقه اهالی به قفقاز و آواره ساختن مردم از خانه و زندگی و آخر از همه الغاء جمهورییت به وسیله ابلاغیه و عملیات دیگری که شرحش در این جا مقتضی نیست .

آری وقتی که میرزا در این نامه خود چنین جملاتی را به کار می برد و به یک باره گلایه و شکایت را از اطراف این یاد آورد ، تا سطح «حکومت» شوروی بالا می برد ، آیا نشانه این نیست که چشمان انقلاب پرروی ماهیت ضد انقلابی سیاست شوروی در ایران چندان گشوده شده است ، که زبانش نیز لااقل شروع به تق تق کرده است ؟

وقتی که میرزا خطاب به آقایان احسان الله خان و خالوقربان یاد آور می شود که :

حرف این است که نمایندگان سویت روسیه به عنوان مساعدت آمدند و قراردادی منعقد کردند و هنوز چند ماهی نگذشته بود که نقض عهد نموده، به تجاوز پرداختند. شما دوستان قدیم (هم) به جای آن که عقیده صحیح به نفع انقلاب را تأیید کنید، به سهو و اشتباه از ما جدا شده، به ناقضین عهد پیوستید.

دیگر روزنه هر شبهه‌ای را مسدود می‌کند که میرزا می‌خواست نهضت را برای ایستادگی کامل در مقابل شوروی متحد و آماده سازد.

میرزا پیه خیانت علنی، مستقیم، و رسمی شوروی را به انقلاب به تن خود مالیده بود و حتی از همان نخستین لحظات پیاده شدن ارتش سرخ در آنرلی، همان طوری که گذشت بنا به یادداشت‌های احسان‌الله خان:

کوکچ خان گفت به عقیده من بلشویک‌ها به ایران آمده‌اند تا... یادولت ایران روابط دوستانه‌ای ایجاد کنند.^۱

نه با انقلاب ایران، با این همه چه به خاطر کیفیت خرده بورژوازی نهضت و چه به خاطر خوبی‌هایی که ارژنیک‌بازها و راسکولنیکف‌ها از خود پرور دادند و چه به خاطر توجه به موقعیت و محظوراتی که پیش آمده بود، به هر حال جنگل به‌شوروی نزدیک شد و تصوراتی واهی نیز از سیاست حقیقی شوروی در ذهن خود به وجود آورد. ولی کم این توهمات، روبه اصلاح گذاشتند. تا آن‌جا که جنگل می‌کوشید به هر طریقی که می‌تواند انقلاب را برای لحظه نهایی مقاومت همه جانبه در برابر دولت و سیاست شوروی آماده کند. اما بدبختانه انقلاب قبلاً راه‌های سازمانی عقیم گذاردن این گونه دسیسه‌ها را نیاموخته بود و شرایط هم فرصتی برای چنین آموزش‌ها و عملیات را برای او باقی نگذاشته بود. حوادث مثل برق می‌رسیدند و عبور می‌کردند. انقلاب قابلیت و استعداد خارق‌العاده لازم را جهت گریز از گرداب مخوفی که در آن افتاده بود، نداشت. غرقاب بی‌پیر هنگامه می‌کرد و انقلاب دست‌وپا می‌زد. انقلاب قادر به نجات خود نبود، با این وصف در هر حال پرچم را درها نداشت. جنگل شخصیت خود را در همه حال حفظ کرد. هرگز به لایه و چکمه بوسی نفت و هرگز ملت و میهن خویش را تنها نگذاشت. و بهترین شیوه‌ها را که همانا معصومیت و قهرمانی در آن واحد بود، در دستور روز خود گذاشت و بلافاصله نیز به انجام آن پرداخت.

پرده درو باسکوت البته جنگل ضمن همه توجهات جدیدی که جداً نسبت به شوروی پیدا کرد، مهم‌ها تا آن‌جا که ما اطلاع داریم، ظاهراً هم چنان

رفتار آرام و متینی را در مقابل شوروی تعقیب می‌کرد و هرگز به يك باره و بساخشونت تمام در مقابل آن سنگر نگرift. انقلاب به دنبال این اندیشه و این نقشه حرکت کرد که عناصر بومی حامی شوروی را یا با خود متفق کند و از شوروی جدا سازد، و یا از سر راه خود بردارد و با محاکمه آن‌ها اسناد و مدارك ارزنده‌ای علیه شوروی تهیه ببیند، و بالاخره بدین ترتیب برنامه‌های خیانت شوروی را نه تنها رسوا، بلکه عقیم نیز بگذارد. تصادفی نیست که جنگل ناگهان کوشید تا اعضاء کمیته جدید انقلاب را دستگیر کند.

متأسفانه جنگل نتوانست طرح‌های خود را پیاده کند و استخوان‌هایش در لای لای جرخ دنده‌های توطئه‌های سه‌جانبه انگلیس-سارتاج-شوروی شکست.

اما به هر حال آن چه محتوم است این است که جنگل می‌کوشید بلکه با تدارکاتی کافی به مخالفت رسمی با سیاست شوروی برخیزد. ولی چون هرگز نتوانست چنین تدارکاتی را تهیه ببیند، این است که با عدم مخالفت همه جانبه و يك پارچه و رسمی خود با شوروی، معصومیت تاریخی و رسمی را برای خویش به دست آورد. معصومیتی که در جوار آن پیش بتوان از میزان خیانت و دسیسه بازی شوروی آگاه شد.

آن‌چه جنگل عملاً اجرا کرد، هر گوی قهرمانانه و توأم با مصومیت بود.

يك‌سند میرزا در نامه جوابیه خویش به مسعود و تشنین تردید به خود راه نمی‌دهد و وقتی که همه چیز را در حال نابودی می‌بیند، معصومیت

و مظلومیت را با تأیید پیشنهادات شوروی به سوی انقلاب می‌کشاند و متقابلاً گناه و خیانت را به سوی شوروی سرازیر می‌کند. و خصوصاً برای این که روشن کند پذیرش تاختنك شوروی از طرف وی و از طرف جنگل نه به خاطر منطقی بودن و صحیح بودن آن، بلکه به علت دیگری بوده است، صریحاً نظر جنگل را درباره تنها راه حل اساسی و نهائی نجات ایران این‌طور اعلام می‌دارد:

من انقلاب را یگانه راه علاج و نجات قطعی ملت ایران از مشکلات

موجود می‌دانم.^۱

همین يك جمله خود به خود نشان می‌دهد که قبول پیشنهادات شوروی از طرف جنگل

مبتنی بر حساب‌های دیگری غیر از صحت آن‌ها بوده است .

و با این که جمله فوق رسانندهٔ همهٔ مفاهیمی بوده است که مورد نظر انقلاب بود، معیناً میرزا خصوصاً توضیح می‌دهد که :

اما اکنون که با نظریات سائب حکومت سویت روسیه صلاح این جمعیت را در سکوت می‌بینید ، من به اطمینان صداقت و آزادی خواهی شما ناچارم ... سکوت را گوارا بشمرم .^۱

و بدین ترتیب جنگل عملاً مسئولیت عواقب را که پیش‌بینی می‌شد ، به گردن همان سیاستی گذاشت که مقدمات لازم را جهت چنین حوادثی چیده بود.

رفتاری خوب این تاکتیک و شیوهٔ رفتار ماهرانه و بزرگی است که میرزا و در نتیجه انقلاب ایران بدان دست زد .

در موقعیتی بد سلبت خود را همراه با معصومیت حفظ کردن ، و بند و بست‌های زیر جلی دوست (۱) را همراه با احترامات گذشته افشا ساختن ، و در همه حال راه عدم کرنش در مقابل دشمن و راه قهرمانانهٔ عدم تسلیم را با باهای جابک پیمودن ، این است آن چه میرزا هم چون سمبل و نمایندهٔ انقلاب ایران انجام داد .

این تاکتیک خوبی بود برای موقعیتی بد ، تاکتیکی که نتایج حاصل از آن ، نه حیات علنی انقلاب که در هر حال مبسر نبود ، بلکه بقاء معنویت نهضت را در برابر تاریخ و در برابر نسل‌های آینده تضمین کرد .

انقلاب درهم شکست ، ولی به‌گند نکشید . پیشوا به خاکساری نرفت . پرچم دادرسیم را سرنگون نساخت . تبلور فردی انقلاب که در آن هنگام به همهٔ روح و جان انقلاب میل شده بود ، چون راهی بر ی زندگی مقدس انقلابی نداشت ، با کام‌های استوار به‌سوی مرگ مقدس انقلابی پیش‌رفت . از این به بعد زندگی انقلاب در مرگ آن بود . چگونگی این مرگ بود که شرافت انقلاب را مشخص می‌کرد . میرزا نیز دلاورانه مرگی قهرمانانه را برگزید ، تا زندگی و جان تاریخی انقلاب را نجات بخشد . و نجات بخشد .

زخم خورده و ناتوان و شمشیر شکسته ،

زده دریده و بی‌سپر ،

بی حرکت بر جای ایستاده‌ام ، هر چه می‌خواهی بامن بکن ،

مرا دیگر بارای استادگی نیست ، ولی تسلیم نخواهم شد.^۱
هنری لانگ فلو

شوروی از انقلاب چه می‌خواست ؟ تسلیم .

«تسلیم‌اچه پناه‌گاه مهبیی»^۲

میرزا هرگز به سنگر گرفتن در چنین پناه‌گاهی دل‌خوش نکرد و حتی در آن لحظاتی نیز که فقط همین يك راه در مقابلش گشوده بود ، باز هم بدان پای نگذاشت . او راه‌های آزادی را ولو از طریق مبهم و نامعلوم ، هرگز ترك نکرد و هرگز به تسلیم روی نیاورد . استوار و بی‌دغدغه ، تسلیم ناپذیر و فساد ناپذیر ، به همه جا ، به همه جا ، حتی به کتف بیخ‌بندان مرگ قدم گذاشت ، ولی هرگز در آغوش تسلیم پناه نجات .

تسلیم به او چه می‌داد ؟ هیچ ! و هر چه هم داشت از او می‌گرفت ! همه افتخارات طولانی انقلابش را ، همه شرافت انقلابی ضد استعمارش را ، و همه گذشته‌های مبارزه-جویانه و آزادی‌خواهانه‌اش را ! دشمنان او هم همین را می‌خواستند . آن‌ها می‌خواستند که میراث انسانی انقلاب ایران از عناسری تسلیم‌پذیر و بی‌دمق تشکیل شود . ولی میرزا چیز دیگری می‌خواست . میرزای خواست که اگر نمی‌تواند پیروز شود ، لااقل پرچم تسلیم‌ناپذیری را منتظرانه و با سربلندی برای آیندگان به ارث بگذارد . او نمی‌خواست چنین درختی را آلوده سازد . و نساخت .

فنون و بدل‌های سیاسی

مخالفت رسمی و يك پارچه میرزا و انقلاب با شوروی و پیشنهادات ظاهرالصلاح ، ولی شیطانی نماینده مختارش ، برای انقلاب چه اثر مثبتی به جای می‌گذاشت ؟ در شرایطی که نهضت قرار گرفته بود ، هیچ راهی برای نجات حیات علنی انقلاب وجود نداشت . انقلاب در تنگه‌ای گرفتار شده بود که دور تا دور آن را ضدانقلاب آشپان^۳ مسلسل‌های سنگین خود کرده بود . نه راه پس ، و نه راه پیش ، هیچ کدام وجود نداشت . بیهوده نبود که مسیور و رشتین آن پیشنهادات توهین آمیز انقلاب بر انداز را ارسال داشته بود . جناب مزبور نه تنها وضع نهضت را می‌دانست ، بلکه با طرح‌کننده‌ترین پیشنهادات ضدانقلابی می‌کوشید تا با تحقیر انقلاب ، جنگل را در مقابل نظریات خویش و در نتیجه در مقابل شوروی قرار بدهد . بدین معنی که انقلاب پیشنهادات

۱- بهترین اشعار ص ۱۸۲

۲- سرنوشت در خانه شمارا می‌گوید . رومن رولان

۳- نقل از کتاب «آخرین برگ» ترجمه هوشنگ مستوفی ، ص ۱۹۲

مزبور را مردود اعلام کند و رد نماید ، تا آن گاه شوروی نیز با رد پیشنهادات نماینده مختارش ، گناه فرجام دردناک انقلاب را مطلقاً به پای جنگل و به پای شخص میرزا بنویسد و خود را مطهر اعلام دارد .

اما میرزا بابدلی که به این پشت پای خائنه زد ، حریف را خاک کرد. میرزا با قبول پیشنهادات شوروی ، بلندگورا اذست این دیپلماسی منحوس گرفت و به دست تاریخ انقلاب ایران وجهان داد . و در نتیجه سیاست شوروی ، هم چون پنبه‌ای آلوده ، محکوم به افتادن در سطل زباله تاریخ شد .

نامه انقلاب
به نظر می‌رسد که نامه میرزا به جناب روتشتین نیازمند بررسی و تحلیلی همه جانبه نمی‌باشد . زیرا با توجه به آن چه تاکنون نوشته شده است ، دیگر ما ضرورتی در بررسی آن نمی‌بینیم و لذا ذیلاً فقط رونوشت نامه مزبور را از صفحات ۲-۳۶۱ کتاب بسیار مفید «سردار جنگل» برداشته و تقدیم می‌داریم . و تنها یانکیه بر روی پاره‌ای کلمات و جملات آن ، تفکر و تعمق پیش‌تر خوانندگان عزیز را جویا می‌شویم .
اینک رونوشت نامه مزبور :

دقیق محترم

بسیار خرسندم که در مسأله اخیر که به وسیله رفیق کلاتراف «رقوم» داشته‌اید ، کاملاً تصدیق دارید که ایران میدان غرض‌رانی بیگانگان و متعدیان عالم بشری بوده و حیات اجتماعیمان دستخوش استفاده سرمایه‌داران خارجی و نفع پرستان داخلی است . ضعف و لاپالی‌گری زمام‌داران دوره‌های متوالیه مرکز ، لزوم اصلاحات داخلی و هر گونه قیام و نهضتی را که متضمن اصلاحات اساسی کشور باشد ، مشروع می‌سازد .

من و یارانم در مشقت‌های فوق‌الطافه چندین ساله ، هیچ مقصودی نداشته و نداریم ، جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی ، تأمین آزادی رفیق‌پرستانم دیده مملکت و استقلال (۱) استقرار حکومت ملی .

همه فداکاری‌های بنده و احرار جنگل و صول به همین مقصود عالی است و بس . شمارا که نماینده رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی هستید و دولت شمارا حامی و پشتیبان این مسلک و عقیده دانسته می‌دانم و همین عقیده و اعتماد بود

که قشون سرخ سویت روسیه را که بدون هیچ دعوتی به ایران آمدند بایک عالم امید و انتظاری پذیرفتیم. متأسفانه رق ساء بی احتیاط قشون شما، به کمک متفلسفین داخلی نگذاشتند از این نیرو استفاده کامل شود و انقلاب ایران را پیشرفت دهیم. اگر نظریه مان به خلاف مندرجات فوق الذکر بود شاید به اختلاف و عرج و مرج های تولید شده وقتی نتباهد، همان مصائب و زحمتات وارده به گیلان را به تمامی خاک کشور تحمیل می کردیم. اما سعادت مملکت و طرفداری از رنجبران مجبور نمود از ترسناکات جلوگیری کرده و انقلاب را در زمینه اساسیش توأم با حوصله و انتظارات عموم سوق دهیم. همین انقلاب را یگانه راه علاج قضای مملکت از مشکلات موجوده می دانیم، اما اکنون که شما با نظریات حکومت سویت روسیه و اطلاع وسیعی که در سیاست مملکت و فتنایای بین المللی دارید و کاملاً درمراسله شریفه شرح داده شده اند، سلاح جمعیت را در سکوت می بینید، من به اطعمینان سادات و آزادی خواهی شما، هم عقیده می شوم به این که ادامه انقلاب استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت را جریحه دار می کند و نفوذ امپریالیسم انگلیس را تقویت می نماید و فکر ملوک السوایفی را در تمامیت خاک ایران قوت می بخشد. ناچارم برای درهم شکستن پنجه های روسیه کار آن ها سکوت را گوارا بشمرم و به امید حکومت ساویت روسیه که شاهکار احرار عالم است، جمعیت خود را به مسیر و آرامش تشویق و منتظر بنام که سیاست دولت تاجه پایه منافع توده اصلی را در نظر خواهد گرفت و از استقلال ایران دفاع خواهد کرد، به علاقه مترصد خود اهمیت بود که حکومت روسیه در زمینه افکار آزادی خواهانه اش چند ندر به مملکت ایران مساعدت خواهد نمود و تمهیدات کتبی شما در حیات اقتصادی مملکت چه تأثیری خواهد داشت. بنابراین شرایطی را در زمینه پیشنهادات شما که متضمن بقا و سلاح جمعیت است و جلوگیری از بدنام شدن خواهد نمود، پیشنهاد و حتمی الاجراء می دانم. البته نمایندگان جمعیت آن را به نظر شریف خواهند رسانید، من شمارا مطمئن می سازم که تأیید سیاست مشروطه در نامه شما، من و جمعیت جنگل را تاحدی قانع کرده و امید است که دولت ایران نیز از سکوت جمعیت سوء استفاده نکند و به اصلاحات منطوره وجود خارجی بدهد.

در خاتمه این نکته را لازم به تذکر می دانم که مقصود من و یارانم حفظ استقلال مملکت و تقویت مرکز است. تجزیه گیلان را که مقدمه ملوک الطوایفی است، هم چنین ضعف کشور را خیانت سریع دانسته می دانم. چنانچه

پیشنهادات همیشگی ما به دولت، رفع این توهم را می نماید.
ایام موقتیت مستدام.

کوچک جنگلی

مناظرانه ماهیچ گونه اطلاعی درباره آخرین پیشنهادات ارسالی میرزا برای مسو
ر و تشنین نداریم. پیشنهاداتی که جنگل آن ها را «ضمنی الاجراء» می داند و برای «بقاء» و
همچنین برای «جلوگیری از بدنام شدن» جمعیت، تخلف ناپذیر اعلام می دارد. و بدین ترتیب
بیز به صورتی ضمنی پیشنهادات شوروی را که «متمنن بقاء و صلاح جمعیت» نبود و باعث بدنام
شدن آن می شد، محکوم می کند.

خرده بورژوازی لازم است همین جا توضیح دهیم که چگونه خرده بورژوازی
و مدعیان مارکسیسم انقلاب را یگانه راه علاج خلق از جنگال استعمار - ارتجاع
اعلام می دارد؛ چگونه خرده بورژوازی سلاح به دست می گیرد

و انقلاب را با رسانترین و سریع ترین آواهایش، یعنی صدای تیر به ترنم در می آورد؛
چگونه خرده بورژوازی همراه تجربیات و احساسات ناپخته خود، معجزا به درستی راه را
می یابد و پایه های انقلاب را به طرف روستاها می کشاند و توده های روستائی هر چند آهسته،
ولی به هر حال کم کم به زیر اسلحه انقلاب می روند؛ چگونه انقلاب هفت سال مداوم در کوه
و جنگل و بیشه و دشت و رودخانه و شهر، می جنگد، شکست می دهد، شکست می خورد و به هر
صورت شمن اندوختن تجربیاتی جدید به حیات خویش ادامه می دهد، اما در يك چنین
بجوجهای، مدعیان مارکسیسم انقلاب را زائد و بلکه مضر می دانند. هرگز چینی متمنن تر،
کثیف تر، و غلیظ تر از این، به سیمای مارکسیسم پاشیده نشده است. مدعیان مارکسیسم پرچی
را بلند می کنند که مارکسیسم خود با سرنگون کردن آن هستی یافت.

یادآوری ای توضیحی اضافی خواهد بود اگر مجدداً درباره ناپختگی ها و
ضعف های حاکم بر انقلابات ضد استعماری ایران و منجمله انقلاب
اجباری!

جنگل تجدید مطلع کنیم. و لذا دیگر لازم نمی دانیم شرح دهیم
که تا کتیک جنگل در قبول پیشنهادات شوروی، کاملاً يك دست نبوده است. در این زمینه نیز
هم چون سایر زمینه ها، خرده بورژوازی تردیدها و دوگانگی های ذاتی خود را بروز داده
است که از بررسی آن ها می گذریم. چنانکه قبلاً گفته شد، در این قسمت ما در مجموع کوشیده ایم
که به نقاط مثبت انقلاب جنگل توجه کنیم، نه منفی آن.

www.iran-archive.com

مصالحه داریم تا مصالحه . باید توانست اوضاع و شرایط
مشخص هر مصالحه‌ای را با مصالحه دیگر، و یا هر يك از انواع آن
را تجزیه و تحلیل نمود. باید فرق گذاردن بین شخصی را که
به راه زنان پول و اسلحه می دهد، تا زبان آن‌ها را کمتر کند و
وسائل دستگیری و اعدام آن‌ها را تسهیل نماید، با شخصی که به
زدان پول و اسلحه می دهد، تا در غنیمت آن‌ها شریک
باشد، آموخت.^۱
لنین

عهدنامه ننگین ۱۹۲۱ ایران - شوروی

۱ - مرض بچکانه چبروی در کمونیسم. چاپ مسکو فارسی ص ۳۹ . ضرورتاً از کتاب
«سیر کمونیسم در ایران» ص ۱۷۱ نقل شده است .

تاریخ قراردادهای دول پیوسته باننگ و فضیحت توأم بوده است.
 انسان ، این موجود مقدس و مفلوک و کوشند ، این است آنچه
 هرگز در قرار و مدارهای بین المللی مورد اقتداء قرار
 نگرفته است .

قراردادها هم طبقه‌بند

جوامع طبقاتی و دول نماینده طبقات اجتماع گر، کدامین پیمانی را می توانند تهیه
 ببینند و به امضاء برسانند ؟ عهد نامه هایی که حقوق توده های زنجیری و عصیان گر ، یا
 منافع طبقات استعمارگر و حاکمین زندان اسارت خلق ها در آن منظور شده باشد؛ کدامین
 پیمانی را؟

تاریخ قرارداد های جهانی فریاد برمی دارند که نه حقوق ملل ، بلکه منافع دول ، این
 است آنچه پیوسته رعایت شده و شکل گرفته است .

تاریخ میهن ما نیز هم چون همه کشورهای جهان ، از قرارداد های فراوانی آکنده
 است . قرارداد هایی که گاه طبقات فوقانی اجتماعی ما بر ملل و دول دیگر تحمیل کرده اند
 و هم چنین قراردادهایی که گاه طبقات فوقانی اجتماعی دیگر بر ملت و دولت ما تحمیل کرده اند ،
 که دود همگی آنها به چشم توده ها رفته است .

فرهنگ سیاسی جدید بورژوازی همانطور که سیستم اجتماعی جدیدی را همراه خود
 آورد ، همانطور نیز فرهنگ عمومی جدید و در این میان
 فرهنگ سیاسی جدیدی را نیز به وجود آورد . در فرهنگ سیاسی بورژوازی ، به عکس
 فرهنگ سیاسی برده داری و فئودالی ، سراجت و روشنی طبقاتی از بهار لحاظ کم محومی -
 شود . کلمات معنی متداول خود را از دست می دهند . مقدمه و مواد قرارداد ها نیز به عکس

قرارداد های بردگی و فئودالی که از خراج گذاری و اطاعت و انقیاد محبت می کرد ، از دوستی و تساوی و حقوق انسانی بحث می کنند. همه کلمات و جملات ملوری تنظیم و انتخاب می شوند که ضمن ظاهر دلپذیر و قابل پسندشان ، مع هذا با باطنی سیاه و کشنده ، فقط منافع استثمارگران را تأمین کنند.

مثلاً متن قرارداد ایران فروشانه ۱۹۱۹ و وثوق الدوله انگلیس بدین صورت آغاز

شده است :

نظر به روابط محکمه و دوستی و موافقت که از سابق بین دولتهای ایران و انگلیس موجود بوده است... و نظریه لزوم تهیه وسائل ترقی و سعادت ایران به حد اعلى، بین دولت ایران از يك طرف و وزیر مختار... انگلستان... از طرف دیگر، مواد ذیل مقرر می شود:

و ماده اول همین قرارداد فوراً اشعار می دارد:

۱- دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمام تر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است ، تکرار می نماید.

این شیوه دروغ گوئی مدت ها است که سرمشق کلیه دول قرار گرفته است. و آنچه در این میان به دولت ها امکان می دهد تا چنین دروغ هائی را حتی هم چون حقیقت به بسیاری از اذهان به قبولانند، تبلیغات است.

تبلیغات وسیع و مداوم و همه جانبه، که گاه باعث می شود که تاریخ نیز مدت ها و مدت ها نتواند حقیقت را از کله همه جنجال ها بیرون بکشد. نمونه يك چنین تبلیغات جهنمی را میتوان در قرارداد خائنه ۱۹۲۱ ایران- شوروی مطالعه کرد.

چند سؤال نشده

عهد نامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ برابر با ۸ حوت ۱۲۹۹ یکانه قراردادی است که از طرف انگلیس و ارتجاع و شوروی، از طرف هر سه مورد تأیید واقع شده است. زیرا این عهدنامه در واقع بین انگلیس- ارتجاع از يك طرف، و دولت شوروی از طرف دیگر تهیه و امضاء شده است. تنها پدیده ای که در این میان قربانی می شود، انقلاب است. عهدنامه آشکارا علیه انقلاب و علیه مصالح خلق ایران تنظیم و

۱ و ۲ - جلد سوم شرح زندگانی من . نوشته ، عبدالله مستوفی . چاپ دوم . تهران

۱۳۴۳ م. ص ۱۸

اجرا شده است. مثله شدن انقلاب از يك طرف ، ضعف داتش سیاسی - انقلابی درمیهن ما از سوی دوم ، و جنگال موخشی تبلیغاتی همه عناصر ذی نفع (شوروی - ارتجاع - انگلیس) از جانب سوم باعث شد که پس از قریب پنجاه سال ، عهدنامه مؤدت شوروی - ضدانقلاب ۱۹۲۱ به مثابه عالی ترین و با دزترین نمودار يك سیاست اترناسیونالیستی کارگری مورد تأیید همه محافل روشن فکری سالم و آلوده ایران قرار بگیرد. و هرگز کسی از خود و از تاریخ نپرسد؛ چرا دولت ایران دوسراسر جهان نخستین دولتی است که حکومت شوروی را به رسمیت می شناسد؟ چرا رژیم ایران دوسراسر جهان نخستین رژیمی است که پس شوروی عهدنامه مؤدت به امضاء می رساند؟ و بزه گي های حکومت ایران چه بود؟ وحدت این و بزه گي ها با اختساسات و امکانات دولت شوروی کجا قرار داشت؟ چه شد رژیم ومناسباتی که تا امضاء قرارداد ۱۹۱۹ پیش رفته بود، که محتوی آن تقدیم يك پارچه ایران به انگلیس، به مثابه جزئی از امپراطوری بریتانیا بود ، ناگهان جفان عقب گرد کرد که نه تنها قرارداد منحوس فوق را ناپود شده اعلام داشت ، بلکه با دولت شوروی نیز قرار داد عدم تجاوز ، عدم مداخله ، و دوستی و مودت نیز به امضاء رساند؟ و از این بالاتر، چه شد رژیم ومناسباتی که تا حد امضاء قرار داد ۱۹۱۹ پیش رفته بود و انگلستان و قوایش را علناً تا زیر گوش شوروی آورده بود، ناگهان قرارداد مزبور را لغو و عهدنامه ای را با شوروی برقرار کرد که فصل ششم آن آشکارا به شوروی امکان می داد تا اگر هر کشور دیگری بخواهد ایران را محل عملیات ضد شوروی قرار بدهد ، شوروی حق داشته باشد که در ایران نیرو پیاده کند؟^۱

هیچ کسی يك چنین سؤالاتی را از خود نکرده و پس هیچ کس با تاریخ برای یافتن پاسخ این پرسش ها کلنجار نرفت . همه تسلیم هوچی گسری و تبلیغات شدند . همه آن را بدیهی دانستند و علت آن را در کیفیت سیاست گویا اترناسیونالیستی کارگری شوروی گذاشتند .

این است رسالت مسخ کننده تبلیغات !

این است ششوی مغزی توده ها از طرف طبقات حاکمه و به وسیله افزاری شبطنانی و کشته به نام تبلیغات که روی هم رفته در دست طبقات مسلط قرار دارد !

۱ - کلیه مواردی را که از عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ شوروی - ارتجاع - انگلیس در این نوشته مورد استناد قرار می دهیم جز در مواقعی که یادآوری کنیم ، از جزوه شماره (۲) مجموعه قراردادهای منتشره از طرف وزارت امور خارجه استخراج می کنیم. جزوه مزبور در تهران و به سال ۱۳۳۸ منتشر شده است.

ولی از آنجا که به هر حال انقلاب راه خود را خواهد یافت ؛ و از آنجا که گردونه تاریخ بالاخره بر مدار اصلی خود خواهد گشت؛ ما به سهم خود ضمن طرح سؤالات بالا ، ولو این که فرصتی و یا امکانی برای پاسخ گفتن به همگی آنها نداشته باشیم ، به هر حال تا حدودی که ممکن است جواب هائی را تقدیم می داریم:

قدرت بریتانیا در ایران در حوالی سال ۱۹۴۱

لازم نیست از قدرت و نفوذ و حاکمیت انگلستان در ایران ، در حوالی سال ۱۹۴۱ ، که عهدنامه شوروی-ارتجاع به امضاء می رسد صحبت زیادی کرد. کمترین آگاهی از تاریخ ایران خصوصاً در فاصله بین دو جنگ جهانی اخیر، کمیت و کیفیت این نفوذ و رقابت ناپذیر را به سادگی می آموزد.

انقلاب اکثر دست روسیه را از ایران کوتاه کرد. گرفتاری های داخلی و جنگ های انقلابی و شد انقلابی سراسر روسیه ، انگلستان را به ارباب پلانهای ایران درآورد. و به همین مناسبت جناب ولرد کردن که ایران مورد علاقه و محبت خاصشان بوده ، کوشیدند تا رسماً و علناً ایران را برابر قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس-و توفال الدوله در زنجیر استعمار علنی بریتانیا ببندازند. این قرارداد به شدت مورد مخالفت ملیون ایران و نهضت انقلابی جنگل در داخل کشور، و سایر استعمارگران جهانی که طبعاً مایل نبودند هم کارانشان رونق بیشتری به کسب و کار استعمارشان بدهند، در خارج از کشور قرار گرفت. به طوری که نه تنها موج عمیان و مخالفت را در داخل برانگیخت ، بلکه هیچ يك از امپریالیست های دیگر و متجمله امپریالیسم آمریکا که جداً دندانش را برای ایران تیز می کرد، حاضر نشدند چنین قراردادی را به رسمیت بشناسند. کاغذ قرارداد خیلی زود از دستور خارج شد، ولی انگلستان با تمام قوا در راه پیاده کردن روح و جان آن کوشید و موفق نیز شد.

تثبیت حکومت شوروی از يك طرف، بحران های خرد کننده داخلی انگلستان از سوی دوم، موقعیت انقلابی جنگل از جانب سوم، و توسعه طلبی های خطرناك امپریالیسم آمریکا از طرف چهارم، و غیره، جمعاً عواملی بودند که به انگلستان اجازه نمی دادند اغتشاشات و نا

۱- این قضاوت سرکلاد مونت اسکیرین قنصل انگلیس در مشهد و تهران می باشد که مدت ۱۳ سال ونیم از مأموریت خود را در ایران گذرانیده اند. عین جمله چنین است: «ایران که مورد علاقه و محبت لرد کرزن بود»

جنگ جهانی در ایران نوشته، سرکلاد مونت اسکیرین ترجمه، غلامحسین صالحیار تهران سال؛ قطع جیبی می ۱۲۰

وامنی، را در ایران به نفع امپراطوری خود ارزیابی کند. انگلستان به شدت نیازمند وامنیت، در تمام امپراطوری خود و علی‌الخصوص در ایران که انقلاب جنگل تهران را تهدید می‌کرد، بود.

پافشاری بر روی اجرای قرارداد وثوق‌الدوله، انگلیس ایلپانه می‌نمود. قرارداد مزبور آمبول تقویتی مناسبی برای انقلاب محسوب می‌شد. وسایر استعمارگران و هم‌چنین شوروی را آشکارا در مقابل انگلستان علم می‌کرد. و حال آن‌که انگلستان نیازمند وامنی و ثبات در ایران بود، تا بتواند بدون دغدغه و در کمال «امنیت» برنامه‌های خود را تکمیل سازد. جدّاً لرزیدن وزیر امور خارجه انگلیس در اسول این گفتار خود صادق بود که گفت:

«خواجگ کنونی ایران آن است که از تجاوزات اجانب محفوظ گشته، نظم و آسایش در داخله مستقر گردد، طریق تجارت تأمین شده، وسائل حمل و نقل و خطوط ارتباطیه ترقی و توسعه یابد، و بنای عدلیه و مخصوصاً مالیّه اقتصادی بر شالوده استواری قرار گیرد.»^۱

انگلستان يك چنین وضعی را در ایران و در حیطه منافع امپراطوری بریتانیا طلب می‌کرد، در راه آن می‌کوشید، و به هر حال برقرار هم کرد.

برای این که قطع به استناد يك واقعیت میزان نفوذ و قدرت انگلستان را در حوالی حتی ایامی که قرارداد شوروی-ارترجاع به امضاء می‌رسد، نشان دهیم، توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می‌کنیم که کودتای سید ضیاء - انگلیس در سوم اسفند ۱۲۹۹ عملی شد، و عهد نامه شوروی-ارترجاع در هشتم اسفند ۱۲۹۹ به امضاء رسید. یعنی فقط پنج روز پس از کودتای مزبور.

یهوده نیست که عبدالله مستوفی باشکفتی از خود می‌پرسد:

آیا این یکی از عجائب قضا و قدر نیست که باید سپیدار ترسو، یعنی همان مدح‌لرذ کردن و کابینه عوام بی‌سواد او که طرفدار سیاست يك طرفی (سیاستی مبتنی بر طرفداری يك جانبه از انگلستان) بوده اند، تسویب کنند؟ قرارداد ایران و شوروی واقع شوند و در رئیس الوزرائی آقای سید ضیاء الدین (که چه عرض کنم) اصل آن امضاء و مبادله گردد (و بالاخره) این قرارداد بعد

۱ - از سخنرانی لرذ لرزن در حضور سلطان احمد شاه در مجلس مهمانی‌ای که در عمارت «تکلیدهال» جهت ماساندن قرارداد ۱۹۱۹ ترتیب داده شده بود.

نقل از، مستعری از زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه تاجار نوشته حسین مکی.
تهران آذر ۱۳۲۳ ص ۵۲

از کودتا، در تاریخ ۲۴ قوس ۱۳۰۰ و کابینه اول آقای قوام السلطنه (برادر خلف و نوق الدوله) به تصویب مجلس... برسد^۱

آنچه را که عبدالله مستوفی نتوانست حل بکند، همین عجایب قضا و قدر بود. زیرا متأسفانه ایشان توجهی عمقی به اصل سازش انگلیس- شوروی نکردند. بدیهی است چنین توجهی دیگر هر گونه شکستی قشیه را منتفی می ساخت.

شوروی و انگلستان به همان سان که انگلستان به خاطر مرمت و ترمیم خرابی ها و جراحات بعد از جنگ و هم چنین به خاطر مسائل جدیدی که خاتمه جنگ همراه خود آورده بود نیازمند امنیت و آرامش در سراسر امپراطوری خود بود، تا بتواند کاروان غارت را با آرامش و امنیت حرکت دهد، به همان ترتیب نیز شوروی نیازمند فرستی بود که اقتصاد خود را رونق دهد و از مزایای تجارت جهانی بهره مند شود. همان طور که بنا به اسناد خود شوروی ها نشان دادیم: انگلستان از آن جا که در عین حال کشوری بازرگانی محسوب می شد (و می شود) به شدت نیازمند تجارت بود و شوروی نیز خصوصاً با توجه به وضعیت پس از جنگ های داخلی، با چشمان پرولی به روابط بازرگانی و نتایج ناشی از آن می نگریست. امکانات جهانی انگلیس که هنوز این کشور را در مقام اول استعماری جهان نگاه داشته بود و هم چنین فراست و هوشیاری دیپلماتی بریتانیا، شوروی را برای سازش و کنار آمدن با انگلستان تشویق کرد. و از آن جا که انگلستان ضمن علاقه اش به آرامش و امنیت سراسر امپراطوریش، معیذا می دید که بحرانی ترین، ضعیف ترین حلقه امپراطوری در ایران قرار دارد، لذا سازش با شوروی را خصوصاً در گرو حل ضد انقلابی اوضاع ایران قرارداد. چنین توقعی با توجه به موقعیتی که شوروی در نهضت جنگل به دست آورده بود، منطقی و عملی به نظر می رسید. بدیهی است مزایای عملیات صمیمانه و ضد انقلابی شوروی برای به خاک سپردن نهضت جنگل، خیلی زود می توانست لا اقل در قراردادی نظیر قرارداد ۲۶ فوریه ۱۹۲۹ شکل پذیرد.

این جاست که بهتر می فهمیم چرا مسیو روتشتین انقلاب را برای ایران مضر تشخیص می دادند و در عوض «امنیت» یعنی همان حالتی را که در عین حال مورد علاقه انگلستان نیز بود، یگانه راه دستکاری ملت ما قلمداد می فرمودند.

و نیز این جاست که بهتر می فهمیم چرا مسیو روتشتین روابط بازرگانی را برای

۱- جلسه سوم شرح زندگانی من ص ۱۸۹

نجات ایران معتبر تراز انقلاب معرفی و تبلیغ می کردند.

انگلستان و عهدنامه برای این که توافق انگلستان را با عهد نامه مودت ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ شوروی. ارتجاع مورد توجه قرار دهیم، شاید همین قدر کافی باشد که به نقل لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس، که ایران آن قدر مورد علاقه و محبتشان بود، استناد کنیم. لرد کرزن در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۱ برابر سوم اسد ۱۳۰۰ خورشیدی،^۱ در نطقی که در مجلس اعیان انگلیس ایراد فرمودند، درباره عهدنامه مودت ایران و شوروی، چنین اظهار نظر فرمودند:

خیلی ناپسندیده است که بخواهیم شکایتی از دولت ایران نموده، با آن دولت را مورد ملامت قرار دهیم. زیرا آنان حق دارند هر راهی را مایل هستند تعقیب نمایند. و اگر ترجیح می دهند نجات و رهایی خود را از دولت مسکو تحصیل کنند، باز هم حق دارند...^۲

ای استعمار دموکرات!

انگلستان به یک باره بمشروطیت و مسموم حقوق ملل و آزادی های جهانی می شود؛ دولت ایران هر کاری را ولو این که مغایر نظر بریتانیا بکند، حق دارد، زیرا مستقل است و زیرا انگلستان در امور داخلی آن کشور مداخله ای ندارد. ای مزدک آزاده!

سیری در قرارداد اگر فراموش نشده باشد، مسیو روتشتین این نخستین نماینده مختار شوروی برای خیانت به انقلاب ایران، در نامه ای که برای حیرزا «سردسته ملیون» و زعيم انقلاب جنگل نوشتند، ضمن یاد آور شدن که از روی مواد قرارداد (شوروی - ارتجاع) مانع جیورییم دولت ایران

-
- ۱- قرارداد مزبور در هفتم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ و در زمان دولت جناب سید ذوالعزیز طباطبائی منعقد می شد. لرد کرزن در سوم اسد (مرداد) ۱۳۰۰ به توفیقاً شش ماه بعد نطق خود را ایراد می فرمایند. و قرارداد در ۲۴ قوس (آذر) ۱۳۰۰ یعنی تقریباً پنج ماه بعد از نطق لرد کرزن و در زمان نخست وزیری جناب قوام السلطنه به تصویب مجلس ایران می رسد.
- آیا هیچ امر تصادفی و شکست انگیزی در این سیر طبیعی ضد انقلابی هست؟
- ۲- ... سلطان احمد شاه. ص ۱۵)

را از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها راحت کنیم . اما همین مسیو فوراً اضافه کردند که «اجبار ما منحصر است به خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان» . که ما همان‌جا علاوه بر بررسی ریشه‌ای این دروغ آشکار ضمناً توضیح دادیم که در عهد نامه ، یا قرارداد مورد استناد مسیو روتشتین ، هیچ گونه فصل و بند و ماده و تبصره و سخنی درباره اینکه شوروی موظف است قواء روس و آذربایجان را از گیلان خارج کند وجود ندارد . و گفتیم که در عوض سراسر این قرارداد نه تنها از لحاظ سیاسی ، بلکه هم چنین با توجه به مفاد صریح آن حتی از لحاظ نظامی نیز حاکی از این است که شوروی رسماً موظف شده است که انقلاب ایران را کت پسته تحویل شد انقلاب بدهد . و لذا اکنون موقع آن است که موادی از قرارداد مورد استناد مسیو روتشتین را که سریعاً شوروی متعهد شده است که ستون فقرات انقلاب را به ارتجاع - استعمار بسپارد تقدیم داریم :

فصل دهم

دولت شوروی روسیه کوشش سیاست مستعمراتی دنیا را که در ساختن راه‌ها و کشیدن خطوط تلگراف در ممالک غیر و برای تأمین نفوذ نظامی خود بر توسعه تمدن ملل ترجیح می دهند ، نفی کرده و مایل است که وسایل مرادفات و مخابرات که برای استقلال و تکمیل تمدن هر ملتی لزوم حیاتی دارد ، به اختیار خود ملت ایران (۱) واگذار شود و ضمناً هم به قدر امکان خسارات وارده به ایران به واسطه قشون دولت تزاری جبران شود . لهذا دولت شوروی روسیه مؤسسات روسی ذیل را بلاعوض به ملکیت قطعی ملت ایران واگذار می نماید .

الف - راه‌های شسه از انزلی به تهرآن ، و از قزوین به همدان ،
ب - تمام اراضی و ابنیه و اثاثیه متعلق به راه‌های مذکوره .

.....

ج - بندر انزلی (بر) با انبارهای مال التجاره و کارخانه چراغ برق
و سایر ابنیه .

اما «راه‌های شسه از انزلی به تهران» در دست چه کسی بود؟ از تهران تا منجیل در دست شد انقلاب و از منجیل تا انزلی در دست انقلاب . و اضافه بر آن «بندر انزلی» کلاً در تحت اختیار انقلاب قرار داشت . و شوروی بنا به «عهدنامه مودت» مزبور تمام این مواضع انقلاب را نیز به «ملکیت قطعی» استعمار - ارتجاع می‌گذازد و نام آن را هم «ملت ایران» می‌نهد .

البته اگر شوروی پس از عقد چنین عهد نامه مودتی، معیذاً به انقلاب جهت تخلیه راه های مزبور فشار وارد نمی کرد و آتاشه نظامیش به راهنمایی قشون ضد انقلاب برای سرکوبی انقلاب نمی پرداخت، باز هم شاید قابل توجیه بود. بدین معنی که شاید می شد با هزاران من چسب و سریش به خود چسباند که شوروی چون خود در محظورات داخلی بود، ینابه مصالح خویش با دولت ایران کنار آمد، در مقابل انقلاب و ضد انقلاب بی طرف شد، و حتی بر روی کاغذ تمام راه ها و ابنیه و اثاثیه و متعلقات راه شوسه تهران افزای راه به انضمام بندر افزای به دولت ایران بخشید، ولی در این راه که همه این حاتم بخشی ها را نیز به دست مبارک انجام دهد، قدم نگذاشت و چگونگی تصاحب این بخشش گویا اثر ناسو نالیستی رای به خود دولت وا گذاشت. اما می دانیم که شوروی چنین نکرد. شوروی چه کرد؟ به انقلاب فشار وارد کرد تا حاده مزبور، یعنی مواضع خود را تخلیه کند و به ضد انقلاب بسپارد؛ فشار وارد کرد تا از ایستادگی در برابر دولت سرباز زند؛ فشار وارد کرد تا خلع سلاح شود و مبارزه را تعطیل کند؛ فشار وارد کرد تا منکوب ضد انقلاب شود

حتماً قراموش نشده است که چگونه مسیو روتشتین با نهایت نامروی سیاست خائنانانه شوروی را تفسیر می کردند و چگونه به میرزا تلقین می فرمودند که :
به نظر من هر ملت دوست وطن پرستی باید اشتیاق باز شدن این راه را داشته باشد.

و حتماً قراموش نشده است که چگونه مسیوی نام برده به میرزا وسوسه می کردند که من گمان دارم اولین وظیفه شما که شخص ملت دوست، و وطن پرستی هستید، این است که از هیچ گونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این راه زحمت می کنند تولید اشکال ننمائید.

و حتماً قراموش نشده است که چگونه کلیه اقدامات جناب نماینده مختار شوروی در پیرامون این دایره حرکت می کرد که انقلاب تعطیل شود و رهبران نهضت یا تسلیم دولت گردند و یا به روسیه عزیمت کنند. و دیدیم که چگونه خالو قریان تسلیم دولت واحسان الله خان به روسیه عزیمت کرد. و البته این تنها میرزا بود که در ایران ماند و مبارزه را تا آخرین رمق و تا آخرین لحظه حیات خود ادامه داد.

شوروی به خاطر مفتی پشم و روده، و چند گونی خشکبار و کثیرا انقلاب را به اسارت ضد انقلاب فرستاد.

با جباران کنار می آیند، و مطیع ایشان می شوند
و تاج های فرو افتاده و اعتقادات پوسیده را جمع آوری می کنند

و می‌کوشند ژنده پار، های کهنه را بیارایند و از نو ببوشند . ۱

۹

جان قرارداد ۱۹۳۱ اگر پای انگلستان را فعلا کنار بکشیم و به خواهیم به شکلی فرضی عقبه را فقط بین شوروی و دولت ایران ارزیابی کنیم ، بایستی بگوئیم که غرض عمده دولت ایران از انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ فقط یک چیز بود و آن هم راحت شدن از انقلابیون و عملیات آنها.

و در عوض غرض شوروی نیز از عقد چنین عهدنامه ای یکی بود و آن هم برقراری روابط بازرگانی با «ایران» . یعنی سایر مواد و فصول مندرج در این عهد نامه یا عملایی اعتبار بودند، یا فقط برای دل گرمی تهیه شده بودند، و بآنست به این مقاصد در مراحل دوم و سوم قرارداد شدند.

برای این که نشان دهیم چگونه عمده ترین هدف دولت ایران را شکست انقلاب و اشغال مواضع آن تشکیل می داد، توجه به قسمتی از فصل سوم عهدنامه مودت مزبور آموخته است :

.... به واسطه عدم میلی که دولت شوروی روسیه از استفاده از قهر و سیاست غاصبانانه دولت تزاری سابق روسیه دارد، از اشتغال اجزای اراضی ایران و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد ایران واقع می باشند سرف نظر کرده و هم چنین قریه فیروزه را با اراضی مجاوره آن که مطابق قرارداد ۲۸مئی ۱۸۹۳ از طرف ایران به روسیه انتقال داده شده است، به ایران مسترد می دارد...

برای این که به چگونگی اجرای این تعهدات توجهی کرده باشیم ، نخستن به پای درد دل عبدالله مستوی آموخته است:

در ماده شش^۱ دولت روسیه در ضمن واگذاری راهها و خطوط تلگرافی

۱- نکاهی به تاریخ جهان ص ۱۰۹-۱۰۰

۲ - قرارداد مورد استناد عبدالله مستوی متن قراردادی نیست که از مجلس گذشت، بلکه ایشان به متنی استناد می کنند که « از طرف مجلس مشاوره عالی تنظیم و به توسط مشورالملک جهت مشاور الممالک ارسال شده است » . البته این متن پس از تغییراتی چند و گسترش تعداد فصول و یا مواد آن مورد موافق طرفین واقع می شود . موضوع مربوط به بندر انزلی در ماده ۶ و موضوع مربوط به جزیره آشوراده و قریه فیروزه در ماده ۹ هم آن متن گنجائید شده بود.

و پاره‌ای خرده ریز دیگر، پرت انزلی و تمام متعلقات آن را به ایران واگذاشته است. یکی از متعلقات پرت انزلی، ماشین شن‌کش آن بوده است که بدون آن کشتی نمی‌تواند وارد بندر شود. این‌را هم قبل از تحویل پرت، دست به سر کرده‌اند و هرچه دولت ایران مطالبه کرده است جواب رضایت بخش نشیده است.

در مادهٔ نهم جزایر آشوراده و فیروزه به دولت ایران اعاده می‌شود. در رود انزلی طرفین متعهدین حق تساوی دارند. برای رفع اجحاف اراضی میاه، در طرف خراسان، کمیسونی از اعضاء روس و ایرانی معین و اختلافات را دفع خواهند کرد.

قضیهٔ فیروزه امروز هم پس از بیست و پنج سال^۱ کماکان در تصرف روسیه است. آشوراده را هم اگر مرحوم رضاشاه پهلوی بی‌مقدمه‌ای قشون فرستاده و آن‌جا را به عتف تصرف نکرده بود و قرار می‌شد که با تشریفات و مذاکرات این عمل سورت گیرد، مثل فیروزه تاکنون به تصرف نداده بودند. راجع به اراضی و میاه طرف خراسان نیز کمیسونی که باید رفع اختلاف کند، یا به طغره و تملل واگذار شده و پایه واسطهٔ سربالا حرف زدن مأمورین روس، نتیجه‌ای نداده و در هر حال تمام اجحافات دورهٔ نزاری کماکان برقرار است.^۲

این‌ها هر چند هم از پاره‌ای احساسات اضافی و ناپخته و هم چنین قضاوتی آخوندی و مدیر کلی ناشی شده باشند، به هر حال نشان می‌دهند که چگونه برای دولت ایران اینگونه عوامل در زمرهٔ فرعیات بود و آنچه شالودهٔ اصلی را تشکیل می‌داد، همانا شکست انقلاب و تصرف مواضع آن بود. و به همین دلیل نیز هرگز امتنان خود را از اقدامات و سبمی‌کشی روی جهت انحلال انقلاب ایران به عمل آورد، فراموش نمی‌کند و این‌گونه گریه رقصانی‌ها را عاملی برای کدورت و از یاد بردن آن همه محبت‌ها نمی‌نماید.

بی‌شبهه بخشش قروض ایران، واگذار کردن سرمایه‌ها و تأسیسات روسی به دولت اردنجاچی- وایستهٔ ایران، و غیره، ضمناً نمی‌توانست باعث تشکرات بی‌شائبهٔ حاکمین و غارت‌گران کشور نشود. و با این‌همه تمام این‌ها در برابر اقداماتی که شوروی سمیمانه در راه منکوب کردن انقلاب ایران کرد، کوچک است.

۱- کتاب در سال ۱۳۲۵ نوشته شده است.

۲- جلد سوم شرح زندگانی من. ص ۱۹۲

نماینده حقیقی ملت ایران

اگر فراموش نکرده باشیم ، در دومین روز مذاکرات جنگل و شوروی که پس از پیاده شدن آتش سرخ در انزلی به وقوع پیوست ، قراردادی بین انقلاب ایران و نمایندگان شوروی به

امضاء رسید که مطابق ماده نهم آن :

۹ - واگذاری کلیه مؤسسات تجارتی روسیه در ایران ، به حکومت

جمهوری^۱

مورد توافق قرار گرفت. اما دولت شوروی نه تنها هرگز حکومت جمهوری موقتی انقلاب ایران را به مثابه نماینده حقیقی خلق ما به رسمیت نشناخت ، بلکه حتی به وسیله ابلاغیه‌ای الغاء آن را نیز اعلام نمود و در عوض دولت ارتجاعی - وابسته مرکزی را برابر فصل دوازدهم عهدنامه نکین ۱۹۲۱ و نماینده ملت ایران قبول کرد. و در نتیجه به جای واگذاری دستگیره های غارت گری تزاری به حکومت انقلابی جنگل ، ضمن زیر پا گذاشتن امضاء خود در این زمینه ، همه آن ها را به دست دولت ارتجاعی - وابسته مرکزی سپرد. و حتی آن قسمت هایی را هم که انقلاب توسط مبارزات انقلابی به دست آورده بود ، به شیوه های خائنانه و گوناگونی از جنگ انقلاب خارج کرد و در بدل ضد انقلاب انداخت. و بدین ترتیب شوروی بین حکومت جمهوری موقتی انقلابی ایران و دولت ارتجاعی - وابسته مرکزی ، نه حکومت جمهوری انقلابی ، بلکه دولت ارتجاعی - وابسته مرکزی را به مثابه نماینده ملت ایران مورد تأیید و پشتیبانی قرارداد . و بدین سان نتایج ناشی از لغو و بخشش قرارداد های غارت گرانه تزاری در ایران ، نه به ملت ایران ، بلکه به دولت ضد ملی ایران رسید.

عهدنامه مودت ۱۹۲۱ از نوع کدامین مصلحه است ؟

متأسفیم که فعلا بیش از این نمی توانیم درباره قرار داد ۱۹۲۱ بررسی کنیم. گمان می رود که همین اندازه ناچیز نیز توانسته باشد کلمه‌ای جهت ارزیابی وسیع خود خوانندگان گرامی در اختیار گذاشته باشد. اگر چنین گمانی صحیح باشد ، ما در کوشش

خود موفق شده ایم. اما آن چه در خانمه این بحث لازم است مطرح کنیم این است که : این کدامین نوع از انواع مصالحه ها بود ؟ آن نوع مصالحه های که انسان به دزدان پول و اسلحه و فرصت می دهد تا باعث دستگیریشان شود ، یا آن سان مصالحه های که انسان به دزد ها کمک می کند تا در سرقتشان شریک شود ؟ کدامین نوع ؟

شریک شود، این است آن چه تاریخ می گوید .
چون سگ درنده گوشت یافت نبرد
کین شتر صالح است یا خر دجال
سعدی

www.iran-archive.com

نیروی بزرگ تری از تمایل و اراده و تصمیم
هر دولت و طبقه مخالفی وجود دارد ، و این نیرو
عبارت است از روابط اقتصادی جهانی^۱ .
لنین

انقلاب ایران و شوروی

۱ - نقل از رساله هم زیستی مسالمت آمیز ، خبرگزاری شوروی تاس ، ۱۰ بهمن ۱۳۳۷

۳
بانگهای که به روابط شوروی با نهضت انقلابی جنگل افکندیم ،
ممکن است این تصور پیش آید : خوب حال که شوروی يك چنین

توهیم

ماهیتی را در رابطه گرفتن با جنبش خلق ایران نشان داد (خصوصاً که چنین کیفیتی روز به روز تشدید و تشدید نیز شده است.) پس دیگر هر گونه ارتباط و اتفاق با شوروی ، به هر شکل و صورتی که باشد ، نزدیکی و اتفاقی زبان بخش و نابود کننده خواهد بود. و در نتیجه خالق ایران در راه تحقق آرمان های خود ، به هیچ وجه ، به هیچ عنوان ، و تحت هیچ شرایط و اوضاعی نباید کمترین رابطه اتفاق آمیزی با شوروی برقرار کند. و خصوصاً به عکس می بایستی روزنه هر گونه اتفاق ، همراهی و معاشدتی را از این ستاد کارگران و زحمت کشان جهان ، به خاطر خصلت قلابی بودن آن ، مسدود سازد .
به نظر ما چنین برداشتی ، برداشتی مکانیکی و غیر علمی است .

بین این اصل که شوروی پیوسته منافع خود را به شکلی تنگ نظرانانه و خفت بار در نظر می گیرد و سیاست خارجیش از انترناسیونالیسم کارگری تهی است ، تا این اصل که پس هرگز و در تحت هیچ موقعیتی شوروی به نهضت های انقلابی و به ملل آزادی خواه جهان ، هیچ گونه کمکی نخواهد رساند ، یعنی پیوسته و پیوسته ، منافع شوروی با منافع همه توده ها و همه نهضت های انقلابی جهان ، در جاد ترین و انفجاری ترین حالت تضاد خود قرار دارد ، فرق است .

اولی صحیح ، و دومی غلط است .

به همان صورت که تضاد ، حاکم بر دنیای امپریالیست هاست ؛ به همان

تضاد

صورت که تضاد بین این یا آن امپریالیست می تواند به سود ملل

انقلابی و جنبش های آزادی بخش تمام شود ؛ به همان صورت که این امپریالیست برای

تسلط بر منافع آن امپریالیست در منطقه نفوذ وی احیاناً قدم‌های مساعدی بانهش های ملی بر می‌دارد و کمک‌ها و حمایت‌های حساب شده‌ای به آن‌ها می‌رساند ؛ و به همان صورت نیز که توده‌ها از این تضاد امپریالیست‌ها با هم بهره برداری می‌کنند ؛ به همان صورت نیز از تادیب شوروی و یک قلد رطمع کاردیگر ، نهشت‌های انقلابی و ملی می‌تواند بهره‌مند شوند و از حمایت‌های حساب شده و جبری شوروی استفاده کنند.

چرا امپریالیست‌ها برای بیرون کردن منافع غارت‌گرانه یک دیگر از دست هم ، این‌جا یا آن‌جا ، هر گجا که ضرورت ایجاد کند بانهش های ملی و انقلابی نزدیکی می‌کنند و به آن‌ها در راه نبر به زدن به حریف هم مسلک خود کمک‌هایی می‌رسانند ؟ آیا مفهوم آن این است که این یا آن امپریالیست در حیطه متصرفات امپریالیست‌های دیگر ، یار وفادار و همیشگی خود را در سیمای ملل آن سرزمین‌ها جسته‌است ؟ آیا چنین سخنانی منطقی‌است ؟ پاسخ همه این گونه سؤالات «نه» خواهد بود.

پس چرا استثمارگران به چنین حرکاتی دست می‌زنند ؟ آیا ندانسته چنین شیوه‌هایی را اجرا می‌کنند ، پادانسته ؟ مسلماً دانسته ؛ (از بارهای ریزه کاری‌ها می‌گذریم .) چرا ؟ زیرا حساب ، حساب روز ، و حساب ارزیابی قواست .

وقتی که این امپریالیست برای غارت منابع فلان سرزمین - سرزمینی که در تحت سیطره و قرنطینه امپریالیستی دیگر قرار دارد - خود را با تسلط استثمار غالب مواجه می‌بیند ، و وقتی که این امپریالیست در جنگ غارت‌گرانه خود با آن امپریالیست ، در عین حال مشاهده می‌کند که توده‌های زیر سلطه استثمار سارتجاع غالب نیز راهی را می‌روند که مالا به تضییع امپریالیست مسلط و شکستن حاکمیت آن می‌انجامد ، بدیهی‌است که از چنین جنبشی که عملاً به برنامعه‌های وی جهت بهم پاشیدن زنجیرهای قرنطینه استثمار مسلط کمک می‌کند ، حمایت زیرکانه‌ای خواهد کرد . و بدیهی‌است که به اشکال گوناگون و در تحت مقاصد و استراتژی خویش ، با آن به هم‌کاری خواهد پرداخت .

محاسبات متقابل حساب روشن است : امپریالیست مسلط دارای قوا ، استیلا ، و سازمانی پایه گرفته و اساسی است ، و از لحاظ روز ، عملاً این امپریالیست و ارتجاع حاکم‌است که به خاطر حفظ منافع یغماگرانه خویش از توسعه طلبی‌های امپریالیست جدیدی که دندان‌هایش را برای حویدن هستی ملت مزبور تیز کرده است ، جلوگیری می‌کند تا همه آن‌ها را خود ببلعد . اما در عوض توده استثمار رده‌ای که حاکم و همنش به تاراج امپریالیست مسلط می‌رود ، بدیهی‌است که از لحاظ روز عملاً توانسته است عدم توازن قوا را به شکل تعین‌کننده‌ای به نفع خویش برهم بزند و در نتیجه باز هم از لحاظ روز

عملاً به خاطر ضعفش برای امپریالیست جدید خطرناک نمی باشد، بلکه به خاطر مبارزه اش با استثمار مطلق از یک جهت عملاً از همان راهی می رود که بر روی نقشه توسعه طبایعی های امپریالیست جدید با چراغ سبز روشن شده است. پس اگر در یک چنین اوضاعی امپریالیست جدید کمک هایی به نهضت داخلی علیه امپریالیست غالب بکند، در واقع عملی طبیعی انجام داده است. و در واقع چنین عملی مبتنی بر این حساب ساده بوده است که تا آن زمان که نهضت داخلی از لحاظ میزان قوا به چنان مرحله ای برسد که مستقیماً برای امپریالیست جدید خطری جدی و تعیین کننده ایجاد نماید، مدت ها و مدت ها وقت لازم است و حال آن که فعلاً موجودی هست که به خاطر میزان قوایش، مستقیماً راه عبور و مرور را بر وی بسته است.

هر کس با دشمنان دشمنانش متفق می شود.

طبعاً همین برداشت و حساب را نهضت داخلی نیز خواهد کرد و در نتیجه از کمک های امپریالیست جدید استقبال می کند.

اما این که سرانجام امپریالیست جدید، یا نهضت داخلی، کدام یک خواهد توانست یک دیگر را مات کنند و پیروزی نهائی را به دست آورند، امری است که به مهارت، فراست، دقت، و کیفیت هر کدام بستگی دارد. ولی به هر حال آن چه طبیعی است این است که هیچ کدام بدین بهانه که بعداً مستقیماً رو در روی هم قرار خواهند گرفت، در این زمان که عملاً رو در روی قدرت ثالثی قرار گرفته اند، اتفاق و هم کاری های حساب شده را با یک دیگر نمی خواهند کرد.

رابطه با شوروی در
قالب رابطه با
امپریالیست ها
خوب، وقتی که در روابط انقلابی و ضد انقلابی جهان چنین واقعیاتی جاری است؛ وقتی که ملت ها بسته به شرایط خویش قادرند و می باید از تضاد امپریالیست ها بهره برداری کنند؛ و وقتی که امپریالیست ها در جریان مکانیسم تضاد خویش با یک دیگر عندالزوم به این یا آن نهضت ملی کمک خواهند رساند، پس چه داعیه دارد که شوروی چنین نکند؟

بیدی است شوروی نیز اگر در یک چنین موقعیت هایی قرار گیرد، به کمک ملت ها خواهد شتافت. و ملت ها نیز می توانند از آن کمک ها - اگر هوشیارانه - به نفع خود سود جویند. و بدین ترتیب از تضاد بین شوروی و دشمنان روزش، نهضت های ملی و جنبش های انقلابی می توانند بهره برداری کنند و باید هم بهره برداری کنند. این است حقیقتی که نباید فراموش کرد.

لازم به توضیح نیست که بین چنین حقیقی، با چنین ادعائی که پس شوروی دارای سیاسی
انترناسیونالیستی است، تضادی آشفتنی ناپذیر وجود دارد. اولی حقیقت، و دومی دروغ است.
يك دوره كمك كردن به ادين يا آن ملت، و اين با آن نقيضت، ضرورتاً مؤيداً انترناسیونالیست
بودن نیست. چنین اعمالی را امپریالیستها نیز در مواقع ضروری از خود بروز می دهند. آن
چه در این میان يك سیاست انترناسیونالیستی را از يك سیاست امپریالیستی، که عر دو بنا به
مصالح خویش به ادين يا آن نقيضت كمك کرده اند (و بهائی کنند) - متمایز می کند، کیفیت نهائی
آن هاست.

رفع توهم
به عر حال انتقاد مبدعگونگی ارتباط شوروی با انقلاب جنگل
و سازش کاری های ضدانقلابی شوروی با انگلیس - اجتماع در ایران.

نباید چنین تعبیر شود که غرض ما خیط کشیدن حدودانه و مکانیکی بر گرد شوروی است. نه؛
بلکه غرض ما خصوصاً این است که ملت ایران در روابط و مبارزات ترقی خواهانه اش، هر گز
نمی بایستی بر روی سیاست خارجی شوروی به مثابه سیاسی انترناسیونالیستی کار گیری حساب
باز کند. نامه خاطری تصویر پاره ای خصائص مشخص برای آن، خیال خود را از این با آن بابت
جمع سازد و در نتیجه درست از همان جا که خاطرش را جمع کرده است مورد هجوم و حملهای
شکننده قرار بگیرد. بلکه ملت ایران می بایستی در نزدیکی و دوری، و بابه طو ر کلی در بین
میزان و حکمونی ارتباط خویش با شوروی، همان اصولی را مورد توجه قرار دهد که در نزدیکی
و دوری، و یا در میزان و حکمونی ارتباط خویش به ادين يا آن امپریالیست مورد اقتداء قرار
می دهد.

خلق ایران نیز مانند سایر توده های جهان می بایستی قبل از هر چیز و هر گز، و پیش از
هر چیز و هر گز، به خودش متکی باشد. پس از این اتکاء اصولی و کیفی است که می توان از
تضاد امپریالیستها با هم، امپریالیستها با شوروی، و شوروی با امپریالیست، بهره برداری
کرد.

با طغاب شوروی به جاء رفتن خطاست. خطائی مهلك، و خطائی آزمایش شده.
هر گونه ارتباط با شوروی می بایستی در حرجوب ارتباطات دیپلماتيك محدود شود.
هر گونه تصور رفیقانه از شوروی داشتن، و هر گونه سیاست انترناسیونالیستی - کار گیری
در روابط خارجی شوروی سراغ گرفتن، اوهام و جستجوئی است که سرانجام به جاء شهادت
ختم خواهد شد.

شهر یور ماه ۱۳۴۷

www.iran-archive.com

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۲۵	چشیده اند	کرده اند چشیده اند
۱۱	۳۱	کرده اند	زائد است
۱۲	۶	انگیزاه ای	انگیزه ای
۱۶	۶	چشمائی	چشم هائی
۱۹	۲۳	ناماً نویسی	ناماً نویس
۲۰	۲۲	زذیلانته	زذیلانته
۲۰	۲۹	کنده	کنده
۲۲	۱	جیش	جنبش
۲۲	۲۳	تعین	تعیین
۲۳	۱۹	ردجه	درجه
۲۷	۲۲	بی شبه	بی شبهه
۲۹	۱۴	ازرس	ارزش
۴۰	۲۱	اینجا	این جا بود
۴۲	۹	تجزیه	تجزیه
۶۰	۲۶	که	که
۶۴	۴	آنهائی	آن هائی
۶۴	۱۵	بوده	بود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۴	۲۸	بیش	بیش
۶۵	۲۸	مردانگر	مردانگی
۶۷	۳	بیش	بیش
۶۸	۳	بأ	با
۷۰	۲۲	آنجا	آنجا
۷۰	۲۴	لینکلن	زائد است
۷۶	۱۴	افکنی	افکنی
۸۰	۱۷	استعمارگر	استعمارگر
۸۳	۵	گفت	گفت
۸۸	۱	شرقی	ترقی
۸۸	۴	عمل	عمل
۸۹	۷	اسجالة	استحالة
۹۱	۱۵	شمن	شمنی
۹۱	۲۱	احتراماً	احتراماً
۹۲	۲	نمی‌توانیم	نمی‌توانیم
۹۲	۱۵	ای که	زائد است
۹۲	۲۱	منافع	منافع
۹۳	۵	به وضع	نه وضع
۹۴	۳	اکتفا	اکتفا
۱۰۲	۱۲	مذبله	مزبله
۱۰۴	۱۳	خوردهرگر	خورد که هرگز
۱۱۴	۲۵	انقلاب نیز	زائد است
۱۲۶	۲۳	حناج	جناب
۱۲۹	۱	کفد	کند
۱۵۳	۲۰	دشمن	دشمنی
۱۵۵	۲۴	اغرا	اغوا
۱۵۷	۱۸	حساب	حساب
۱۵۸	۲۵	۱	۲
۱۷۱	۲۶	پیشانه	پیشانه

صفحه	سطر	تغیلت	صحیح
۱۷۲	۲	می کرد	می گیرد
۱۷۲	۲	پرسیبی	پرتیبی
۱۷۶	۷-۸	کم کیف	کم و کیف
۱۷۷	۱۸	توجه	زائد است
۱۷۸	۶	تغیر	تغیر
۱۸۶	۱۰	برگزینند	برگزینند
۱۹۳	۱۳	می دارد	نمی دارد
۱۹۴	۱۳	بپذیرد	بپذیرند
۱۹۴	۱۵	می کنند	می کنند
۱۹۷	۵	خسالت	خسالت
۱۹۷	۷	تربتیت	تربتیت
۱۹۸	۹	قبیل	قبل
۱۹۸	۲۶-۷	عقب ماندنی و پیشبازی	عقب ماندنی و پیش تازی
۱۹۹	۳	نظر بیار	نظرا به بار
۲۰۰	۲۲	اپورتونیت	اپورتونیت
۲۰۱	۳	شوق	سوق
۲۰۳	۱	گنجانبیده شوروی شده	گنجانبیده نشده
۲۰۳	۱۶	داشته	زائد است
۲۰۳	۲۰	دادادن	دادن
۲۰۷	۱۹	مخاطراتی	مخاطراتی
۲۰۹	۶	جاسوسی	نظامی-جاسوسی
۲۰۹	۷	نظامی-	زائد است
۲۰۹	۲۸	باقتخار	با اقتخار
۲۲۷	۲۲	می کوشد	می کوشند
۲۲۸	۲۳	بین گونه	بین این گونه
۲۳۰	۱۱	می نشینم	می نشینم
۲۴۰	۶	احوت	اخوت
۲۸۶	۶	ده ستانه	دو ستانه
۲۹۳	۱۱	به ولو	ولو به

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۵	۲۴	وحوه	وجوه
۲۹۶	۱	حل	عمل
۲۹۷	۲۶	را بر پشایا	را برای پشایا
۲۹۷	۷	بودند	بودند
۳۱۱	۱۰	فراق	قزاق
۳۱۳	۱۶	ضرب المعجل	ضرب الاجل
۳۱۹	۱	مشکول	مشکوک
۳۲۰	۴	نا به کار	ناپاکار
۳۲۵	۱۳	باث	باعث
۳۲۹	۱۲	علمی تاریخی	علمی تاریخ
۳۳۱	۲۴	خواهید	خواهد
۳۳۲	۴	خواهد	خواهند
۳۳۲	۹	وزنجیره	وزنجیر
۳۴۶	۱۹	کاری هیچ گونه	هیچ گونه کاری
۳۵۸	۱۲	پنهانی، بهر	پنهانی، وجه به صورت غارت گری های استعمار
۳۶۰	۲۳	بازرسی	علنی، بهر بازرسی
۳۶۱	۱۱	دول	عدول
۳۷۰	۱	عاطفی	عاطفی
۳۷۰	۱۵	چنگی	چنگی
۳۷۴	۲	میگردد	گردد
۳۷۵	۱۳	محو نابودی	محو نابودی
۳۹۰	۱۰	محرمانه ای	محرمانه ای
۴۰۰	۱۶	جمع کارانه	طمع کارانه
۴۰۳	۷	ریز کاری	ریز کاری
۴۰۴	۱۷	است بزند	دست بزند
۴۱۰	۴	بالاخره تجاوزی	بالاخره به تجاوزی
۴۲۲	۶	خط	خود

صفحه	ستار	غلط	صحیح
۴۲۴	۲۱	مار کسیم	مار کسیم
۴۳۷	۷	فون الزکد	فون الزکد
۴۴۰	۲۵	علیه	الیه
۴۴۳	۱۸	جد	جدا
۴۴۳	۲۰	آ	زائد است
۴۴۴	۹	مانه الجمع	مانه الجمع
۴۴۸	۲۸	هرگز	هرگونه
۴۵۱	۱۳	مهمات	مهمات
۴۶۱	۷	شاملا	شامل
۴۸۰	۱۶	جنایت	خیافت
۵۱۳	۱۳	اجتماعی	اجتماعی
۵۱۲	۱۸	بیاری	بیاری

شماره ۱ . انقلاب . شامل سه کتاب :

[مانیفست ۴۰۲۰۱ ص] . انقلاب . نظریات نویسنده درباره انقلاب .

+ . شورش نه ، قدمهای سنجیده در راه انقلاب . پاسخ

[مزدك شماره ۴۱] انتقاد چریكهای فدایی خلق به كتاب . انقلاب .

+ . پاسخهای سنجیده به قدمهای سنجیده . پاسخ

نویسنده به انتقاد چریكهای فدایی خلق .

شماره ۲ :

[مزدك شماره ۴۴] . نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگ . و

[مانیفست ۴۰۲۰۶ ص] . نامه‌ی سرگشاده به « بنگاه انتشارات مزدك » « بزرگ - د .

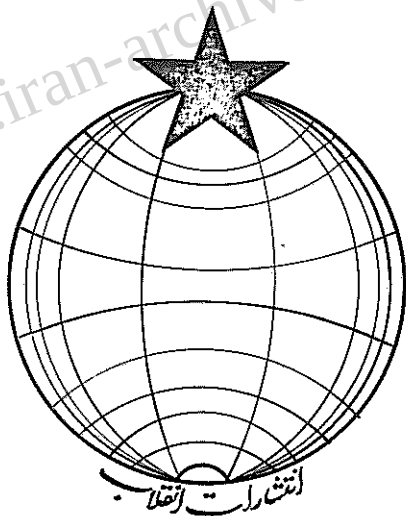
شماره ۳ :

[مزدك شماره ۴۳] « چند نوشته » شامل ۱۶ مقاله .

[مزدك شماره ۴۲] « دو انتقاد به چریكهای فدایی خلق »

[مزدك شماره ۴۶] « ششمین نامه سرگشاده به چریكهای فدایی خلق »

[مزدك شماره ۴۷] « جنگ سازش » (پیرامون فلسطین)



کارگران جهان انقلاب کنید!

108
m. sho'aiyan

a glance at
soviet relations with
jangal revolutionary
movement

mazdah

m44